

۲	۵	۳
۱	۳	۵
۱	شماره	۱

سازمان

۱. مندل	ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی
المناضل	حزب کمونیست عراق و مساله کردستان
رابعه	انقلاب عرب و مساله فلسطين
مازیار	کنفدراسیون: عملکرد سالهای اخیر
صمدیاد	م. ر و مساله استالین

چند کلام...

کند و گاو حاصل بحث و آ...
 هدف ای دانشجوی ایرانی است * هدف از انتشار آن اشاعه
 مارکسیزم انقلابی در داخل جنبش دا...
 و کمک به ایجاد یک قطب سوسیالیستی انقلابی در
 داخل این جنبش است * دانشجویان مستثنی و حزبی و دستجات
 سیاسی میان دانشجویان الزاماً اد...
 است از عقاید طبقه بندی موجود در اجتناع * خود جنبش
 دانشجویی نیز چه فعلاً یا آن آ...
 باشد نه از مبارزات طبقاتی مستثنی نیست * راه حلها
 و برنامه های مختلف و ...
 خدای به نیقات مختلف برای حل مسائل اجتناع و اقتصادی و
 سیاسی جامعه ایران - می دهند در جنبش دانشجویی نیز حکم می شود *

بعقیده ما تنها راه پیشرفت جنبش دانشجویی اقتصاد سیاسی آن بر مبنای عقاید و
 و برنامه است که میتواند جنبش را، همگام با جنبش طبقاتی جامعه، بحال دایت کد، یعنی
 بر مبنای مارکسیزم انقلابی، یعنی با بریدن از ایدئولوژیهای بورژوازی، و با قبل آن *
 از این نظر، وظیفه سوسیالیست ها در جنبش دانشجویی مبارزه پیگیر و آگاه سیاسی برای
 تسیل به این هدف است *

کند و گاو در واقع وسیله ایست برای سهیل این روند * و از همه گسائیکه با این چشم انداز
 موافقتند، و یا قبول دارند که حتی بحث در این چشم انداز نیز برای جنبش دانشجویی حائز
 اهمیت است، دعوت میکنیم در اینجا با فرستادن عقاید و مقالات کمکشان کنند *

فهرست

۳	ظهور سرمایه ملی عرب و ایرانی
۱۰	حزب کمپیت عراق و مساله کردستان
۲۶	انقلاب عرب و مساله فلسطین
۳۰	کشور راسیون: عملکرد سالهای اخیر
	معرفی و نقد کتاب:
۳۵	م - ر و مساله استالین
۱۰	درباره ستم کشیدگی زن در ایران
۱۳	آثار ۱ - سلطانزاده

K. K. Cameron UG,
 Chemical Engineering Dept.,
 Imperial College,
 London, W.7,
 England.

مقتا از طریق
 این نشانی باط
 تطهیر کنید:

کند و گاو
 شماره ۱
 آذر ۱۳۵۳



ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی

پنجم : ازیست منسدل

ترجمه از نشریه INPRECOR شماره ۱۰، ۱۲ اکتبر ۱۹۷۴ *

خدمت تسهیل انباشت سرمایه و تولید کالا در داخل کشور
های تولید کننده نفت* (واردات غذائی و کالاهای مصرفی
هم که در تجدید تولید نیروی کار بکار میرود جزو همین
دسته هستند.)

۱- مصرف این درآمد در سرمایه گذاری طولی-
المدت در خارج. در این قسمت چندین دسته باید از
هم تمیز داده شود:
- سرمایه گذاری در ارزشهای نقد (اوراق بورس
و قرضه).

- سرمایه گذاری غیر نقد.

- خرید سهام در شرکتهای صنعتی، مالی و

تجاری و یا حمل و نقل و تأسیس کمپانیهای تازه از این
قبیل همراه با شرکت در مدیریت آنها.

از گلیه این پنج شکل کاربرد "دلاریتی" فقط
شکل اول در پائین آوردن تورم در اقتصاد کشورهای
امپریالیستی تأثیر میتواند بگذارد و بنابراین میتوان آنها
عامل اصلی و اگرچه بسیار فرعی، در رکود اقتصادی

افزایش قیمت نفت از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ پیچیده
عایدات ارزی کشورهای تولید کننده نفت را بقدر قابل
ملاحظه ای بالا برده، بخصوص کشورهای تولید کننده نفت
عربی و ایران. این درآمد عظیم - که برای سال ۱۹۷۴
تا ۷۵ هزار میلیون دلار تخمین زده شده - از طرق
زیر میتواند به مصرف برسد:

۱- احتکار آن؛ یعنی نگهداشتن آن در بانکهای
مرکزی بشکل پشتخوانه پول آن کشور و یا بشکل طلا و
یا بشکل پول احتکار شده توسط صاحبان خصوصی.
۲- سپردن آن به بانکهای خارجی یا مؤسسات
بین المللی بدست کوتاه و یا استفاده از آن در خرید اوراق
قرضه دولتی کوتاه مدت در کشورهای امپریالیستی
(اوراق قرضه خزانه داری).

۳- مصرف غیر مولد این درآمد در وارد کردن
موادیکه در جریان تجدید تولید کالا نقش ندارد:
اسلحه، اشیاء تجلی و غیره.
۴- مصرف آن در وارد کردن اجناس تولیدی در

* INPRECOR که مخفف

INTERNATIONAL PRESS CORRESPONDENCE

است ارگان کمیته اجرایی بین الملل سوم بود که انتشار آن
بدنبال انحطاط بورژوازی کمترین قطع شد. آغاز انتشار
مجدد INPRECOR از طرف دبیرخانه واحد بسیج المللی
چهارم قدیمت در راه احیای این مدت انتونا سیوالیچ
کارگری.

INPRECOR هر دو هفته یکبار برزانیهای فرانسه،

انگلیسی، اسپانیائی، آلمانی چاپ میشود. علاقمندان
میتوانند با فرستادن معادل چهار پوند انگلیسی (در
اروپا) و یا ده دلار (در آمریکا و کانادا) به آدرس زیر
برای یکسال آجوده شود:

* INPRECOR

12/14 rue de la Buerderie
Brussels, 1000 Belgium

چک و یا هرگونه ورقه بانکی با اسم GISELA SCHOLTZ

نوشته شود.

آینده بکشورهای تولیدکننده نفت خواهند فرستاد. از کسری موازنه پرداخت های روز افزون کشورهای امپریالیست حتی از قیمت بالای نفت اگر سایر عوامل مساوی باشد به قدر قابل ملاحظه ای گاسته خواهد شد. این در مورد کسری موازنه پرداخت های کشورهای نیمه مستعمره که صادرکننده نفت نیستند، صدق نمیکند. کسری موازنه آنها چه بسا بدتر خواهد شد.

ظهور سرمایه مالی جدید



New York Times

در دهین کنگره جهانی بین‌الملل چهارم این حرفه که انباشت سریع و عظیم سرمایه حاصل از ترقی زیاد قیمت نفت، در دست طبقات دارای (owning classes) کشورهای تولیدکننده نفت در حال تشکیل سرمایه مالی انجم و جدید عرب و ایرانی میاشند بسیاری از نمایندگان را حجب ساخت و شاید حتی عده ای را هم کمی شوکه کرد.

از آن تاریخ تا حال آنچه که تا قبل گرایش بالقوه ای بنظر میرسید کاملاً شکوفا شده. خرید ۲۵٪ از سهام تراست گروپ آلگن غربی توسط شاه ایران عملاً بحرله حالات ظهور بخش تازه و مستقلی در سرمایه مالی بین‌المللی تلقی شد.

سرمایه مالی و سرمایه ای بانکی (سرمایه پولی) است که در بخشهای تولیدی (صنایع) توانست

که اکنون در جریان است در نظر گرفت. صحبت از ۶۰ هزار میلیون دلار برداشت از اقتصاد غرب به علت کسری موازنه پرداخت های بعضی از کشورهای امپریالیستی، آن چنانکه ذکر کلام برخی از سیاستداران کشورهای امپریالیستی است، بمعنی اینست که فراوانی کیم قسمت عده این قسمت هزار میلیون دلار را در غرب باقی میماند و یا بشکل پرداخت برای خرید کالاهای مکتبی و یا بشکل سرمایه گذاری های مختلف بخریب بر میگردد.

در واقع از مخالفانین تز صحت بیشتری دارد. سپردن دلار نفتی بدست کوتاه در بانکهای اروپائی و امریکائی، تورم اعتبارات و در نتیجه تورم اسکناس را تشدید میکند نه اینکه از تورم آن بکاهد.

درست است که قسمتی از این دلار نفتی بحظوظ "جذب" قبضی خزانه داری آمریکا و انگلیس بگرفته، در نتیجه این قبضی از دست خریداران معمولی آن (بانکهای خصوصی) خارج شده، این درگاهش امکانات این بانکها در اعطای اعتبار سهیم بوده است. ولی علت واقعی این محدودیت اعتبار خرید اوراق قرضه دولتی کوتاه مدت توسط صادرکنندگان نفت نیست. بلکه علت اصلی آنست که بانکهای مرکزی بریتانیا و آمریکا، در پیروی از سیاستهای تعدی انقباضی و محدود کردن اعتبارات، حجم عطیات خود را در بازار جهانی پول به نسبت رشد خرید این قبضی توسط "شیخ عرب" بسط نداده اند.

در حال حاضر مشکل بتوان تخمین زد که درآمد تولید کنندگان نفت بجه نسبت در پنج طریق فوق‌الذکر صرف میشود. ولی بطور کلی میتوان تخمین زد که سی هزار میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ مصرف از زیاده واردات کالا و سرمایه گذاری های مختلف داخل کشورهای تولیدکننده نفت (طریق ۱ و ۲) و ۳۰ هزار میلیون دلار صرف سرمایه گذاری در خارج (طریق ۳ و ۴) و بقیه با احتمال قوی احتکار خواهد شد.

برنامه های سرمایه گذاری که از اکنون هم توسط کشورهای تولیدکننده نفت برای سالهای آینده در نظر گرفته شده، بسیار وسیع است. بودجه برنامه پنج ساله عربستان بالغ بر ۶۰ هزار میلیون دلار است (به قیمت جاری). برنامه چهار ساله الجزایر برای سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۷ شامل ۲۲ هزار میلیون دلار سرمایه گذاری است. کویت هم در سال مالی ۱۹۷۴-۱۹۷۵ برنامه چهار هزار میلیون دلار سرمایه گذاری دارد. بنابراین میتوان پیشبینی کرد که با از زیاده حجم لوازم بازار، حق ثبات و کمکهای قس ای که کشورهای امپریالیستی در سالهای

و نیزه) سرمایه گذاری شده در کنترل این بخشها سهم است و حتی این کنترل را انحصاراً بدست میگیرد.

باین معنی، سرمایه ملی متعین است از سرمایه طفیلی کزایه ای (rentier capital) که به نگهداری کیف اوراق بورس و جمع آوری کوبن دل خوش میکند.

اطلاعاتی که مرتباً در مورد فعالیت های طبقات دارا که مشغول جمع آوری درآمد حاصل از صادرات نفت هستند میرسد، هیچ جای شک و شبیه باقی نمیگذارد که این طبقات در حال حاضر پا از مرحله طفیلی کزایه (از نوع پاشاهای قدیم مصر) فراتر گذاشته، به فعالیت های تولیدگان تبدیل سرمایه ملی دست زده اند.

مثال بورس وازی ایران، که از این پسر در شورای هدایت تراست کروب نطفه خواهد داشت، بهیچوجه مثال مفردی نیست. در بخش معاملات ملکی، شرکت سرمایه گذاری کویت، که بسال ۱۹۶۱ تاسیس شد، جزیره کلاه در ایالات متحد را خریده است و تصمیم با ایجاد یک مرکز عظیم توریستی دارد. از پروژه تجدید عمران مرکز شهر آتلانتا، واقع در ایالت جورجیا در ایالات متحد، سهم عده ای را بدست آورده. در لندن پیشنهاد عظیمی (بالغ بر ۲۶۰ میلیون دلار) برای خرید شرکت املاک سان مارین داده. همچنین کنترل دو کمپانی کشتیرانی را، یکی بین قبرس و بریتانیا، و دیگری بین انگلیس و ایرلند، در دست گرفته. در خود کشورهای عربی سرما مالی عرب با مشارکت انحصارات عظیم امپریالیستی (و در اغلب موارد با کنترل ملی و سیاسی در دست اعراب) در یک سری پروژه های بزرگ صنعتی بکار انداخته شده.

کمپانی عربستان سعودی، پتروپین، با همکاری کسرسیم بین الطلس مارکنا (شامل گروه های از آلکان غربی، ژاپن، و آمریکا) مشغول ساختن یک کارخانه فلزکاری ۵۰۰ میلیون دلاری در ناحیه جبل عربستان است.

کمپانی عربی حمل و نقل دریائی نفت، صاحب ۴ تانکر نفت بهای ۲۴۰ میلیون دلار میباشد. اطارت ابوالطی یک پروژه ۳۰۰ میلیون دلاری به منظور ساختن کارخانه گاز طبع در جزیره ناسبا همکاری یک گروه آمریکائی و یک گروه ژاپنی شروع کرده است. عربستان سعودی مشغول ساختن یک کارخانه ۱۰۰ میلیون دلاری کود شیمیائی با همکاری تراست آلکانی هوست، یک کارخانه ۳۰۰ میلیون دلاری گاز متانل با کارخانه گاز طبیعی هوست، و یک مجتمع پتروشیمی در جبل با همکاری تراست ژاپنی میتسوبیشی میباشد. کمپانی شیمیائی داو (Dow Chemical) در مشارکت با سرمایه ایرانی مشغول ساختن یک کارخانه

پتروشیمی ۵۰۰ میلیون دلاری در ایران است. یک گروه فرانسوی-لیبانی (J.J. Cornoud and Forges de Boue-Indre) در تولید ظروف فلزی با یک گروه خصوصی سعودی شریک شده اند (۹۱٪ سرمایه، سعودی است). و هفت گذشته در روزنامه ها اعلام شد که شاه ایران اوراق قرضه Grauman Aviation آمریکائی را از شرکتی نجات داد. این شرکت سازنده جنگنده های فانتوم است.

بانکها و شرکت های سرمایه گذاری معتبر (که در آنها عموماً سرمایه ملی عرب یا ایرانی، سرمایه غالب است) در مشارکت با اساسی شهری از سرمایه ملی امپریالیستی تاسیس شده اند که تخمین ملی پروژه های صنعتی و سایر پروژه ها را بعهده بگیرند. بطور مثال:

Union des Banques Arabes et Internationale d'Investissements

(دارای کسرسیم متشکل از ۱۳ بانک اروپائی)

Compagnie Arabes et Internationale d'Investissements; the Middle-East International Fund; the Arab Bank of Jordan; the El Ahli Bank of Kuwait; Banque d'Investissements et de Financement INPI

(بانک لبنانی عودی، باضافه سهامداران خصوصی عرب باضافه بانک همپرسوندن باضافه بانک پاپلر فرانسه)

باضافه (Namura Securities of Tokyo)

Compagnie Financiere Arabe

(۵۴ درصد از سهام عرب، ۶ درصد از سهام خلقی به بانک توکیو و تراست هانبر هچستر و بانک اتحاد اروپائی)

the Kuwait Investment Company; the Kuwait Foreign Trading Contracting and Investment Company.

این کمپانی اخیراً ذکر برای ایجاد پروژه های صنعتی و مالی در خاور میانه و آفریقا، شدت مشغول فعالیت است. در مصر، سودان و سنگال گروه های سرمایه گذاری ایجاد کرده، و در آکاز پروژه های در مصر (کارخانه سیان)، اوگاندا (چرم سازی)، سودان (کمپانی حمل و نقل)، سنگال و نیجریه (شرکت معاملات ملکی) سهم بوده است.

تراشده واضح است: سروکار با فعالیت های سرمایه ملی فعالیت است و نه با سرمایه طفیلی کزایه ای. بهترین جدول حسابات سرمایه ملی عرب و ایرانی در شماره مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۴ مجله انترپرایز، Enterprise، مجله کارفرمایان فرانسه، چاپ شده.



صرفاً خادمین تر استهای نفتی؟

تشریفات مخالف این ترم ملی بر ظهور یک سرمایه ملی، اتحوم عرب و ایرانی عموداً بر دو توجیه بنا بر گروه اول منتقدین، حکومتها و سرمایه داران عرب و ایرانی چیزی بیش از خادمین شرکتهای نفتی بخصوص گروه راکفلر (اکسون، اسوی سابق) نباشند. شواهد مختلفی هم در تایید این انتقاد میآوردند، از قبیل: قطعتهای هنگفتی که این تراستها از جنگ اکبر بعد نصیبشان شده، اینکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از دلارها نفتی به بانک چیس آنها تان تحت کنترل راکفلر سپرده شده، بازگشت پر سرخسای گروه راکفلر به بازار مصر، سیاست کیسینجر (مشاور سابق و خوشحقوق راکفلر) در فشار آوردن با اسرائیل که از بعضی اراضی تحت اشغال عربی عقب‌نشینی کند. بنظر اغراضی ترین نمایندگان این مکتب حتی طاعری و ترکیت و رسیدن نلسون راکفلر به منصب معاون ریاست جمهوری ایالات متحده هم قسمتی از این توطئه وسیع تر استهای نفتی بود.

نیتوان هکر شد که این تراستها از ترقی قیمت نفت که به تصمیم حکومتهای کارتل صادر کنندگان نفت انجام گرفت، سود کلانی بجیب زدند. باید تاکید کرد که این نه تنها در مورد تراستهای امریکائی، بلکه در مورد تراستهای اروپائی هم نظیر ریتال داچ شل و بریتیش پترولیوم صحت دارد. هیچ دلیلی ندارد هکر شوم که خافع سرمایه ملی عرب و ایرانی (و حکومتهای مزبور) از یک طرف و خافع تراستهای نفتی امپریالیستی از طرف دیگر با هم توافق دارند.

اما قبول این توافق خافع بین دو گروه مجزا و اتحوم از صاحبان سرمایه با قبول انطباق خافع این دو گروه و یا اینکه یک گروه مسلط تابع گروه دیگرست، دو چیز کاملاً متفاوت میباشد. کافیست که نظری به جریان "بحر"

نفت* در ماههای اخیر ببینیم تا ببینیم که تر استهای نفتی خافع طبقات دارای عرب و ایرانی با خافع تراستهای نفتی امپریالیستی قوای ندارد.

در آخرین جلسه اوک (سازمان کشورهای صادر کننده نفت) تصمیم گرفته شد که قیمت فروش نفت زاده نشود و فقط مالیاتها و مخارجی که تراستها مسؤول پرداخت آنهاست، اضافه شود. کشورهای صادر کننده به صرف کنندگان کشورهای غربی هشدار دادند که هرگونه ترقی تازه قیمت صرفی، رفتنه نتیجه تصمیم دلخواهی حکومتهای عرب و ایرانی، بلکه نتیجه اختراع تراستهای پرداخت مالیات از راه کاهش سودهای کلاشان میباشد. از این تصمیم مبستر، که معیذا ارزش سبلیک

داشت، ایست که حکومتهای کشورهای عربی مالکیت چاههای نفت را بخود انتقال میدهند. یعنی به نفع خود و بضر تر استهای امپریالیستی. حالا چگونه ملی کردن آرامکو خطیب با "خافع" گروه راکفلر میتواند باشد، اندیشه مرموزیست که منتقدین ما هنوز از آن پرده برداشته یک شق دیگر همین انتقال، حلقه "و یا عدا" بر ماهیت سیاسی ترقی قیمت نفت تاکید میکند. بنا بر این نظر، هدف حکومتهای عربی نه انباشت سرمایه، بلکه مجبور کردن حکومتهای امپریالیستی به کار گذاشتن پشتیبانی یکطرفه از اسرائیل در اختلافات بین اعراب و اسرائیل میباشد.

اینکه حکومتهای عربی میخواهند با استفاده از قدرت تازه مالی و اقتصادی خود تناسب نیروهای نظامی و سیاسی را در خاور میانه تغییر دهند، بهیچوجه در تضاد با تشکیل سرمایه ملی تازه عرب و ایرانی نیست. اما چگونه میتوان توضیح داد که حکومتهای بورژوازی ایران، نجرده و وژوئلاست که هکی در سیاست ترقی نفت شرکت کرده اند، خافع اصلی سیاسی یکسان پیدا کرده اند، بخصوص اگر دشمن آشکار بین رژیم شاه ایران و بعضی های عراق را در نظر بگیریم، دشمنی ایکه بر مراتب بیشتر و عمیق تر از دلسوزی ناموجود شاه برای فلسطینیها، و یا همبستگی صغری با ناتو و الیزم عرب میباشد.

روشن است که آنچه کلیه این طبقات دارا را متحد میکند نه پروژه یا خافع مشترک سیاسی است، بلکه امکان بهره‌وری در موقع خاصی از تاریخ کاپیتالیسم بین المللی در حال نزول، از تجدید عده‌ای در ارزش اخلاقی ایکه بقایا سرچشانی از پورتلاریا و نیمه پورتلاریا جنگ میآید. این تجدید توجیه بضر بورژوازی امپریالیستی

و بفع بورژوازی بعضی کشورهای نیمه مستعمره نظم
میشود.

انتقام دنیای سوم؟

انتقاد نوع دوم بر توطئه‌ی بر ظهور سرمایه
مالی انجمن عرب و ایرانی، از جهت کاملاً مخالف گروه اول
می آید. بنا بر این نظر، مسأله بر سر تجدید توزیع
خامع بین طبقات دارا نیست، بلکه انتقام کلی "دنیای
سوم"، حلقه مقابل "کشورهای غیر" علیه "کشورها و
ترجده" است. بنا بر این تزلزل "پیشرفت" این
کشورها بر پایه "انرژی ارزان" بنا شده بود. این
دوره اکنون سپری شده. "خلقیای" "دنیای سوم"
حالا مصدق که وضع زندگی خود را با لطمه به خامع
خلقیای ترجده بهبود بخشند. علاوه بر این گرایش
نیست که قسمت عمده دلاهای لغی در اختیار مؤسسات
ملی و دولت است؟ موقعیکه سرکاران با اموال دولتی
است صحبت از "سرمایه مالی" چه معنی دارد؟ آیا
مایدات دلاری بفع کلیه ساکنین کشورهای صادرکننده
نفت نخواهد بود؟

از همین اول باید صریحاً بگوئیم که این ادعا که
کمپانیهای سرمایه گذاری و بانکهای عرب و ایرانی، توطئه و
یا عدتاً، مؤسسات دولتی هستند، واقعاً اشراق است.
۲۵ درصد سهام کمپانی سرمایه گذاری قراردادهای
تجارت خارجی کوه تحت تسلط خصوصی است. در شرکت
سرمایه گذاری کوه سهام خصوصی بالغ بر ۵۰ درصد
میشود. در اکثر بانکهای مشترک فوق الذکر سهامداران
خصوصی همگی خارجی نیستند، بعضی ها عربند. نسبت
سهام آنها بالغ بر ۵۰ درصد است.
همینطور نباید فراموش کرد که در کشورهای

استعمارزده جدائی بین "خصوصی" و "دولتی" اغلب
موهوم است. همانطور که در اروپا هم در قرون شانزده
هفده و هجده، یعنی در دوره انباشت اولیه، این چنین
بود. شیخ، امراء و شاهان بودجه دولتی را به طایفه
اموال خصوصی خود تلقی میکنند. فساد، دزدی و اخاذ
خامع کلاسیک انباشت خصوصی سرمایه در دست طاقت
عالیه و مأمورین دولتی در کلیه این کشورها میباشد.
و ضمناً بگوئیم که این فرق کلی است که فرق بین
نظام طبقاتی را در این کشورها، با دولتهای کارگری بورکوا-
تیزه شده، نشان میدهد. علیرغم تشابهات سطحی از
نظریاتی کردن وسایل تولیدی بزرگ. بوروکراتهای شوروی
و چین اختیارات مادی قابل ملاحظه ای در اجلاس مصری
بخود میبخشند. ولی نمیتوانند سرمایه خصوصی بیابند.

پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیزم عمیقاً، با
انتقال قدرت سیاسی به طبقات حاکم محلی، تسلط خود
را بر کشورهای آسیا، افریقا، و امریکا لاتین (باستقایی
چین، کره شمالی، ویتنام شمالی، و کوبا) حفظ کرد.
بعضی با تغییر حکومت مستقیم خود به حکومت غیرمستقیم و
ارتقاء بورژوازی کشورهای استعمارزده به مرتبه خرده
شرکاتی در فعالیتهای استثمارش، اما این انتقال را
بدون هیچگونه انتقال عمده ای در ارزش اضافی، در
سودهایش، بانجام رساند. حالا بورژوازی کشورهای
استعمارزده میخواهد از بیست و پنج سال انقلاب کشور-
های استعمارزده سودی بجیب خود بزند و صورتحسابی،
آنها چه صورتحساب آبداری، تقدیم امپریالیزم کرده.
سهم عمده ای از ارزش اضافی مستخرج از تولیدکنندگان
کشورهای استعمارزده را میخواهد. در کشورهای صادر-
کننده نفت با استفاده از موقعیت بسیار حاسی، لاف
مکنت، باین خواست جامه عمل پوشانده شده.

برای اینکه حلقه ای از میزان این گنج هنگفت
در دست باشد باید در نظر گرفت که خرج متوسط
استخراج یک بشکه نفت در خاور میانه از ۱۰ تا ۱۲
دولت امریکائی تجاوز نمیکند. دو سال پیش کمپانیهای
نفت همین بشکه را بقیمت دو تا سه دلار می فروختند.
حالا قیمت آن بالغ بر ۱۱/۶۵ دلار شده (که واضح
است تازه باین مبلغ باید خامع حاصل از حمل و نقل و
تصفیه و عمده فروشی و غیره را هم اضافه کرد). اما
از این ۱۱/۶۵ دلار مقدار ارزش اضافی که طبقات دارا
خود کشورهای صادرکننده نفت میبرد، قبل از اول اکبر
۱۹۷۴، ۹/۲۲ دلار و از آن تاریخ بعد ۹/۷۴ دلار
بوده است، یعنی ۲/۶۲ دلار (و ۱/۹۹ دلار از اول
اکبر بعد). هنوز بجیب کمپانیهای نفتی سرازیر میشود.
این مبلغ هنوز بیش از ده برابر خرج استخراج است!

در روزگاران قدیم ارزش اضافی به نسبت
تراستهای نفتی ۸۰٪ طبقات دارای محلی ۱۰٪ تقسیم
میشد. بعداً این نسبت به ۷۵٪ - ۲۵٪ بعد به
۶۷٪ - ۳۳٪ و بعد به ۵۰٪ - ۵۰٪ تغییر کرد. حالا
این نسبت واروه شده: ۲۰٪ - ۸۰٪ البته اگر فقط
قیمت نفت صادره از کشورهای تولیدکننده را در نظر بگیریم.
ولی اگر کلیه خامع تراستها را در حمل و نقل، تصفیه و
توزیع و غیره با در نظر بگیریم، این نسبت تقریباً به
۶۰٪ - ۴۰٪ میرسد.

نظیر تروپلوا، هوشتمین هیوا، امرای کوتی، رئیس جمهوری فیلیپین، و یا حتی نظیر یک رئیس پلیس فاسد هنگ کنگ، که بتازگی مهم بانباشت معادل یک میلیون دلار امریکائی در عرض چند سال از طریق جمع‌آوری رشوه از گانگسترها شده.

قطر در موارد فزونی واستثنائی کشورهای کم-جمعیتی نظیر کوتی، این ادعا که کل "توده های عرب" از ترقی قیمت نفت بهره میبرند، تا حدودی صحت دارد. عایدات سرانه عراق که از صادرکنندگان بزرگ نفت است در حال حاضر حدود ۳۷۰ دلار در سال میباشد. در مصر این رقم ۲۲۰ دلار است. علیرغم تمام پروژه های "همبستگی عربی"، علیرغم صندوق کوتی عمران اقتصادی عرب، علیرغم بانک عربی عمران اجتماعی و اقتصادی، کمپانی سرطیه گذاری عرب، و صندوق عمران عربستان سعودی، که همه رومهرفته چندین هزار میلیون دلار در اختیار دارند — این ارقام درآمد سرانه سالیانه در سالهای آینده ترقی عده ای نخواهد کرد.

"همبستگی عربی" اصلاً تقاسمی با مسأله توزیع سرطیه گذاری ارزش اضافی ندارد. بقول روزنامه انگلیسی گاردین، مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۷۴، "حقیقت اینست که اهمیت و خلعت سرطیه گذاری بقایا سوسیع در جهان سوم مسأله بزرگی است. و از این نقطه نظر حلقه نفتی خلیج، یا شاه ایران، بر پایه گپیتالیستی تمام عیار درست نظیر هر کمپانی یا بانک لندن و یا نیویورک عمل میکند."

اگر اوضاع "همبستگی عربی" بدین حوال است، دیگر وضع "همبستگی خلقهای دنیای سوم" که چه بدتر. از عایدات خالص نفتی که در سال ۱۹۷۴ قریب ۷۵ هزار میلیون برآورد شده، کشورهای صادرکننده نفت فقط حدود ۴ هزار میلیون دلار برای کمک به کشورهای استعمارزده که صادرکننده نفت نیستند، اختصاص داده اند. این مبلغ فقط جزئی از مخارج اضافی این کشورها در اثر ترقی قیمت نفت میباشد.

سرطیه گذاری تسخیر از عایدات روزافزون نفتی در بعضی از کشورهای عربی و ایران مسلماً توسعه اقتصادی این کشورها را تسریع خواهد کرد. نتیجتاً این کشورها صاحب زیربنا، و حومه زیربنای صنایع سنگین خواهند شد که به صنعتی شدن آنها کمک خواهد کرد. دستاورد سرطیه، حومه سرطیه مالی، در سایر کشورها، در دورت های دیگر، و تحت شرایط دیگری بدست همین بود. اما اینجا مسأله توسعه گپیتالیستی مطرح است، که بهیچوجه ترقی سریع، تا چه برسد خود بخود، سطح زندگی توده ها

را تضمین نمیکند (بجز، همانطور که گفتیم، در کشورهای نیمه خالی، نظیر کوت و لیبی).

سرطیه گذاری بترتیب در رشته هائی که ترکیب آلی سرطیه در آنها بالاست، رشته هائی که نیروی کار کوچکی استخدام میکند (پتروشیمی، شیمیائی آلی، فولاد) صورت خواهد گرفت. ویرانی ایکه بر سر دهاقین و صنعتگران در اثر تورم و بسط اقتصاد پولی هوار شده، تعداد بیشتر بیکاری ایجاد خواهد کرد، تا تعداد مشاغل تازه ایکه در این صنایع بسیار مدرن پیدا خواهد شد. کم کاری و بیکاری دائمی همچنان در کشورهای ایران، مصر، الجزیره عراق و سوریه ادامه خواهد داشت تا چه برسد به کشورهای کمتر توسعه یافته عربی. در اثر فشار این بیکاری و نتایج کلی نظام اجتماعی ایکه تحت سلطه انباشت سرطیه درآمد (حجمله بیشتر و بیشتر سرطیه خصوصی) فاصله بین فقیر و غنی، سرطیه و کار عمیق تر خواهد شد. و نه ناپدید. نموده رشد برزخیل شاهدیست بر این خطا. بنابراین، مسأله "پیروزی کشورهای فقیر بر کشورهای غنی" در کار نیست، بلکه بکمال وضوح تجدید توزیع ارزش اضافی جهانیست در بین گروهبای حقاوت طبقات دارا، حتی اگر از خوان سفره غنی ایشان خرده پاشی هم نصیب ساکین این کشورها شود.

قانون تحولات ناموزون و مرکب

درست بهمین دلیل هنوز زودست که از ظهور سرطیه تازه مالی انجوم عرب و ایرانی، باین نتیجه رسید که ماهیت اجتماعی کشورهای عربی و ایرانی تغییر کرده و این کشورها از کشورهای استعمارزده جدل به قدرتهای تازه امپریالیستی شده اند. مالکیت مالی صنایع اصلی يك کشور، در تعیین ماهیت آن کشور بصورت استعمارزده یا امپریالیست، فقط یکی از معیارهای تشخیص میباشد. ساختار اجتماعی، درجه عقب ماندگی، سنگینی بار بازمانده های ماقبل گپیتالیستی در روابط تولیدی، موقعیت آن در بازار جهانی، ماهیت رژیم سیاسی، و ماهیت و ترکیب طبقه حاکم آن، از جمله سایر عواملی هستند که باید در تعیین ماهیت يك کشور در نظر گرفته شود.

آن بخش طبقات دارای عرب و ایرانی که نمیتواند اداره کننده سرطیه مالی جدید و انجوم در این کشورها هستند، مرکب از مدیران و نهادهای نمایانند، بلکه مالکینی هستند که هنوز صاحب خود را بر زمین حفظ

کرده اند، دولت و اشغال بسیار طفیلی حکومت همه در اختیار آنهاست. به تنها ریزه کاریها و مهارتهای می را مجبورند از کشورهای امپریالیستی وارد کنند، که خود وابستگی این کشورها را نشان میدهد، و آنها را مجبور بانتخاب شکل اقدامات مشترک در پروژه های صنعتی میکند، بلکه این سرمایه ملی تازه (نظیر سرمایه ملی روس قبل از ۱۹۱۷) در انقلاب ارضی اساسی، که آنها از جرعه عده ای از دارائیش محروم خواهد کرد، ذینفع نیست. ولی بدون چنان انقلاب ارضی، برش قطعی با عقب ماندگی امکان پذیر نیست.

پیدایش سرمایه ملی انجوم عرب و ایرانی — نظیر سرمایه ملی انجوم یونانی — نشانی از آغاز پروژه تغییر است و نه انتهای آن. چنانچه قدرتهای امپریالیستی بخاطر تصاحب مجدد کنترل هابیع نفت به تجاوز نظامی علیه کشورهای عرب دست بزنند، و وضحت این جنگی مابین امپریالیستها که در آن پرولتاریای جهانی باید بیطرف بماند نیست. درست برعکس، اقدامی است امپریالیستی بخاطر حفظ و ابقای موقعیت نیمه مستعبره و وابسته کشورهای عربی، بجای اضمحلال جنگ غارتگرانه ای خواهد بود توسط امپریالیستها و دستیارانشان بخاطر دستیابی به نفت دیگران. از طرف کشورهای عربی جنگ برحق خواهد بود علیه تجاوزگران خارجی و دفاع از حق و امکان آزادی و استقلال. در چنین شرایطی همبستگی و پشتیبانی پرولتاریای جهانی در طرفداری از کشورهای عربی خواهد بود.

اما از نقطه نظر طبقاتی، بهیچوجه اختلافات بین کنترل امپریالیزم و اقدامات کشورهای عربی در حصول استقلال، حتی تحت رهبری طبقات دارای خود این کشورها نمیتواند بر تضاد بین توده های عرب و طبقات دارای آنان پیشی گیرد. سکوت درباره این تضاد و یا سعی در بی اهمیت جلوه دادن آن تحت لپای "همبستگی ضد امپریالیستی اعراب"، تاجه رسد به "همبستگی جهان سوم علیه کشورهای تروچک"، بمعنی عبور از مرز طبقاتی، یعنی پشتیبانی از استثمارگران علیه استثمارشدگان، میباشد.

درست بهمان نسبت که دلارهای نفتی تشکیل سرمایه ملی انجوم عرب و ایرانی را تشجیع میکند، توسعه کاپیتالیستی، صنایع کاپیتالیستی، استثمار کاپیتالیستی، و از هم پاشیدن دهات کهن در اثر نفوذ هاسبات کاپیتالیستی هم پیش میرود. توسعه کاپیتالیزم ضرورتاً موجد توسعه مبارزات طبقاتی بین سرمایه داران عرب و

ایرانی از یکسو و کارگران عرب و ایرانی از سوی دیگر نیز میباشد، همچنانکه در روسیه هم در اواخر قرن نوزدهم همین پروژه جریان داشت. هرچه این مبارزه طبقاتی بیشتر توسعه یابد، اتوجهی سرمایه ملی عرب نیز بیشتر با محدودیتی نظامی، اجتماعی، و سیاسی روبرو میشود. وابستگی اشراف پشتیبانی امپریالیستها در آنستاد تهدید انقلاب اجتماعی.

در خطرات غریب بر خطرات سیاسی ناشی از دخالت نظامی امپریالیزم در خاور میانه بخاطر تجدید برقراری کنترل امپریالیستها بر چاههای نفت تاکید بسیار میشود. صعود تازه ای از ناسیونالیزم عرب، ظهور رهبران سیاسی جدید، که حتی از نیش ها و ناصریتهای قدیمی هم ضد امپریالیست تر باشند، افزایش قابل ملاحظه نفوذ بوروکراسی شوروی در خاور میانه، و غیره.

اینها همه بی چون و چرا ممکن است. ولی طرف دیگر قضیه اغلب فراموش میشود: خطرات عتوجه طبقات دارای عرب در صورت آج تازه ای در جنبش توده ای که نه تنها ضد امپریالیست و ضد قوتالیست، بلکه بیشتر و بیشتر واضحاً ضد کاپیتالیست باشد.

اگر سادات حضور شوروی را در مصر از بین برده و اگر پرورژوازی عرب امروزه سعی دارد این حضور را در سراسر خاور میانه از بین ببرد، این قطب بخاطر ظواهرهای دیپلماتیک درازای ترمش در سیاست پشتیبانی امپریالیزم امریکا از اسرائیل نیست. علت دیگر آن اینست که طبقه حاکمه عرب، با تبدیل روز افزون خود بیک طبقه پرورژوا، از همه نیروهای ضد کاپیتالیست هراسان است. اینست دلیل جنگ داخلی که سالها در یمن ادامه داشت، اینست دلیل جنگی که امروزه در قطر جریان دارد، و اینست دلیل اینکه امکان چنین جنگی در آینده در اردن و حتی در عربستان سعودی و یا ایران هجوعود دارد. طبقات حاکمه عرب و ایرانی خوب میدانند که هیچ ضیع مشترککی بجز آنچه از قدرتهای امپریالیستی دریافت میدارند علیه توده های استثمارشده خود ندارند.

تحت چنین شرایطی، تهدیداتی که هر دو طرف، این معامله پلید بر سر تجدید توزیع ارزش اضافی بهم تحویل میدهند، تهدیدی است که حد آن را این آگاهی روشن طرفین از خافع مشترکشان تعیین میکند، پرورژوازی بین المللی فقط با بخطر انداختن موجودیت خود میتواند از این حد پارا فراتر بگذارد. در تاریخ امپریالیزم و بطور کلی در تاریخ پرورژوازی واقعی هست که بخاطر برد همه چیز پرورژوازی حاضر بر سر یک همه چیز است. ولی بهیچوجه

نشانه ای در گار نیست که چه در واشنگتن، چه در ریاض، و صد درصد نه در تهران، چنین موقعی فرا-رسیده است.

کل تخییراتی که مبین آن ظهور سرمایه ملی انجمن عرب و ایرانی است — اساساً حاصل از انباشت دلارهای نفتی — یکی از بهترین مثالهای تازه مؤید قانون تحولات ناموزن و مرکب است. بعد از جنگ جهانی دوم، تاخیر انقلاب سوسیالیست، راه را برای بسط تازه و مؤقت نیروهای مولد باز کرد. این بسط تحت تسلط امپریالیزم، ولی در شرایط تشدید نزول کل سیستم کاپیتالیزم جهانی، با برخورد شدیدتر و تضادهای خفیه شده، تر، نه تنها بین کار و سرمایه، بلکه بین مستعمرات و مراکز امپریالیستی، بوقوع پیوست. سیاست مستعمر پرور کراسهای شوروی و چین در پی اتحاد با بورژوازی استعمار زده، و ضعف رهبریهای انقلابی دیگری پیشاپیش کارگران و دهقانان فقیر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به بورژوازی کشورهای استعمار زده فرصت داد که بیست سال بعد طلب هافع ناشی از استقلال سیاسی فرمال خود را بگذد، استقلالی که امپریالیزم قبلاً مجبور باعطای آن شده بود تا از حق و دیگری در امان بماند.

بورژوازی چندین کشور استعمار زده، که ناگهان

خود را صاحب اختیار خایع سرمایه قابل ملاحظه ای می بینند، مشغول انباشت و سرمایه گذاری این سرمایه بنا بر الگویش می باشد که از کشورهای امپریالیستی آموخته است، اما در شرایطی اقتصادی-اجتماعی که اساساً عوض شده، شرایطی که ترکیب است از قرون وسطی (و یا قریب آن) با تکنیک معاصر، شرایطی که در آن بردگانی در رفت، پهلوی پهلوی بانکداران مدرن زندگی میکند، شرایطی که در آن بورژوازی کشورهای استعمار زده، میگوید نهایت خراج را بر تراستهای امپریالیستی تحمیل کند و در عین حال وابستگی خود را بر امپریالیزم حفظ نماید.

طبقات دارای عرب بهنگامی که هنوز از قرون وسطی کاملاً مدم برون نگذاشته اند، با وجود این که صحرای بیروت و گازینوهای کوت دازیر را دارند بقصد کارخانه ها و کشتی سازها ترک میکنند. حتی با خرج هزاران میلیون دلار هم نمیتوانند این جامه دورو را از تن بدر کنند، همچنان که نمیتوانند عقب ماندگی اجتماعشان را از بین ببرند. برای این کار یک انقلاب اجتماعی لازمت و نه شاه ایران، نه ملک عربستان سعودی، نه امیر بحرین، و نه بورژوازی مصر میتوانند بر انقلاب اجتماعی ریاست کنند. در عرض توسط این انقلاب برانداخته خواهند شد. ■

حزب کمونیست عراق و مسأله کردستان

مقدمه

در طی سال اخیر شروع جنگ داخلی در شمال عراق بین نیروهای مسلح جنبش کرد و ارتش دولتی عراق مارکسیست های انقلابی و سازمان های حزبی در سراسر جهان را با وظایفی مهیو فوری روبرو کرده است. بعد از عقد قرارداد مارس ۱۹۷۰ بین یارزانی و دولت پیشی عراق برای مدت چهار سال که کردستان عراق در آرامشی نسبی بسر میبرد. عقد قرارداد مارس ۱۹۷۰ مشروط بر

دادن حق خود حاکمیت به کردستان عراق میبود. در مارس ۱۹۷۴ دیگر برای رهبری کرد روشن شده بود که شرایط قرارداد "خود حاکمیتی" که رژیم بغداد در نظر داشت برای طیت کرد قابل قبول نیست. رهبری کرد قراردادی را که دولت بغداد پیشنهاد کرده بود بعنوان

self-government

قرارداد خود حاکمیت قلابی که اساسی ترین مسائل حق خود حاکمیت کردستان را شامل نمیشد رو کرده خود را برای مقابله مجدد مسلحانه با نیروهای دولتی بغداد آماده کرد. در ضمن رژیم بغداد هم که کاملاً آگاه بود شرایطش برای ملیت کرد غیر قابل قبول خواهد بود تدارکات لازم را برای جنگ فراهم کرده بود. جنگ اخیر در کردستان عراق نتیجه این وقایع می باشد. البته مبارزه ملیت کرد برای خود مختاری ریشه تاریخی طولانی دارد. در این جنگ اخیر دولت عراق با آمادگی بیش از سابق حمله ای وحشیانه به کردستان شروع کرد.

از یکطرف خوانسته بود در فرصت خاصی (۱۹۷۰ - ۱۹۷۱) که سیاست فرصت طلبانه بارزانی به آن داده بود استفاده کند و جنبش های انقلابی را در جنوب و مرکز عراق خفه کند. از طرف دیگر در نتیجه دوستی جدید شریادولت شوروی نشده بود نیروهای ارتش خود را با مدرن ترین سلاحهای شوروی مجهز کرده و این بار با پشتیبانی کامل بیروکراسی شوروی حزب کمونیست عراق میتواند وارد جنگ بشود. رژیم بغداد کوشش دارد که با حملاتش و بخصوص حملات هوایی اش که اکثراً هدف آن ویران کردن دهات و مزارع و قتل عام روستائیان غیر مسلح کرد را دارد مبارزین کرد را وادار به تسلیم کند. با این شیوه های تروریستی نیروهای مسلح بغداد در چند ماه اخیر توانسته اند مناطق وسیعی از کردستان را ویران کرده تعداد زیادی از روستائیان را بی خانمان کند. طی همانطور که حملات وحشیانه نیروهای امریکائی نتوانست مبارزین ویتنام را وادار به تسلیم کند مبارزین کرد نه تنها تسلیم نشده بلکه همچنان با امکانات محدود یک در دست دارند سخت مبارزه خود را ادامه میدهند.

وقایع اخیر کردستان وظایف مهمی را برای سازمانهای ترقی ایرانی در پشتیبانی از حق خود مختاری ملت کرد ایجاد میکند. گواهی گذاراسیون که سازمانیست قادر به جلب عده زیادی از عناصر ترقی ایرانی در خارج از در این مورد جای تأسف است. گذاراسیون تقریباً دست به هیچ فعالیتی برای پشتیبانی از مبارزه و حق خود مختاری ملیت کرد نکرده است. با در نظر گرفتن اهمیت مسأله ملی کرد برای انقلاب خاورمیانه، با در نظر گرفتن اینکه رژیم شاه همان رژیمی که گذاراسیون بر علیه آن مبارزه میکند در طول تاریخ از قهارترین سرکوب کنندگان جنبش کرد بوده و هست، با در نظر گرفتن اینکه مسأله خود مختاری ملیت کرد مسأله ای است مستقیماً -

مربوط به افلا سه میلیون جمعیت کرد ایران، با در نظر گرفتن اینکه عده ای از اعضای خود گذاراسیون کرد هستند عدم توجه گذاراسیون به مسأله کرد واقعاً حیرت آورنده است. ناگفته نماند که این اشکال شامل حال اکثر گروهها دیگر اپوزیسیون ایران هم میشود. این مسأله انقلابی نیست بلکه ریشه تاریخی دارد. نتیجه ایدئولوژی استالینیستی و یا ناسیونالیستی است که بر اکثر گروههای اپوزیسیون ایرانی غالب می باشد و از درک صحیح مارکسیستی و پی بردن به اهمیت انقلابی مسأله ملی جلوگیری میکند. استالینیزم بر سر مسأله ملی انحراف شدیدی از خط مشی صحیح مارکسیست لنینیستی در جنبش کمونیستی بوجود آورد. قایمه سیاست بلشویکها در زمان انقلاب روسیه و سیاست استالینیستهای امروزه این انحراف را بوضوح نشان میدهد. بلشویکها در زمان انقلاب روسیه از حق خود مختاری و حتی جدا شدن ملیتهای ستدیده از دولت کارگری روسیه دفاع میکردند. این در زمانی بود که دولت کارگری جوان روسیه با مشکلات اقتصادی شدید و تجاوز امپریالیستها روبرو بود. ولی حالا میبینیم که عده ای که بخود لقب "مارکسیست - لنینیست" هم میدهند یا در برابر مبارزه ملیت کرد بر علیه دولت بورژوازی عراق سکوت میکنند و با این سکوت خود ناخود آگاهانه از تمام سرکوب کنندگان جنبش کرد چه رژیم بعثی عراق و چه رژیم ایران طرفداری میکنند و عده ای دیگر که در صدرشان حزب توده است از رژیم بعثی عراق طرفداری کرده و با آن در تمهت زدن به جنبش کرد رقابت میکنند. بلشویکها از حق خود مختاری ملیتهای ستدیده امپریالیستی طوری تزاری در برابر دولت جدید التاسیس کارگری روسیه دفاع میکردند حالا حزب توده از یک رژیم بورژوا (رژیم بعثی عراق) در مقابل جنبش ملی کرد طرفداری میکند! این موضع حزب توده نتیجه وابستگی آن به بیروکراسی شوروی و حمایتش از رفقای "کمونیست" عراقیست. حزب توده مانند بیروکراسی شوروی و حزب کمونیست عراق مدعی است که رژیم بعثی عراق "یک رژیم دموکراتیک و ضد امپریالیستی" می باشد و مبارزه کوچی کردها صرفاً توطئه ای از طرف رژیم ارتجاعی ایران و امپریالیزم بر علیه این رژیم بخطر "برگرداندن کشور عراق از راه رشد دموکراتیک و ضد امپریالیستی است." ("سیاست رژیم ایران در مسأله کرد" دنیا شهریور ۱۳۵۲) فهم اینکه چطور رژیم بعثی عراق که در طی مدت حکومتش دائماً کارگران و دهقانان مبارز و کمونیستهای انقلابی را سرکوب کرده حالا ناگهان "دموکراتیک و ضد امپریالیستی"

شده واقعا دشوار است. شاید سزاین معط در این باشد که حالا رژیم عراق رقای "کمونیست" عراقی حزب توده را هم در فعالیت‌های ارتجاعی‌اش شریک کرده است. از طرف دیگر چطور است که جنبش ملیت‌گرای یوای خود-مختاری که ریشه طولانی تاریخی دارد و چنان نقش مهمی در توسعه مبارزات طبقاتی در عراق داشته ناگهان امروز صرفاً تبدیل به یک آلت دست امپریالیزم و رژیم ایران شده؟ سزاین معطای دومی شاید در این باشد که فرصت طلبی همفکران "کمونیست" عراقی حزب توده آنها را بجائی کشانده که در حیطه به جنبش کرد بر رژیم بعثی دست‌پیش‌میگیرند. در سمت‌زدن به این جنبش سرسخت‌ترین رقیب این رژیم هستند. حزب کمونیست عراق (جناح کمیت مرکزی) ادعا میکند که "خودمختاری" ای که رژیم عراق به کردها داده بود کافی و یک خودمختاری واقعی بود. البته حزب توده پوزش‌طلبانه اضافه میکند که: "البته این خود-مختاری میتواند کمبودهایی داشته باشد که باید از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز برطرف گردد" (همان مقاله سابق). در همین مقاله اضافه میشود که "در جمهوری عراق وجود ملیت‌گرای و اصل خودمختاری کردستان پذیرفته شده و زنان کردی دوشید و زنان عربی بمانای زبان رسمی دولتی و فرهنگی اعلان گردیده و همه این مطالب در قانون اساسی آن کشور وارد شده است. پس از امضای بیانیه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ دانشگاه کردستان (بزبان کردی) فرهنگستان علوم کردی اتحادیه نویسندگان کردستان اتحادیه معلمان کردستان اتحادیه زنان کردستان اتحادیه جوانان و دانشجویان کردستان چاپخانه‌های خاصی برای طبع کردی دهها مدرسه متوسطه و ابتدائی کردی چندین روزنامه و مجله کردی مرکز انتشارات کردی تأسیس گردیده. تمام اینها بسیار جالب است ولی باید متذکر شویم که اولاً اگر رژیم عراق حداقل روی گام این حقوق را برسمیت شناخته این نتیجه خیر-خواهی رژیم "دموکراتیک" نبود بلکه خود کردها بودند که با مبارزه خود (و نه مذاکرات مسالمت‌آمیز) دولت بورژوازی عراق را مجبور به قبول آن کرده بودند و ثانیاً اینکه در این لیست دور و دراز کوچکترین اشاره‌ای به سرنوشت بزرگترین ثروت طبیعی سرزمین کردستان یعنی نفت نشده. بر طبق این قرارداد هم قدرت واقعی دولتی و هم حابع نفت کردستان کاملاً در دست رژیم بورژوازی بغداد می‌ماند. میبینیم که "کمبودهایی که"

حزب توده به آن اشاره میکند چندان ناچیز نبوده بلکه لازمه اساسی حق خودمختاری کردها بودند. حقیقت اینست که نه تنها رژیم عراق نمیخواست اختیاراتی به کردها بدهد بلکه میخواست مقداری از اختیاراتی را هم که در طی مبارزه کسب کرده بودند پس‌میگرفت. لازم نیست زیاده‌تر وارد این مساله بشویم. خود ملت کرد قاطعانه به این قرارداد "خودمختاری" قائلی با اسلحه‌های خود جواب داده‌اند. برعکس حزب توده که هنوز نفهمیده یک ملیت‌ستدیده در برابر یک رژیم بورژوازی نمیتواند از راه مذاکرات مسالمت‌آمیز حقوق ملی اش را کسب کند. ملیت‌گرایان در طی مبارزه طولانی‌اش این موضوع را خوب فهمیده است.

آنگاه که درباره مقاله فوق‌الذکر جمله دنیا جالب است اینست که اختصاص داده شده است به بررسی سیاست رژیم ایران در برابر مساله ملی کرد و نویسنده میخواهد ثابت کند که علیرغم پیچ و خم‌های ظاهری سیاست رژیم ایران همیشه سرکوب کردن انقلاب کرد بود. واقعا تعجب‌آور است که حزب توده لازم میداند که مقاله‌ای بر سزاین موضوع بنویسد. فکر میکردیم این مساله دیگر روشن شده است و رژیم ایران در طول تاریخ بوضوح نشان داده که از قهارترین سرکوب‌کنندگان انقلاب کرد میباشد. شاید این مساله ممکن است رژیم ایران بدلیل خیرخواهی‌اش کردها کمک میکند واقعا نویسنده این مقاله را باین فکر انداخته که لازمست جوابی بآن داده شود. ولی بعید بنظر میرسد. به احتمال بیشتر این مسائل پیش‌یا افتاده در این مقاله مطرح میشود که مسائل اصلی را بی‌پوشانند. در تمام مقاله نویسنده سعی نمیکند از انقلاب کرد و رابطه آن آن با کل مبارزه طبقاتی در عراق تجزیه و تحلیلی کرده ببینند چرا جنبش کرد به اینجا کشیده شده. نقطه‌سعی دارد که رژیم ایران را که از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رسوا بوده دوباره رسوا کند. دلیل این عدم توجه به تجزیه و تحلیل جدی ساده است. اولاً یک تجزیه و تحلیل صحیح نشان خواهد داد که نتیجه گیری افردر باره اوضاع کوچی انقلاب کرد ناصحیح است و دوماً اینکه این تجزیه و تحلیل روشنگری و خیانت‌های رقای "کمونیست" عراقی‌ها را که باعث شده‌اند انقلاب کرد و همراه با آن کل انقلاب توده‌های زحمتکش عراق به این بن‌بست برسد نشان خواهد داد. در آخر مقاله اثر نویسنده پند یا ارزشی هم میدهد: "تاریخ"

گذشته چراغیست که میتواند روشن شدن راه آینده کمک کند. * بد نیست خود نویسنده با بررسی تاریخچه حزب کمونیست عراق از این چراغ برای روشن کردن راه آینده استفاده کند.

بعد از جنگ جهانی اول امپریالیزم انگلستان و فرانسه باقیمانده امپراطوری عثمانی را در خاورمیانه به چند کشور تقسیم کردند. * تقسیم این خطه کاملاً مصنوعی بود و فقط بر اساس هافع امپریالیزم * سوزین کردستان بین کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد. * در نتیجه این تقسیم مصنوعی کردستان جنبش ملت کرد برای خود مختار شدن شدت جدیدی پیدا کرد و بالاخره در اوایل سال ۱۹۶۱ جمهوری مستقل کردی مهاباد برقرار شد. * ولی در اواخر همان سال بعد از خیانت بورژوازی شوروی شکست انقلاب در آذربایجان و همدان شدن جنبش کردستان جمهوری کرد بدست ارتش ایران نابود شد و هزاران مبارز کرد قتل عام شدند. * پس از چند سال انقلاب کرد در کردستان عراق مجدداً به حرکت درآمد و از آن به بعد هم بیشتر در کردستان عراق متمرکز بوده است. * دلیل تمرکز آن در کردستان عراق هم این بوده که در حالیکه در ایران و ترکیه و سوریه دول قوی این کشورها قادر بودند از شروع مجدد انقلاب کرد جلوگیری کنند در عراق تا سب نیروها بیشتر بنفع انقلابیون گردیده. * از یکطرف در عراق کردها نسبت بزرگتری از کل جمعیت را (حدود یک چهارم) تشکیل میدهند و متمرکزتر هم هستند و از طرف دیگر مبارزات طبقاتی که خود نیز بوسیله انقلاب کرد تقویت میشود در عراق شدیدتر بوده باعث ضعف دولت مرکزی بغداد میشد. * است. * توسعه انقلاب کرد در عراق اثر مثبت مهمی در رشد مبارزات طبقاتی گذاشت. * قابل توجه است که در اکثر کشورهای عربی بعد از حمایت استالین از دولت صهیونیست اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و دنباله روی احزاب کمونیست این کشورها از این سیاست، این احزاب کاملاً در برابر نیروهای خرد بورژوازی ناسیونالیستی خلع سلاح شدند. * در حالیکه در عراق حزب کمونیست نه تنها توانست دوام بیاورد بلکه رشد کرده قوت بیشتری بدست آورد. * دلیل عمده رشد حزب کمونیست عراق اثر انقلاب کرد بود. * در دوران رشد حزب کمونیست بهترین مبارزندگان این حزب انقلابیون کرد بودند. * ولی دیری نگذشت که مواضع فرصت طلبانه حزب کمونیست عراق طرفدارانش از رژیمهای بورژوا ناسیونالیست بغداد باعث شد که رهبری جنبش کرد را از دست بدهد. * رهبری

بدست بارزانی و ناسیونالیستهای کرد افتاد که پایه قدرتشان ملاکان بورژوازی تجاری و سزبان طایفه ای بودند. * رهبری تا امروز هم در دست این عناصر باقی مانده.

این رهبری بدلیل ماهیت طبقاتی قادر به رساندن انقلاب کرد به پیروزی نیست. * غرض ما از پیروزی یک پیروزی حقیقی یعنی رهایی پروتاریا و دهقانان کرد از یوغ امپریالیزم و ستم ملی میباشد. * یک "پیروزی" محدود مانند "پیروزی" ایکه بفکلا دش تحت رهبری مجیب الرحمن بآن رسید در امکانات بارزانی هم هست. * ولی تبعیت به این رهبری نمیتواند جایگزین تجزیه و تحلیل جدی محدودیتهای آن و سیاستهای فرصت طلبانه حزب کمونیست باشد. * رهبری بارزانی در لاف ناسیونالیزم دست به سیاستهای فرصت طلبانه ای زده است که انقلاب کرد را به این بن بست فعلیش کشانده است. * در سال ۱۹۷۰ دولت بعثی عراق خود را در بن بستی جدید. * از یکطرف هنوز نتوانسته بود جنبش کارگران و دهقانان حاطق جنوب و مرکزی عراق را کاملاً شکست بدهد و از طرف دیگر جنبش کرد هنوز ادامه داشت. * رژیم قادر نبود در آن واحد با هر دوی اینها مقابله کند و مجبور به عقد قرارداد آتش بس با بارزانی شد. * غرض رژیم عراق این بود که اول جنبش حاطق دیگر را کاملاً سرکوب کند و بعد سر فرصت و بعد از تجدید قوا به کردستان حمله کند. * بارزانی فرصت طلبانه بجای اینکه قرارداد را رد کند و با تحدید حقیقی یعنی کارگران و دهقانان عرب مبارزه را ادامه دهد با قبول قرارداد در عمل با رژیم بغداد در سرکشی کارگران و دهقانان عراق همکاری کرد. * رژیم بغداد هم مطابق برنامه اش بعد از تجدید قوا و ایتبار با پشتیبانی فعال جناح کمیتہ مرکزی حزب کمونیست حمله را بر کردستان مجدداً از سر گرفت. * در نه ماه گذشته حملات زمینی و هوایی و حمله ارتش عراق حربه قتل عام هزاران دهقان کرد شده و عده زیادی از آنها را واداره گیرختن از دهات خود به کوهستانهای شالی کردستان و کردستان ایران کرده است.

سیاست ورشکسته ناسیونالیستی بارزانی باعث شده که بجای اینکه با کارگران و دهقانان عرب عراقی و کردهای ایران و ترکیه متحد شود و اتحادی بوجود آورد که واقعاً بتواند انقلاب کرد را به پیروزی برساند دست کمک بطرف رژیم ایران و امپریالیزم امریکا دراز میکند. * برای بارزانی که یکی از رهبران جمهوری مهاباد بود باید کاملاً واضح

باشد که رژیم شاه هیچگونه علاقه‌ای به پیروزی انقلاب کرد ندارد بلکه برعکس حضور رژیم شاه نابودی انقلاب کرد است. سیاست بارزانی نسبت به رژیم شاه نشانه این نیست که بارزانی خدمت شاه می‌باشد و دیگر کاملاً آلت دست امپریالیزم در این خطفه شده است. بلکه انعکاسی از ورشکستگی ناسیونالیسم او می‌باشد. حضور شاه از کم مدودی که به کردها میکند آنطور که حزب توده خیال میکند استفاده از این جنبش برای برگرداندن کشور عراق از راه رشد دموکراسی و ضد امپریالیستش نیست بلکه مستحکم کردن رهبری فعلی جنبش در موضع خود و از این طریق جلوگیری از بسط انقلابی جنبش می‌باشد. رژیم ایران از رژیم بعثی عراق می‌ترسد بلکه از رشد انقلاب کرد می‌ترسد که پیروزش می‌تواند اثر عظیمی در کردستان ایران و تمام حلقه خاورمیانه داشته باشد. البته رژیم ایران خرده حسابهای هم با رژیم عراق دارد که نتیجه اختلافات عینی ولی بیشتر ساخته عوام فریب ناسیونالیستی این دو رژیم است. رژیم ایران از جنبش کرد برای حل این خرده حسابها بلیغ خود می‌خواهد استفاده کند. ولی این جنبه در برابر کل هدف ضد انقلابی رژیم ایران در داخله اثر در جنبش کردستان فقط نقشی فرعی دارد. اگر انقلاب کرد یک رهبری انقلابی پیدا کند و امکان توسعه و پیروزی آن باشد رژیم ایران همانطوریکه قبلاً به ظفار فرستاده و اظهار کرده که حاضر است به بلوچستان هم برسد در همکاری با رژیم دوست و همسایه. عراق هم نیروهایش را برای سرکوبی انقلابیون کرد به کردستان خواهد فرستاد. رژیم ایران و عراق شاید اختلافات زیادی داشته باشند ولی در یک مساله مهم هافع مشترک عینی دارند و آن مساله سرکوبی انقلاب کرد است که برای هر دو خطرناک است. موضع مارکسیستهای انقلابی در برابر انقلاب کرد چه باید باشد؟ مارکسیستهای انقلابی می باید از تمام مبارزات طبقاتی متعدده و بر علیه نیروهای مستحکم برای خود مختارشان بدون قید و شرط دفاع کرده برای پیروزی آن بکوشند. این درس مهمی است که لنین به جنبش مارکسیستی آموخت. در مورد جنبش کرد مهم است که رهبری آنرا از خود آن جنبش تفکیک کنیم. رهبری آن همانطوریکه

گفتیم محدودیتهای زیادی دارد و بدلیل ماهیت طبقاتی قادر به رساندن جنبش به پیروزی قطعی نیست. پیروزی قطعی تا زمانی که رهبری در دست خرده بورژوازی تجار و ملاکهای ناسیونالیست باقی بماند امکان پذیر نیست. برای پیروزی باید یک رهبری پرولتاریائی با پشتیبانی پرولتاریا و دهقانان فقیر کرد تمام کردستان بوجود بیاید و جنبش کردستان به جنبش انقلابی در تمام عراق و ایران و ترکیه پیوند داده شود. عابریم ورشکستگی رهبری آن مارکسیست های انقلابی می باید بدون قید و شرط از جنبش ملی کرد دفاع کند. البته مفهوم این دفاع این نیست که در مقابل سیاستهای ناسیونالیستی و فرصت طلبانه رهبری آن سکوت کند. بلکه برعکس وظیفه آنهاست که با انتقاد شدید از این رهبری محدودیتهای سیاسی برای توده ها روشن کند. اولین قدم در راه پیروزی انقلاب کرد جانفشین کردن رهبری فعلی آن با یک رهبری پرولتاریائی است و کاملاً بهمین دلیل است که مارکسیستهای انقلابی که برای پیروزی این انقلاب میکوشند در ضمن دفاع از جنبش برای برکاری این رهبری هم باید بکوشند. صرفاً تمجیدهای توخالی به رهبری زدن نه تنها جنبش را به یک جهت انقلابی رهنمائی نخواهد کرد بلکه برعکس استیلا رهبری فعلی را عمیق تر خواهد کرد. رهبری فعلی انقلاب کرد بدلیل ماهیت طبقاتی اش می دارد که در لاف ناسیونالیسم از مبارزات طبقاتی در کردستان جلوگیری کند ولی انقلابیون کرد باید با بوجود آوردن سازمانهای مستقل انقلابی (مستقل از این رهبری) و شرکت در مبارزات طبقاتی و ملی به پرولتاریا و دهقانان فقیر کردستان که شجاعانه مشغول مبارزه هستند نشان دهند که رهبری فعلی نتواند واقعی آرمانهای پیحقشان نیست و راه برای بوجود آمدن یک رهبری انقلابی پرولتاریائی باز کند. در مقاله "مساله کردستان و حزب کمونیست عراق" تاریخچه انقلاب کردستان و مواضع حزب کمونیست عراق نسبت به آن تجزیه و تحلیل شده است. این مقاله از مقاله ای در مجله الحاض (اکبر) توامبر، دسامبر ۱۹۷۳، ارگان گروه کمونیست انقلابی در لبنان، اقتباس شده است.

الف-ح





بعد از تقسیم کردستان طبقات ساکن ایران عراق سوریه و ترکیه با کمک امپریالیزم فرانسه و انگلستان، کوشیدند تا از لحاظ اقتصادی و سیاسی قسمتهای مختلف کردستان را تحت تسلط دولت خود در آورند. این پروسه انگراسیون فرمهای ماطفی از عملیات عیاشی تا جذب ملی (ریشه کن کردن فرهنگ و سن ملی کرد و تحلیل ملیت کرد در این کشورها) بخود گرفت. هدف اصلی از ادغام اقتصاد کردستان و متصل کردن آن ب بازار جهانی تسهیل چپاول خایع طبیعی و کارگران و دهقانان بی زمین توسط امپریالیزم بود. بدلیل خایع مهم نفتی این منطقه (در کرکوک خانقین و عین زاله)، امپریالیزم انگلستان به پروسه انگراسیون کردستان توجه بخصوصی داشت. مهمترین شهرهای کردستان از طریق یک شبکه جاده و راه آهن به مناطق مرکزی و جنوبی عراق متصل شد. یک بخش فرضی این شبکه عمده لغات کودنشین را که مراکز گشت و تجارت و میوه جات و پرورش احشام بودند، به مراکز تجارتی متصل میکرد. در سیر این تحولات صدها هزار دهقان کرد از مزارع کوچک خود محروم شدند و این باعث تقویت عزمی شیخ ها و رهبران مذهبی و طایفه ای گشت. هدف از این اقدامات فراغ کردن یک پایگاه سیاسی و اجتماعی برای رژیم بغداد بود که چپاول داعی و مرتب لغات کرد را میسر سازد. این تغییرات

در ماه اوت ۱۹۱۵ دو سال پس از آغاز مجدد جنبش مسلحانه در کردستان عراق به رهبری ملا سبطی بارزانی، دولت عراق با پشتیبانی پایگاههای نیروی هوایی بریتانیا در کرکوک و الحبیانیه، با تمام قوا به مراکز انقلاب کرد حمله کرد. صدها روستا و تعداد زیادی شهر ویران شدند و قسمت عمده ناحیه کردستان تحت محاصره قرار گرفت. این حمله وحشیانه خبر به پیوستن بخشی از رهبری جنبش کرد (زمینداران و رهبران مذهبی) به حکومت مرکزی بغداد گشت و انقلابیون کرد را وادار به عقب نشینی و متمرکز شدن در آن بخش از کردستان واقع در ایران کرد که ارتش شوروی هنوز مستقر بود. با کمک این نیروها بود که جمهوری دموکراتیک کردستان (جمهوری مهاباد) در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ بوجود آمد. ولی پس از آنکه ارتش شوروی بر طبق قرارداد پسداد عقب نشینی کرد، ارتش ایران وارد این منطقه شد، جمهوری جوان و تنها را در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ نابود ساخت.

با شکست قیام بارزانی، انقلاب کرد به پایان یک مرحله طوفانی از تکامل خود رسید — مرحله ای که در طی آن ملاگان رهبری جنبش آزاد پیخش کرد را در دست داشتند. این رهبری بدون یک برنامه انقلابی ملی، از جنبش توده ای فقط بخطر پیش برد منافع طبقاتی خود استفاده میکرد. کنگشها و مبارزات مداوم طایفه ای از انرژی جنبش را تا گمگشت و به رژیم بغداد اجازه میداد که قیامهای انقلابی دهقانان کردستان را خنثی کرده، آنها را بصورت محدود و خنقنه ای نگهدارد.

این مساله اهمیت بخصوصی داشت زیرا در این مرحله از انقلاب کرد نقطه شروع اصلی شورشهای انقلابی در دهات بود. روابط طایفه ای در سیر جنبش نقش تعیین کننده ای داشتند و این باعث تعمیق مرحله بیشتر استیلای رهبری موجود شد. شکست قیام بارزانی که پایان یک مرحله از انقلاب کرد بود، در دوره نزدیک به شانزده سال آرامش نسبی که از این پس در کردستان عراق حکمفرما شد، باعث بوجود آمدن زمینه امکانات جدیدی برای جنبش گردید. در این دوره انتقالی بود که گذارهای یک رهبری قیام بعدی (پائیز ۱۹۶۱) را در دست گرفتند، ساخته شدند.

مهم در نظام اجتماعی باعث آشفتگی شدیدی در جامعه کرد شد. با از هم پاشیدن نظامهای اجتماعی و اقتصادی سنتی، يك ساختمان جدید طبقاتی ظاهر میگشت، با این نتیجه که تضاد بین صدها هزار دهقان و پرولتر فقیر در يك طرف و عده معدودی فئودال ملاک و تاجر بزرگ که طبیعتاً از پشتیبانی دولت بورژوازیک بورژوا نیز برخوردار بودند در طرف دیگر، شدت می یافت. پروسه تکامل ناموزون و مرکب در کردنستان در جریان بود. ضایع عظیم و مدنی که صدها هزار کارگر را در مناطق نخبیز کردنستان عراق و در سرسوسهای مربوطه در استخدام خود داشتند در کار يك اقتصاد طبیعی کشاورزی و پیشه روی رشد میکرد. در حالیکه در يك مزرعه گاوی آهن و دیگر وسائل قدیمی تنها ابزار تولید را تشکیل میدادند، در مزرعه همسایه از تراکتور و دیگر وسائل جدید کشاورزی استفاده میشد.

شاید مهمترين نتیجه این تغییرات در صحن اجتماعی، مهاجرتهای وسیع از دهات به شهرها بود. جمعیت شهرهای کردنشین در مدت ده سال دو برابر رشد کردند. نقش مهم شهرها در مبارزات ملی و طبقاتی در دهه ۱۹۲۰ شروع شده بود. قیام ۶ سپتامبر ۱۹۲۰ در سیلیطیه حاکی از اینست. در اواسط دهه ۱۹۲۰ يك رهبری شهری که پایه اش گروههای سیاسی دانشجویان، پیشه وران و پرولتاریای شهری بود، در کار رهبری طایفه ای و مذهبی ظاهر شد. ولی در اواخر دهه ۱۹۲۰ بود که این گروهها برای اولین بار اثری واقعی بر جنبش کرد گذاشتند. انعکاس اثر این رهبری شهری را در بوجود آمدن حزب دموکرات کردنستان در ۱۶ اوت ۱۹۲۶ به مثابه قطب جدیدی که توجه مارزین و توده های کرد را بخود جلب میکرد، واضحاً میتوان دید.

در کار احزاب فئودال-بورژوا گروههای کوچکی بشکل سازمانهای فرهنگی و اجتماعی در میان روشنفکران بوجود میآمدند. اولین انتشار جدید رهبران انقلابی از میان اینها پیدا شد. به علاوه پروسه رادیکالیزه شدن عمومی که در اواسط دهه ۱۹۲۰ و بخصوص بعد از کودتای یکهو صدفی عراق را در بر گرفت، به تشدید بحران رهبری انقلابی کردنستان کمک کرد.

حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۳۴ تأسیس شد. عده کثیری از مارزین کرد از همان اواخر دهه ۱۹۲۰ و نقش مهمی در ساختن حزب ایفا کردند. جوانان کرد در شهرها به حزب کمونیست جلب میشدند. در اواخر دهه

۱۹۲۰، سازمانهای کمونیستی در اربیل، سیلیطیه، و راجدوز که همه شهرهای کردنشین هستند، از قوتورین سازمانهای حزبی بودند. ولی موضع حزب کمونیست عراق درباره مسأله ملی کرد بخش بزرگی از توده های مضطرب کرد را، که قبلاً حزب کمونیست را رهبر مبارزه علیه ستم دو جانبه خود (یعنی ستم ملی و طبقاتی) دیده بودند، از این حزب ناامید ساخت.

از نگره اول (۱۹۲۵) تا کنفرانس دوم حزب (۱۹۵۶)

اولین نگره حزب کمونیست عراق که در سال ۱۹۲۵ برگزار شد، موضع حزب را درباره مسأله کرد روشن تر کرد. از این بعد چارچوبی که توسط "حشور ملی" یوسف سلطان تعیین شد، اساس نظام مواضع حزب کمونیست عراق بود. تئوریهای جدیدی که بعدها گاه بگاه اتخاذ میشد، بطور کلی به این حشور اصلی صادق ماندند. تم مرکزی این حشور انکار وجود ملیت کرد بود، زیرا کردها در تعریف استالین از يك ملیت نمی گنجیدند. بنا به این تئوری تقسیم غیر طبیعی کردنستان قسطنهای مختلف آنرا از لحاظ اقتصادی و اجتماعی تجزیه کرده است و این تقسیم غیر طبیعی باعث تغییراتی در "ماهیت طور مسأله ملی کرد شده و وضع جدیدی از لحاظ کیفی بوجود آورده... قبل از این تقسیم، و بخصوص بلافاصله بعد از جنگ جهانی اول، جنبش آزادیبخش ملی کرد خواستار ایجاد يك دولت کرد متشکل از تمام کردنستان بود. ولی بعد از تقسیم کردنستان بوسیله امپریالیزم "دیگر امکان پذیر نیست که شعار دولت کرد را بعنوان يك پیشنهاد مستقیم و عملی که برای تمام کردنستان و حتی يك قسمت از کردنستان قابل انجام باشد، مطرح کرد." (انقل از کتاب مسأله ملی کرد در عراق، نوشته طجد عبدالرضا، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق)

ولی در حقیقت تقسیم غیر طبیعی ملیت کرد توسط امپریالیزم انگلستان و فرانسه به پیچیده وجود این ملیت را نفی نمیکند. برعکس همانطوریکه در مقاومت کردها (بخصوص دهقانان) علیه این ستم امپریالیزم همکس گردید، تقسیم فوق توده های کرد را هزینه بیشتر تحریک کرده، سطح آگاهی سیاسی و ملی آنان را بالا برد.



ردستان از اوایل قرن بیستم، صحنه قیامهای انقلابی
داوم نوده ها بوده، که خود اسلحا نتیجه این بالا
افتن سطح آگاهی ملی و سیاسی میباشد. امپریالیزم و
مایدنه هایش توانسته اند که ملت های متعددی را
تقسیم کنند، ولی در کردستان این تقسیم تمام و کمال نشد.
دامه روابط اقتصادی و اجتماعی بین قسقه های مختلف
زدستان و اینکه بورژوازی عرب، ترك و ایرانی نتوانست
ند از گذار داعی شبانان و کشاورزان کرد از مرزهای
ملتی جلوگیری کنند، خود نشان دهند این موضوع
ست. هیچ شكی نیست که ریشه مبارزه قهرمانانه ملت
نود در برابر این تقسیم در هافع مشترك عمیق آنهاست.
بعلاوه موقعیت جغرافیائی كردستان سدی است در برابر
دینامیزم از هم پاشیدگی ایكه امپریالیزم بحركت درآورد.
حزب كمونیست عراق كردستان را مانند غیختی میدانست
كه بین دزدان تقسیم شده و بنابراین از كردها میخواست
كه وحدت كردستان را كه در شمار دولت واحد كردستان
همكس شده، مطالبه كنند. تمام آنها بحلت يك وضع
جدید از لحاظ كیفی كه گویا در طی سالها پیچید.
های مختلفی (از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی)
بین ملت كرد در هر کدام از قسقه های كردستان و ملت
مربوطه كه در آن حلقه زندگی میكند بوجود آورده.
(طاجد عبدالرضا)

اینگونه پیچیدهای اقتصادی و اجتماعی را هیچكس
انكار نمیکند. ولی آنها بسیار ضعیف هستند و طبقات
حاکم قدرت لازم را ندارند كه تكالیف خود را در جنب
بخشهای كردستان خود به اقتصاد كشور خود
تكامل كند. بعلاوه توسعه این نوع روابطی كه حزب

كمونیست عراق از آنها صحبت میكد، بهیچوجه پیشنهاد
های این كمونیستها را توضیح نمیدهد. از كی تا بحال
انقلابیون ماركسیست روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی
بین ملیتهای مستكمر و ستمدیده را دلیل نلی و انكار حقوق
ملی ملیتهای ستم دیده و حق مختاری آنان میدانسته اند؟
روسیه تزاری توانسته بود چنین روابطی بین خود
و تمام ملیتهايكه مدت چهار قرن در زیر یوغ تسلط امپریا
لیستی اش ظلم كشیدند بوجود آورد. ولی حزب بلشویك
این "روابط مختلف" را بهانه ای برای توجیه الحاق
اجباری این ملیتها قرار نداد. بلكه بهكس بلشویكها حق
خود مختاری و حتی تجزیه كامل ملیتهايبرا كه زیر یوغ
تزاریزم ظلم دیده بودند، قبول داشتند.

در رژیم سرمایه داری و در بازار جهانی سرمایه
داری وجود این نوع روابط اجتناب ناپذیر است، ولی
ظهور ضروری این هاسبات نبایستی بهانه ای برای
محروم كردن ملیتها از حق خود مختاری باشد. تنها
گاری كه بورژوازی عراق، تركیه، ایران، و سوریه تا بحال
توانسته اند بكنند، غارت و چپاول كردستان بوده. مفهوم
برقراری روابط سیاسی، تبدیل كردستان به يك حلقه نظامی
بوده. مفهوم روابط اقتصادی، نابود كردن صدها ده و
شهر كوچك كردنشین و به آتش كشیدن مزارع دهقانان
قتیر بوده. روابط اجتماعی باعث بوجود آمدن بیسواد
و نابودی عده زیادی از مردم همراه با ناقص كردن صدها
كودك، پیرمرد و پیرزن شده. معنی واقعی موضع استا
لینیستی این میشود كه از طبقات حاكم میخواهد كه
كردها را جذب كند!

* ط برای حقوق حقیقتاً مساوی برای اقلیت ملی کرد و دیگر اقلیت‌های ملی مانند ترک‌ها، ارابه، ویزیدی مبارزه می‌کیم * (اصل شماره ۱۰، دستور حزب کمونیست عراق، ۱۹۶۰)

آیا حزب کمونیست عراق واقعاً طرفدار حقوق مساوی برای تمام اقلیت‌های ملی است؟ در شماره نوامبر ۱۹۶۰ روزنامه مرکزی مغلی حزب کمونیست عراق القاعده این حقوق بطور بسیار بی‌سبب و مبهمی شرح داده شده: * موضع ما درباره مسئله حقوق ملی چیست؟ ما برای آزادی همه مردم، برای آزادی سازمانی، برای زندگی دموکراتیک و برای یک رژیم و دستگاه دولتی دموکراتیک مبارزه می‌کیم * ما برای اینکه تعلیم و تربیت شامل همه بشود، و برای برابری همه عراقیها مبارزه می‌کیم * بطور کلی ما برای سعادت کردها مبارزه می‌کیم * کارگران سازمانهای لازم را دارند که بتوانند از طریق آنها با در نظر گرفتن هافع ملت کرد و توده های کارگر میل خود را در اینکه آیا میخواهند [جزو کشور عراق] بمانی بمانند و یا جدا شوند بیان کنند ۱۰۰ ملی شمار جدا

شدن کردها از دولت عراق کاملاً اشتباه است * توده های کرد هیچچیز نمیتوانند از آن سودی ببرند * (تاکید از ماست) اگر حق تجزیه کردها از دولت پورژوا عراق اشتباه و ارتجاعی فرض میشود، تمام ادعاهای حزب کمونیست درباره برابری واقعی حقوق و آزادی برای همه و سازمانهای لازم * که گویا به ملت کرد امکان بیان خواهند داد، کاملاً بی معنی میشود * مارکسیست های انقلابی تجزیه طلب نیستند، ولی در کار پورژواهای شوونیست هم که حق خودمختاری را قبول ندارند، نمی ایستند *

در حاکمیت و تمیک روزنامه القاعده مشغول سرهم کردن موضع فرصت طلبانه خود بود، دود و آتش هنوز از پیرانه های صدها ده و شهر کوچک کردنشین، در حاطق باران و مژری بالا، بلند میشد * فقط چند ماه بعد کردها و عربها و ترکها در یک مبارزه انقلابی بر علیه شرکهای کوچک درگیر شدند: مبارزه ای که هجر به اعتصاب کارگر

شرکت نفت عراق گفت و بالاخره با قتل عام کارگران در کاروبانی خاتمه یافت * در کاروبانی کارگران عرب، کرد و ترکمن بر علیه دولتی پورژوا هدست شدند * این نموده ای بود از اتحاد واقعی * اتحادیه در جنبه مبارزه انقلابی بوجود میآید، نه در پرتوی * دولت عراق * آنچه باقی همه بیشتر پایه تاسف است اینست که شالوده این مواضع حزب کمونیست عراق در سالهای ۱۹۶۱ - ۱۹۶۰ که اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست کرد بودند، ریخته شده بود!

پس‌نامه بایم

در سال ۱۹۵۳ بهاءالدین نوری دبیر حزب کمونیست عراق طرح اول برنامه ایراک بعد ها بنام برنامه بایم Basmil شناخته شد، آمده کرد * آنطور که از تصدیق حق خود مختاری و هجطه حق جدا شدن ملت کرد در این برنامه پیداست، نوری موضع صحیح مارکسیست لنینیستی را در ساره ساله کرد اقتباس کرده بود * این برنامه بعد از مدت کمی در حزب با شکست مواجه شد * ولی وجود کوتاه مدت آن به رشد سازمانهای کمونیستی در کردستان کمک بسیاری کرد *

در گزارش دوم حزب کمونیست عراق که در سال ۱۹۵۶ برگزار شد، طرز برخورد قدیمی استالینیستی نسبت به ساله کردستان دوباره تثبیت شد * شمار جدیدی اقتباس شد: * خود حاکمیت برای کردستان عراق * ولی حتی این شعار هم هیچوقت بطور جدی در فعالیت سیاسی روزمره حزب و در مواضع سیاسی بعدی آن بکار برده نشد * در حقیقت تمام فعالیت‌های پوزیاگانگ و آزیتا سیوئی حزب دوباره بطرز برخورد غلط اصل شماره ۱۰ دستور ملی معدود شد *

این عقب نشینی کامل از برنامه بایم نتایج طبیعی برای سازمانهای کمونیست کرد داشت و این سازمانها دیگر قادر به پیشرفت قابل ملاحظه ای چه در سطح داخلی سازمانهاشان چه در سطح توده ای، نبودند * ولی انقلاب - کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ وضع جدیدی را ایجاد کرد *

دو سال قبل از کودتای ژوئیه ۱۹۵۸، برای کمونیستهای کرد، دو سال سردرگمی بنام معنی بود. بحرا حزب کمونیست هنگام جدائی آن از توده ها شدت یافت. این وضع عمومی باعث شد که تعداد زیادی از گروههای کمونیست در اواسط دهه ۱۹۵۰ به حزب دموکرات کردستان ملحق شدند. علاوه بر عدد زیادی از بهترین مبارزین کرد نا امید شده از فعالیتهای سیاسی انقلابی دست کشیدند. تنها نیروی که برای حزب کمونیست در کردستان باقی مانده بود، یک گروه کوچک مبارز بود که در چندین شهر پراکنده شده بودند.

قیام توده های شگفت انگیزی که بعد از برقراری جمهوری در ژوئیه ۱۹۵۸ رخ داد، حزب کمونیست را قادر کرد که محبوبیت قبلی خود را دوباره تا اندازه ای بدست آورد و پایگاههای مهمی دوباره در کردستان بنا کند. برجسته ترین رهبران حزب که خود اقلب کرد بودند، به کردستان سفر کردند و این خود اثر عمیقی در تقویت موضع حزب در این نواحی داشت. شدت مبارزات طبقاتی که باعث شده بود عده زیادی از هواداران و اعضای حزب دموکرات کردستان با طبقات طلبک هدف دست بشود، به سرعت این تغییرات افزود. تخمین میزان قدرت به ضرر حزب دموکرات و نفع حزب کمونیست تمام میشد. در زمستان ۱۹۵۹ هزاران دهقان و پرولتر روستائی، رهبری مبارزین کمونیست در ناحیه قلعه دزه، شورش را که توسط قوای الهاشی بنام رشید لولان و سلیم آقا رهبری میشد، شکست دادند. موضع انقلابی کمونیستهای نفوذ حزب دموکرات را ضعیف کرد و امکانات جدیدی برای حزب کمونیست ایجاد کرد.

ولی این وضع مسلط مدت زیادی ادامه نداشت. طرفداران حزب کمونیست از رژیم بنایارتی قاسم که سیاستها شد کروی اجرا میکرد، همچنان را دوباره به جهت حزب دموکرات برگرداند. در اثر پیچان حزب کمونیست با رژیم پرولوی قاسم توده ها و همچنین صدها مبارز کمونیست که کوشش خود را برای تعویض خط مشی فرصت طلبانه

حزب پی نایده میدیدند، از حزب کمونیست رو برگردانند. این عناصر برای دافع از هاشمی که در دوران "زمستان سرخ" ۱۹۵۸-۱۹۵۹، در عراق بدست آورده بودند، شروع مبارزه کردند. درست در همین زمان بود که حزب دموکرات کردستان، باین دلیل که مساعده بر علیه تمام کوششهای رژیم برای محروم کردن توده های کرد از دستاوردهای دموکراتیک و اجتماعی شان پابرجا ایستاده بوده، توانست نفوذ از دست رفته خود را بدست آورد.

در ماه سوم قانون اساسی موقت عراق که فقط دو هفته بعد از کودتای ۱۴ ژوئیه انتشار یافت، ذکر شده که "اعراب و کردها در این سرزمین شریکند." حزب کمونیست از این ماده استقبال کرد و آنرا کافی میدانست. ولی حزب دموکرات کردستان آنرا فقط قدمی اولیه میدانست که میبایست با سیاستهای محسوس، که در جهت اجرای اصل حق خویشتن حاکمیت کردستان میبودند، دنبال شود. برای مقابله با این مقاومت، قاسم مجبور شد با استفاده از دشمنهای سنتی بین طوایف کرد تعدادی از قبایل یانگی کرد را بر علیه جنبش ملی کرد مسلح کند. حزب کمونیست استالیانیستی در برابر این وقایع سکوت کرد و تسلیم طلبانه دعوت به "اتحاد در جبهه ملی" میکرد و درباره "توطئه و نقشه های امپریالیستی" اظهار میداد.

بعد از آنکه حزب کمونیست بالاخره درک کرد که بعزت و خیر شدن اوضاع در شمال کشور برخورد مسلحانه اجتناب ناپذیر است به جبهه رژیم پیوست و از کردها خواست که از "آشوبگری خودداری کنند." توجیه این تغییر موضع این بود که رژیم موجود یک رژیم میهن دوست و طرفدار پرولاری می بود [بر اساس این تصور حزب کمونیست از جنبش کرد خواست که برای بنا کردن یک حکومت ملی دموکراتیک مبارزه کند و به دولت برای افزایش آزادیهای دموکراتیک فشار بیاورد. این سیاست دست راستی رهبری استالیانیست با مقاومت شدید اعضای عادی حزب که خواستار پیشگرفتن یک سیاست انقلابی در رابطه با ساله کرد بودند و از سیاستهای دست راستی و رفرونیستی رهبری سخت انتقاد میکردند مواجه شد. ولی به این اعتراضات با تصفیه و اخراج دسته جمعی صدها عضو و گذار انقلابی پاسخ داده شد.

از این بدتر تحریف عمیق جنگی که در کردستان در گرفته بود توسط روزنامه های حزب کمونیست الاتحاد الشعب (اتحاد خلق) و آزادی (بیزان کردی) بود. نشریات حزب کمونیست اینطور وانمود میکردند که مبارزه

در کردستان فقط يك جنگ طایفه ای در يك منطقه خیلی محدود بین بارزانیها از يك طرف و طوایف زیباری و سورگی از طرف دیگر میبود. در حقیقت جنگی که در گرفته بود قسمتی از نقشه بجزواری حاکم بود که تمام کردستان را بجزیر تحت انقیاد خود درآورد. و این مقدمه ای بود برای جنگ داخلی خوبی که ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۱ شروع شد.

تا اواخر سال ۱۹۶۰ خاقل جنگی وسعت یافته بود. در حالیکه استانیستها خط مشی تسلیم طلبانه خود را دنبال میکردند حزب بجزواری دموکرات کردستان در صدر توده های انقلابی دهات کردستان ایستاده بود. حزب دموکرات مبارزه سرسختی بر علیه مأمورین مالیاتی رژیم بجزو که بعد از رشدهای جدید نیروهای ارتجاع ظاهر شده بودند که محصولات دهقانان را به بهانه مالیات زمین و محدودیت بر کشت و باغ و غارت کند شروع کرد. و تئیکه دولت به بعضی از مراکز روستائی نیروهای نظامی خود را فرستاد که این مالیاتها را بجزر بگیرند هزاران دهقان دست بقاومت مسلحانه علیه نیروهای دولتی زدند. این مقاومت تحت رهبری واعضا و کادرهای حزب دموکرات کردستان انجام میگرفت. همینکه عملیات دولت که توسط طوایف مزدور اجرا میشد شکست خورد رژیم فقط با یکی از این دو چاره دشوار روبرو بود: یا عمل انجام شده ایرا قبول کند و یا اینکه کردستان را اشغال کند. دولت راه دوم را انتخاب کرد و روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۱ خونینترین جنگ تاریخ کردستان شروع شد.

حزب کمونیست و انقلاب - کودتای ۸ فوریه ۱۹۶۳

اواخر ماه مه ۱۹۶۱ حزب کمونیست بیانییه پوزش طلبانه ای منتشر کرد و از "رژیم میهندوست" خواست که به "وضع فوق العاده" عراق پایان دهد و از آثار بارزانی ها، وطن پرستان و کمونیستها خودداری کند. عکس العمل "رژیم میهندوست" این بود که اقدامات بیشتری در جهت مخالف بکند. روز ۱۲ اوت ۱۹۶۱ (یعنی دو هفته قبل از شروع جنگ) دبیرخانه سیاسی حزب کمونیست عراق يك اعلامیه سیاسی منتشر کرد که سیاست حزب را در صورت شروع جنگ بدقت شرح میداد. در قسمتی از این اعلامیه ذکر شده که:

امپریالیزم امریکا و انگلستان، شرکتهای نفتی و هندستان اینان یعنی دولت ترکیه و ایران با استفاده از مأموران خود در داخل کشور حداکثر سعی خود را میکنند که از اوضاع جدید کردستان که نتیجه اعمال دولت است سوء استفاده کنند. هدف آنها اینست که اختلافات داخل نیروهای وطن پرست را عمیق تر کنند. و وحدت و استقلال ملی کشور را تهدید میکنند. ضمن غیر مستقیم اعلامیه این بود که جنبش کرد بدست امپریالیزم رهبری میشد و در تحلیل نهائی این مبارزه مسلحانه در خدمت نقشه های امپریالیزم است. امروزه کاملاً واضح است که رهبری جنبش کرد (چه جناح فکودال - طایفه ای آن و چه جناح بجزو و خرده بجزوئی آن یعنی حزب دموکرات کردستان) ناپایده واقعی آرزوهای صدها هزار دهقان فقیر و کارگران شهری که قوای مسلح کرد را در قیام ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۱ تشکیل میدادند نبود. بعلاوه فقط بعد از خیانت حزب کمونیست و پشتیبانی آن از دولت "میهندوست" قاسم بود که توده ها پشتیبانی خود را به آن رهبری دادند. آیا اینها همان توده هایی نبود که در زمستان ۱۹۵۹ از مبارزین کمونیست پشتیبانی کرده کرده بودند؟ آیا همین توده ها نبودند که باین دلیل که مبارزین حزب کمونیست (گرچه بیشترشان مجبور شده بودند برای دفاع از دهات و محصولات خود در برابر مأموران مالیاتی دولت "میهندوست" گارحزنی را ترک کنند و به کوهستانهای کردستان بروند) در عمل لیاقت خود را بعنوان رهبران انقلابی نشان داده بودند تحت رهبری این مبارزین کمونیست شورش فکودالها را شکست دادند؟ حزب کمونیست از توده ها میخواست که به سربازان و واحدهای سیار پلیس قاسم خوش آمد بگویند. خواستار "ملایمت" کارگران شهرسری بود بدون اینکه کوچکترین خشعی در برابر تعداد روز افزون افسران اهیتی و بازجویی که مشغول "دفاع از وحدت میهندوستان" بودند نشان دهد. باضافه خواستار این بود که توده ها از پیشمرگها و الانصار (قوای مسلح کرد) طرفداری نکنند و تئیکه این قوا بر علیه تحریکات پلیس مأمورین دولتی مبارزه میکنند و زندانیها را آزاد میکنند از آنها حمایت نکنند. توده ها از تجربه می آموزند و نه از قصد احزاب. توده ها پشت رهبر شوق دم بر میدارند که در عمل نشان داده باشد که مدافع حقیقی آرزوهای ملی و طبقاتیشان میباشد.

با دفاع از دهقانان و تشکیل مقاومت مسلحانه بر علیه مأموران مالیات و قوانین محدود کننده کشت و باغ و

و با دلاخ قهرمانانه از کردستان در برابر حملات وحشیانه ارتش دولتی تا اواخر ۱۹۶۱ حزب دموکرات کردستان لیاقت خود را در رهبری توده های دهقان و کارگران شهر در عمل نشان داده بود. باین دلیل اعلامیه های حزب کمونیست فقط با تحقیر و تمغیر روبرو میشدند.

کودتای ارتجاعی ۸ فوریه ۱۹۶۲

در مدت یکسال و نیم بعد از شروع قیام کردستان نیروهای پیشمرگ توانسته بودند بیش از یک سوم کردستان عراق را آزاد کنند. قوای انقلابی شریه های شدیدی به ارتش دولتی زد. بود و این باعث تعمیق بحران رژیم پورژوا شده بود. نارضایتی و روحیه شورشی به واحدها نظامی دولتی در کردستان رخنه کرده بود و از قدرت جنگی ارتش چنان میگذشت که واحدها و بخشهای آن در برابر حمله انقلابیون کرد تسلیم میشدند. درگیراگیر این پیشرفت های قاطع جنبش کرد بود که کودتای ارتجاعی ۸ فوریه ۱۹۶۲ رخ داد.

رژیم جدید به رهبری حزب بعث يك مبارزه تروریستی بر علیه کمونیستها شروع کرد و بیشتر کمونیست های کرد وعده زیادی از رهبران دیگر حزب کمونیست را وادار به پناهنده شدن در مناطق آزاد شده کردستان نمود. رهبری کرد که در جستجوی کمک از کشورهای "بلوک سوسیالیست" بود دشخان دیروز خود را پذیرفت و به ایشان پناهندگی داد. پناهندگان کمونیست در واحدها مستقل الانصار یفرماندهی افسران کمونیست تشکیل شدند. جالب است که عده ای از این افسران "کمونیست" در زمان قاسم فرماندهی نیروهای مهاجم به کردستان را داشتند.

از اوایل ماه آوریل ۱۹۶۲ پُر ویاگانند کشورهای "سوسیالیست" در ضمن دادن اخبار خلقتان کمونیست های عراق اشاره هایی هم به کردستان میکرد. موضع حزب کمونیست کم کم تغییر پیدا میکرد. ولی این ماه عمل دوام زیادی نیامورد. در ۱۸ اکتبر ۱۹۶۲ يك کودتای دیگر در بغداد رخ داد. و در فوریه ۱۹۶۴ يك قرارداد آتش بسویین دولت و نیروهای جنبش کرد بسته شد. از این بیعد رهبری کرد سعی داشت که کمونیستها را در مناطق آزاد شده احاطه کند و واحدهای مستقل کمونیست را حمله و لغات آنان را به سربازان عادی در واحدهائی

که مستقیماً زیر فرماندهی خودشان بود تبدیل کند. در ضمن نیروهای دولتی هم در چندین رد و خورد با واحدها کمونیست صدمه زیادی پانها زدند.

در ماه اوت ۱۹۶۴ حزب کمونیست يك بار دیگر موضع خود را درباره مساله کرد عوض کرد. برای نزدیک شدن به نیروهای ناسیونالیستی و ناصریستی که حزب کمونیست خواستار ساختن يك اتحادیه سوسیالیستی با ایشان بود (و در ضمن قصد حمله کردن حزب کمونیست را هم داشت) رهبری حزب کمونیست دیگر کوچکترین اشاره ای به مساله کرد نمیکرد. نتیجه این تغییر موضع خط -

مشیی انحلال طلبانه بود که در ماه اوت ۱۹۶۴ اقتباس شد. خط مشیی که بعدها جناح کمیته مرکزی حزب بدلیل عدم همکاری اعضا و کادرهای خود در اجرای آن مجبور به عقب نشینی از آن شد. از اواسط ۱۹۶۴ تا سپتامبر ۱۹۶۷ حزب کمونیست نیروهای خود را در نوسازی سازمانهای خود و حل کردن بحران داخلی خود متمرکز کرد. بحران داخل حزب بالاخره در سپتامبر ۱۹۶۷ باعث شد که با بوجود آمدن جناح "قیاد مرکزی" حزب به دو قسمت ه شعب شود.

جناح کمیته مرکزی

سیاست حزب کمونیست (کمیته مرکزی) درباره مساله کردستان بعد از کودتای ۱۲ ژوئیه ۱۹۶۸ چندان تغییری نکرد. است. حتی در دوران اوج مبارزه ضد کمونیستی بعضی ها در بهار ۱۹۶۹ موضع قبلی حزب مستحکم تر شد. بحران داخلی رژیم ورشد اپوزیسیون در مناطق جنوبی و مرکزی عراق رژیم بعضی را در ۱۱ مارس ۱۹۷۰ وادار به اعضای قراردادی کرد که مطابق آن استقلال خیلی محدودی به کردستان داده شد. با اینکه این قرارداد به پیچیده برای حل مساله کردستان کافی نبود و حتی با مواضع علنی خود حزب کمونیست هم در تضاد بود. کمیته مرکزی بدون هیچ چون و چرا از آن پشتیبانی کرد. کنگره ۱۹۷۰ حزب کمونیست رسماً شعار خود مختاری برای کردها را قبول کرده بود ولی در عمل حزب کمونیست مواضع قدیمی خود را حفظ کرده و با دنبال نکردن برنامه اش خود را کاملاً در خدمت حزب بعث گذاشته بود. حزب کمونیست در شرکت در زندهای ۱۱ مارس با فشاری میکند. از دولت انتقاد میکند که چرا

بعضی از مأمورینهای کوردستان را بجای اینکه به طرفداران حزب دموکرات واگذار کند به اعضای حزب کمونیست واگذار نمیکرد. کمیته مرکزی حتی لیستی از وکلای "کمونیست" تهیه کرد که بنظرش باین دلیل که حزب کمونیست در اختلافات حزب دموکرات و بعضی ها بیطرف است میبایست مأموران محلی و فرمانداران کوردستان بشود! بعلاوه بنظر کمیته مرکزی اگر فرض کنیم که "ملت" عراق ملت واحدیست و اقلیتهای ملی "در یک کشور در چارچوب یک ملت عراق زندگی میکنند و با یک سرنوشت واحد بعنوان یک ملت واحد روبرو هستند" (نقل از الفکر الجدید) دیگر شعار خودمختاری مفهوم خود را از دست میدهد. از این طریق کمیته مرکزی خواستار بوجود آمدن یک "جبهه ملی واحد" بود و بخیالش با وجود ستم ملی میتوان یک ملت واحد در عراق بوجود آورد. بار دیگر میبینیم که یک حزب کمونیست استالینیستی در خواب عمیق استالینیستی اش دنبال روی "وحدت طبقات" است در حالیکه در زندگی واقعی جنگ طبقات ادامه دارد!

زمانیکه اختلافات بین رژیم بعثی و رهبری کرد شدت یافت کمیته مرکزی سوسا^۱ به جهت طرفداری از دولت حرکت کرد و از رهبری کرد خواست که در برابر بعثی ها عقب نشینی کند. بهانه اش این بود که در آن زمان مسأله اصلی حفظ "جبهه میهن دستان" بود. درباره "مسأله ای که بر سر آن اختلافاتی بود" الفکر الجدید در ۱۷ دسامبر ۱۹۷۲ چنین نوشت: "اهمیت چندانی ندارد و میتوان (حل) آنرا برای یک وقت دیگر گذاشت. زندگی سرنوشت بسیاری از مسائل را که بحث انتقادی قادر به حلشان نیست تعیین میکند." دیری نگذشته بود که بقول خودشان "زندگی" سرنوشت مسائلی را که از طریق "بحث انتقادی" حل شدنی نبودند تعیین کرد. راه حل این مسأله با زیر اسلحه جستجو شد.

کمیته مرکزی در حالیکه روز بروز به پشتیبانی اش از رژیم تروریست بورژوازی افزود در فعالیتش بر علیه رهبری کرد گام رنجانی کشید که دیگر هدف بر کار کردن رهبری فئودال - بورژوازی بازرانی و جانشین کردن آن با یک رهبری انقلابی نبود بلکه هدف دفاع از رژیم بعثی و تقویت آن شده بود. عکس العمل بازرانی یک حمله شدید به مبارزین کمونیست در کوردستان بود. عده زیادی از این مبارزین را به زندان انداخته و عده دیگری را در محابر عمومی راضو و سلیمانیه تیرباران کرد. نتیجه خطای روش تسلیم طلبانه کمیته مرکزی

حزب کمونیست عراق قبول جبهه ملی با اصطلاح خرفی در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۳ بود. در تحلیل نهائی این "جبهه" حزب کمونیست را تبدیل کرد به یک سازمانی که صرفاً از حزب بعث و رژیم بوروکراتیک و بنا پارتیستی آن دنباله روی میکرد. در مقابل حزب دموکرات کوردستان حاضر به تسلیم نشد و به مبارزه اشرارانه داد.

جناح قیاد مرکزی

یکی از بزرگترین اشتباهات جناح قیاد مرکزی این بود که یک بررسی انتقادی از مواضع و سیاستهای پیشین حزب کمونیست عراق چه در مورد مسأله کلی استراتژی انقلابی و چه در مورد بخصوص مسأله کرد نکرد. در نتیجه جناح قیاد مرکزی اسیر همان تصور غلط استالینیستی از انقلاب باقی ماند. بطور کلی دلیل اساسی عدم موفقیت جناح قیاد مرکزی در تبدیل خود به یک قطب کمونیستی انقلابی در مقابل کمیته مرکزی رفرمیستی و دست راستی هم همین مسأله بود. بعلاوه قیاد مرکزی دست به حاشیه با کمیته مرکزی بر سر میراث حزب کمونیست زد و همین موضوع باعث شد که بجای اینکه سیاستهای غلط گذشته حزب کمونیست را مورد بررسی قرار دهد از آنها دفاع کند.

دو مرحله از تکامل موضع جناح قیاد مرکزی را میتوان از هم تفکیک داد. اولی مربوط به دوره مابین سپتامبر ۱۹۶۷ و ۱۱ مارس ۱۹۷۰ میباشد. در این دوره سیاست قیاد مرکزی اختلاف چندانی با سیاست کمیته مرکزی نداشت. مثلاً در بیانیه ای که در ۳۱ ژوئیه ۱۹۶۷ ختشر شد یکی از نکات مذکور در برنامه این جناح باین شرح است: "طرح ریزی یک برنامه روشن برای حل مسأله کرد بر اصل خود حاکمیت ملت کرد در چارچوب جمهوری عراق که یک حق ابتدائی کردها است. همچنین لازم است که قدم های اولیه در جهت باز گرداندن ارتش از کوردستان و توسعه اقتصادی منطقه کرد و بالا بردن سطح زندگی مردم آن برداشته شد." این بیانیه که در یک جلسه فوق العاده قیاد مرکزی در اوایل خراوت ۱۹۶۸ بتصویب رسیده بود خواستار دادن حق خود حاکمیت به کردها میبود. ولی حضور از خود حاکمیت بنا به همین بیانیه این بود:

"اجازه دادن به ملت کرد عراق در اداره

آباد امور محلی منطقه کردتین عراق و منطقه انتخاب
شوراهاى قضائى و اجرائى که در چارچوب جمهورى
عراق تشکیل میشود *

ولى قیاد مرکزی در عین حال با درک اینکه
* مساله کرد مساله اى است مربوط به خود توده هاى
کارگر و دهقان که اکثریت جمعیت کردستان را تشکیل
میدهند * و این مبارزه پیوسته است با یک رفرم
خرق در کشاورزى و بالا بردن سطح مادی و اجتماعی و
فرهنگى زندگی توده ها و ازین بردن عقب افتادگى
اقتصاد و توسعه دموکراسى برای ملت کرد * قدم مهمى
بجلو برداشته بود * ولى متاسفانه این تجزیه و تحلیل
فرمول بى معنى دولت دموکراتیک و انقلابى خلق خشم
میشد *

در آوریل ۱۹۶۹ سازمان خارج از کشور قیاد
مرکزی به یک موضع انقلابى مارکسیست بر سر مساله کرد
رسید * در اعلامیه ای که برای * روشن کردن * مساله
منتشر شد ذکر شده : * واضح است که طیت کرد در
زیر سایه یک رژیم پیکتاتوری و ارتجاعى بنویژ نمیتواند به
تمام حقوق ملی خود برسد * این نقطه با یک رژیم انقلابى
خلق که تحت رهبرى طبقه کارگر میباشد و نه در اختیار
رهبرى ارتجاعى و بنویژ اى کرد امکان پذیر است *
فرمول رژیم انقلابى خلق تحت رهبرى طبقه کارگر * از
فرمول * دولت انقلابى و دموکراتیک خلق * خیلی روشنتر
است * ولى تاکید رهباى این سازمان بر اینکه حقوق ملی
نباید به یک رژیم بنویژ اى کرد داده شود این نوشته
را خالى از محتوای انقلابى اش میکند * مارکسیست هاى
انقلابى باید خواستار حق خودمختارى بدون قید و شرط
برای تمام طیت هاى ستم دیده باشند *

علاوه بر این در یک جلسه فوق العاده رهبرى
بخش کرد قیاد مرکزی بتاريخ ۲۵ ژانویه ۱۹۷۰ بر سر
فرمولى شبیه به فرمول رهباى شان در خارج از کشور به
توافق رسیدند : * راه حل دموکراتیک و عادلانه برای
مساله کرد عراق مشروط است به برقرارى یک حکومت
دموکراتیک خلق به رهبرى طبقه کارگر و با پشتیبانى
توده ها - - حکومتى که در جستجوی راه حل مسائل
کشور میباشد * (ریگای کردستان شماره ۱)

مى بینیم که تا اوائل ۱۹۷۰ موضع قیاد مرکزی
بمیران قابل ملاحظه اى پیش رفته بود * این نتیجه
رسیدن عناصر جوان پرولتاریائى به رهبرى بعد از تنظیم
گروه محافظه کار اطراف عزیزالحاج بود *
انحکام دیگری از پیشرفت موضع قیاد مرکزی را در

برخورد آنان با قرارداد ۱۱ مارس میتوان زد وندى
که حضور از آن جزائلاف وقت چیزی نبود میشود دید *
این سازمان سعی کرد که از اجرای این قرارداد جلو
گیری کند * رهبرى جنبش مسلحانه کرد مبارزه اى بر علیه
قیاد مرکزی شروع کرد و از فعالیت هاى آن جلوگیری کرد *
این باعث شد که رهبرى قیاد مرکزی طرز برخورد سست ترى
نسبت به رهبرى کرد اتخاذ کند و بالاخره کار بجائی رسید
که دیگر کاملاً * در برابر رهبرى بارزائى تسلیم شد *
وقتیکه دوباره روابط بین رهبرى کرد و رژیم تیره
شد راه برای قیاد مرکزی باز شد که فعالیت هاى خود را
در کردستان از نو شروع کند * ولى این بار فعالیتشان در
خاطق کیمیکى که بوسیله رهبرى کرد تعیین میشود و با
وضع روابط بین رژیم و رهبرى کرد و ستمشان عوض میشود
محدود شده بود *

بالاخره قیاد مرکزی به * گروه میهن دوستى * که
شعار * دموکراسى در عراق و خود حاکمیت برای کردستان *
را میداد ملحق شد * این گروه میهن دوست * خلوطى
است از دستجات سیاسى متضاد که نه تنها با هم
اختلافات فاحشى از لحاظ خافع طبقاتى دارند بلکه
سیاست شویونیستى متضاد با خواست هاى ملت کرد دارند *
از این تاریخ به بعد مواضع قیاد مرکزی همزیگ مواضع
تمام گروهمهاى سیاسى عراق از کمیته مرکزی حزب
کمیست بارزائى گرفته تا آرشله قلم کار گروه میهن دوست
وحتى خود رژیم بعثى که همه مواضع درهم برهمى دارند -
شد * رهبرى قیاد مرکزی هیچوقت نتوانست موضع خود را
از قالب جامع عقاید استالینیستى بیرون بیاورد و در
نتیجه قادر نبود با یک برنامه انقلابى گونیستى خود را
از جناح رفویست کمیته مرکزی تمیز دهد * علی رغم تمام
جملات انقلابى نط که در نشریات قیاد مرکزی میتوان
یافت حقیقت امر اینست *

قیاد مرکزی در عمل

طی چند مساء بعد از پیدایش و جناح حزب
کمیست در ۱۹۶۷ روابط قیاد مرکزی با رهبرى انقلاب
کرد رو به بهبودى رفت در حالیکه روابط کمیته مرکزی رو
به وخامت گذاشت دلیل آن این بود که قیاد مرکزی شمار
مبارزه مسلحانه را اتخاذ کرده بود * در ضمن ایشارى
از این حزب همها گروه انقلابى چریکى که در نواحى باتلاقى
جنوب عراق تحت رهبرى خالد احمد زکى (که بعدها

شهید شد. بمشغول فعالیت بودند. مذاکراتی شروع کرده بودند. ولی از همان اوائل نوع همکاری ای که قیاد مرکزی سعی داشت با رهبری انقلاب کرد برقرار کند کاملاً اشتباه بود. اشتباه در این بود که بنظر قیاد مرکزی در حالیکه جنبش مسلحانه کرد در کردستان مشغول به جنگ بود حزب کمونیست میبایست در نواحی جنوبی و مرکزی عراق مبارزه کند. نتیجه این تقسیم مگنیک فعالیت نظامی شکستی عظیم بود. قیاد مرکزی در صدد این نبود که قوای مسلح کمونیستی مستقل از رهبری فوژدال و بوژوا و قوای آنها بسازد و این خود عدم جدیت قیاد مرکزی را در مسأله شروع یک مبارزه مسلحانه نشان میدهد. بعد از قرارداد ۱۱ مارس ۱۹۲۰ این طرز برخورد فرصت طلبانه نتایج وخیمی برای آتیه مبارزه انقلابی در عراق داشت.

قیاد مرکزی بنارخ اول ژوئن ۱۹۲۸ بیانیه ای منتشر کرد که در آن تاسیس جنبه مبارزه مسلحانه خلق اعلام شده بود. این بیانیه به یک چشم انداز انقلابی اشاره میکرد. در یک قسمت از آن ذکر شده بود: "ای مردم کردستان! رژیم دیکتاتوری که با شما در حال جنگ است ضعیف است و روی یک آتش نشان نشسته است و قادر نیست که در برابر انقلابی که از جنوب تا کوهستان های کردستان کشور را در برگیرد مقاومت کند." ولی خوب میدانیم که بین حرف و عمل تفاوت زیادی هست. داشتن یک فرمول صحیح در حالیکه در عمل رهبری در کردستان به یک گروه بوژوا و فوژدال داده بشود کاملاً بی معنی است. حزب کمونیست سعی نکرد که واحدهای مسلح کمونیست در کردستان بسازد و این بخاطر حفظ اتحاد با حزب دموکرات کردستان بود. قیاد مرکزی حتی انتقادی هم از رهبری کرد نکرد و سعی نکرد که چشم اندازی پرولتاریائی و سوسیالیستی به توجه های کارگر کرد تعلیم دهد. جواب قیاد مرکزی به یکی از حملات کیمته مرکزی به اعمال سازشکارانه اش خیلی روشن کننده است: "انقلاب کرد نواقص معدودی پستیای جدی و مهمی دارد که مورد انتقاد تمام انقلابیون عراقی که خواستار پیروزی مبارزه ملت کرد هستند میباشد. ولی رهبران و فرمیست کیمته مرکزی همان اشخاصی هستند که در سالهای ۱۹۲۴ در باره این معدود پستیای ساکت ماندند. علقه ناگهانی امروز آنها را نمیتوان علانکه ای به برنامه و سیاست کمونیست های مستقل برای انقلاب کرد دانست!"

در اوائل ژانویه ۱۹۲۰ دعاء قبل از قرارداد

۱۱ مارس بخش کرد قیاد مرکزی جلسه فوق العاده ای تشکیل داد و به رهبری کرد درباره حفاظت عقد قرارداد با رژیم بعثی اخطار داده شد. این اخطار مورد توجه قرار نگرفت. در همین جلسه اشاره ای به روابط وخیم بین قیاد مرکزی و رهبری کرد شد: "روش فشار و معدودیت کار و تهمت و برتدان انداختن و نادیده گرفتن قول های بی دریغ ما را به هدف دلخواه یعنی اتحاد نخواهد رساند." (۲۵ ژانویه ۱۹۲۰ رنگی کردستان) جلوتر در همین بیانیه ذکر شده است که: "روابط صحیح در یک اتحاد احزاب ملی را فقط بر پایه احترام متقابل و برابری و عدم دخالت در امور داخلی دیگر احزاب مربوط میشود ساخت."

علی رغم دخالت رهبری کرد در امور داخلی بخش کردستان مرکزی قیاد مرکزی (که بعد از نابودی بخش های قیاد مرکزی در نواحی جنوبی و مرکزی عراق تنها بخش قابل اهمیت آن بود) قیاد مرکزی اظهارات خود را درباره وجود اتحاد با حزب دموکرات کردستان و اهمیت این اتحاد ادامه داد. این غریب بسیار واضح از طرف رهبری قیاد مرکزی بجران این رهبری را تشدید کرد و بالاخره در حالیکه قیاد مرکزی ضرب المثل گفته شده "دشمن دشمن دوستم است" را دنبال میکرد به باتلاق اتحاد ملی کشیده شد.

تنها راهی که میتوانست از افتادن قیاد مرکزی به این تله جلوگیری کند اتخاذ یک برنامه انقلابی کمیونیستی با درهم شکستن چارچوب خشک استالینیستی و طرح یک چشم انداز استراتژیک و یک خط مشی علی رفا بود. و در صدر قدمهای علی که میباید برداشته میشد (۱) ساختن واحدهای مسلح مستقل کمونیست در کردستان علیحده از قوای جنبش کرد که در زیر فرمان رهبری بوژوا بود.

(۲) اجرای یک برنامه اصلاحات ارضی انقلابی در مناطق تحت کنترل کمونیست ها.

(۳) فعالیت سیاسی مابین قوای ارتش و پلیس برای جلب کردن سربازان به یک موضع شکست خواهی

انقلابی و دعوت الحاق آنها به قوای انقلابی در مناطق آزاد شده.

این نوع فعالیت ها توده وسیع دهقانان را که زیر پرچم حزب بوژوای دموکرات کردستان به امید آزادی و زمین میجنگیدند پلایزه میکرد. بعلاوه هر نوع کوششی از طرف فوژدال ها و بوژوای کرد بر ای نابود کردن مناطق سرخ (همانطوریکه بعد از عقد قرارداد

مارس ۱۹۷۰ رخ داد) خبر به شکست طبقه حاکم میشد در خانه این بشرباید تذکر داده شود که از قیام انقلابی زمستان ۵۹ - ۱۹۵۸ به بعد در تمام تاریخچه حزب کمونیست اختلاف دائمی بین رهبری حزب کمونیست عراق و اعضای عادی انقلابی یعنی بین سیاست رفرومیستی و دست راستی رهبری و موضع مبارزین حزب وجود داشته • بعد از ۱۹۶۴ اپوزیسیون بیرون حزب اهمیت بیشتری پیدا کرد تا اینکه بالاخره در ۱۹۶۷ به صورت جناح قیاد مرکزی درآمد و از حزب جدا شد • علم حاضر انقلابی به جناح قیاد مرکزی ملحق شدند و این مبارزین نقش قاطعی در اجرای قدم های مثبتی که بعدها قیاد مرکزی برداشت ایفا کردند • ولی سئوالیزم بوروکراتیکی که زندگی داخلی حزب قیاد مرکزی را در بر میگرفت از تبدیل تعداد زیادی از تصویبات انقلابی به یک نیروی عطفی جلوگیری میکرد • سرنوشت تیره قیاد مرکزی نتیجه خطایی این بود • تعداد زیادی از کادرهای حزب مواضع "سیانتیستی" "تروریستی" و "اوتوئیستی" اتخاذ کردند • بخش های دیگری از آن که از فعالیت های عطفی ایزوله شده بودند بعد از اینکه دیگر هیچ راهی برای پایان این بحران قیاد مرکزی نمیدیدند دست از فعالیت های سیاسی انقلابی کشیدند •

انقلابیون کمونیست و مسأله کرد

واضح است که در اثر وضع کنونی کردستان عراق بده زیادی از انقلابیون عرب به این نتیجه رسیده اند که در شرایط کنونی • کوتاه مدت هیچ امیدی برای حل بحران رهبری انقلاب کرد وجود ندارد • امروزه دیگر بحران به عدم وجود یک رهبری انقلابی محدود نیست • بلکه گسترش این بحران محلت وجود سازمان های "کمونیستی" و ضعیف هستند و از توده ها جدا افتاده اند و بی اشتیاقی از رژیم عراق میکنند (کمیته مرکزی) و از رهبری پارزایی نیاله روی میکنند (قیاد مرکزی) بوده • به این باید میراث خیانت آمیز و فرصت طلبی را که این رهبریهای استالینیستی از خود بجا گذاشته اند اضافه کرد به علاوه وجود یک رهبری گارگشته فئودال و بورژوا که دارای یک تاریخ طولانی مبارزه می باشد و یک سوم کردستان را در دست خود دارد و کاملاً از لحاظ نظامی با قوای مسلح ۲۵ هزار نفری اش (پیشمرگان و الانصار) مجهز است نکالات بیشتری بوجود می آورد • تمام این مسائل کار

انقلابیون را که در عدد ساختن یک هسته انقلابی هستند بسیار مشکل میکند •

ولی علی رغم تمام این سدها باید تذکر داده شود که این رهبری هم خود شریچندین سال است که در حالت بحرانی بسر میرود • این بحران به خصوص در دور اخیر عمیق تر شده است • دو گرایش متفاوت را میتوان در هسته رهبری پارزایی تشخیص داد • اولی یک گرایش فئودال - بورژواست که ریشه طایفه ای دارد و دومی یک گرایش خرده بورژواست • از بین رفتن پارزایی میتواند خبر به مبارزات سختی بین طرفداران این دو گرایش شود • دلیل اساسی تشدید این بحران عدم موفقیت رهبری در حل مسأله کرد است و پوشاندن این عدم موفقیت در لافانه معاطله های فرصت طلبانه و صلح هائیکه خافع طبقاتی رهبری را تضمین میکند •

ولی این وضع که ظاهراً "به آن هیچ امیدی نچنان داشت خود فقط یک جنبه اوضاع عینی کردستان است • مسأله است که انقلاب کردستان رو به صعود است و رژیم بغداد قادر نبوده قاطعانه جنبش انقلابی را در جنوب و مرکز عراق نابود کند و همینطور در مورد جنبش کردستان • این خود نیروی بسیار زیادی بنسب فعالیت انقلابی میباشد و وظیفه ساختن یک رهبری انقلابی را یک احتیاج عینی و فوری میکند • اوضاع کردستان از زمان عقد قرارداد مارس ۱۹۷۰ خیلی پیشرفته • صدها هزار دهقان و شهرنشین که شجاعانه برای انقلاب کرد جنگیده بودند حالا متوجه شده اند که در حالیکه آنها (رهبران مذهبی) و فئودالها و بورژوازی از بدبختی شان استفاده های کلان میکنند وضع خودشان روز بروز رو به وخامت میرود • کوچکترین اپوزیسیون بنام احیت انقلاب کرد و حفظ اتحاد بر علیه قدرت دولت فئو" خرد میشود • هزاران دهقان و کارگر کم کم به ورشکستگی رهبری پارزایی و حزب دموکرات می میرند • ولی با در نظر گرفتن عدم وجود یک قطب انقلابی دیگر • خیانت کمیته مرکزی حزب کمونیست و فرصت طلبی جناح قیاد مرکزی آیا تعجب آور است که ما شاهد رشد گروه های دست راستی شونیستی و سوسیال استفاده آنان از مایوس گشتن توده های کرد هستیم ؟ عدم موفقیت بورژوازی کرد در رهبری انقلاب دموکراتیک تا رساندن آن به پیروزی یک اطلاق استثنائی نیست بلکه مطابق است با عدم موفقیت بورژوازی تمام کشورهای عقب افتاده در انجام دادن تکالیف انقلاب دموکراتیک • این در نتیجه وابستگی اجتماعی و

اقتصادیشان به امپریالیزم و ضعف سیاسی میباشد *
 بنابراین در تحلیل نهائی انجام این تکلیف والیفه
 طبقه کارگر و دهقانان فقیر برهبری یک حزب کمونیست

انقلابی است که قادر خواهند بود در یک پروسه انقلاب
 مداوم در جهت بنای سوسیالیزم پیش روند * تجربیات
 کرد خود شا هدند به صحت این تجزیه و تحلیل ■

انقلاب عرب و مسأله فلسطین



نقاشی: کمال بولاظه

بیش از یکسال از جنگ اکبر بین ارتشهای
 اسرائیل - مصر و سوریه میگردد * وقوع جنگ یکبار دیگر
 اهمیت تضاد بین صهیونیسم و دنیای عرب و مسأله
 فلسطین را علیرغم قصد گردانندگان جنگ در مرکز توجه
 عموم قرار داد *

آغاز جنگ از طرف رژیم های انور السادات
 و حافظ الاسد در واقع یک قدم جنگی محدود در دنباله
 مذاکراتو مانورهای دیپلماتیک برای "حل" بین یست
 بین اسرائیل و مصر و سوریه بود * این دول میخواهند
 که در این مذاکرات و معاملات در موقعیت بهتری باشند
 هدف آنها از این جنگ چند جنبه داشت، از یک طرف
 لازم بود که بالا گرفتن مبارزات طبقاتی در داخل این
 کشورها در سالهای اخیر علی الخصوص در مصر (از قبیل
 اعتصابات و تظاهرات دانشجویان مصری ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳
 در قاهره * و اسکندریه با اعتصابات کارگران در مرکز نساجی
 حلوان، افزایش فعالیت های اتحادیه های کارگری) آغاز
 انتقاد رادیکال در بین قشر های پیشروی این جنبش
 ها از سیاست و ایدئولوژی ناصریسم (براه بی خطری
 محرف شود * از طرف دیگر در چنین زمینه آغاز ظیان
 سیاسی و اجتماعی، زد و بند آشکار و آرائه "حل"
 مسأله آئین مسأله بین اعراب و اسرائیل و مسأله ملی
 فلسطینیها امکان نداشت * دول عربی مجبور بودند که
 ظاهری از "وطن پرستی" و "ضد صهیونیسم" حفظ کنند

که بتوانند خشم و تاراشائی توده های عرب را برای دیگری بیندازند *

علاوه بر این دول عربی از هیچ راه دیگری موفق به وادار کردن دولت امریکا در خنثی سازی سیاست به اسرائیل نشد * بودند * آنها میخواهند که امریکا با فشار بر اسرائیل ویرا مجبور به مذاکره با دول عربی و فیصله مسائل ناشی از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و "حل" مسأله فلسطینیها بکند * رژیم سادات در عرض سالهای اخیر از بذل هیچگونه کوششی در این زمینه کناهی نکرد * بوده از جمله اخراج شخصین نظامی شوروی از مصر در تابستان ۱۹۷۲ در چنین شرایطی تنها یکراه ماند * بوده اقدام محدود نظامی که زمینه را برای دخالت مستقیم امریکا در فیصله دادن این بخرنچ باز کند * از نظر امریکا نیز این فرصت خوبی بود برای نفوذ جدید سرطایه امریکا در اقتصاد این ناحیه (خصوصی مصر) و در نتیجه افزایش نفوذ سیاسی آن و از بین بردن باقیمانده های نفوذ سیاسی شوروی، دولت امریکا از مدت ها پیش منتظر چنین فرصت سیاسی برای آغاز بسط حاکم اقتصادی خود در مصر بود *

برای درک وقایع سیاسی یکسال اخیر، علمی الخصوص اهمیت عکس العمل جنبش مقاومت فلسطین در مقابل این اوضاع سیاسی جدید و بحث حادی که در این جنبش بر سر مسأله "برقراری دولت فلسطینی" در ساحل غربی رودخانه اردن و شرکت در مذاکرات "صلح" ژنو در گرفته، لازمست نگاهی به تجربه تاریخی ناصریم و تکوین سیاسی آن بیندازیم *

برقراری دولت صهیونیست اسرائیل بسال ۱۹۴۸ پس از اخراج فلسطینیها از سرزمین خود و عجز کامل دول هاشمی و فاروق در مقابل به این تثبیت سیاسی صهیونیزم در خاور میانه، در واقع آغاز ختم دوره ای در زندگی سیاسی دنیای عرب بود که مهمترین صفت شخص آن دوره هژمونی سیاسی دولتهای دست نشاندۀ امپریالیزم (عبداله در اردن، ملک فیصل در عراق، فاروق در مصر ...) و همگرایی آشکار این دول با صهیونیزم و امپریالیزم و ناتوانی و عجز کامل آنها در حل کلیه مسائل جاد اقتصادی و اجتماعی توده های عرب بود * ورشکستگی آشکار این رژیم ها راه را برای روی کار آمدن رژیم های بنیادینست نوع ناصر (۱۹۵۲) و قاسم (۱۹۵۸ در عراق) باز کرد * علی الخصوص که * موضع احزاب کمونیست عرب بر سر مسأله فلسطین (برسبیت شناختن دولت اسرائیل تحت عنوان پشتیبانی

از حق خود مختاری و جنبش ملی یهودیان بدنباله - روی سیاست استالین در این زمینه) در چشم توده های عرب بگلی آنان را از اعتبار سیاسی انداخت *

رژیم بنیادینستی ناصر به استفاده از رقابت های بین دول امپریالیستی (بین امریکا و انگلیس از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۶) و استفاده از بازیهای جنگ سرد (روی آوردن به شوروی و دول اروپای شرقی پس از اینکه امریکا از دادن اسلحه و کمک مالی برای ساختن سد اسوان خود داری کرد) توانست استقلال نسبی محدودی از امپریالیزم پیدا کند * سیاست داخلی ناصر (و تا حدودی قاسم در عراق) کوشش در پیشرفت اقتصادی از طریق مجبور کردن ملاکین به سرطایه گذاری در رشته های صنعتی و مداخله مستقیم دولت در این پروسه بود * بعلت ضعف تاریخی بورژوازی مصر و بستگی آن با ملاکین و عدم اعتماد سیاسی سرطایه داران به صرفه اقتصادی آغاز پروژه های صنعتی، دخالت مستقیم دولت برای دوره طولانی بخاطر تسریع انگکاف گاپتالیستی اقتصاد مصر اجتناب ناپذیر و حیاتی بود * سرطایه داران خود پشهایی حاضر به ریسک های اولیه نبودند، بدین منظور لازم بود که قدرت سیاسی ملاکین شکسته شده و قدرت ملی آنها به پروژه های صنعتی سوق داده شود * هدف اساسی برنامه اصلاحات ارضی همین بود، اگرچه ناصر بهد فاول تا حدود زیادی نایل آمده است، سرطایه داران از سرطایه گذاری در رشته های تولیدی خود داری کردند و ترجیح میدادند که سرطایه خود را در رشته هایی که بازده فوری ندارد نظیر وارد کردن محصولات لوکس و یا در کارهای ساختمان و خرید و فروش زمین و نظیر آن بگذارند * این سوسختی و محافظه کاری سرطایه داران باعث شد که رژیم مصر بانکها، تجارت و بعضی از صنایع را دولتی بکند تا بتواند با این قسمت از اقتصاد مصر نفس تازه ای بداند * هدف خاص از این اقدامات نه برقراری اقتصاد برنامه ای بنفع توده ها، بلکه سروساطن بخشیدن به وضع صنایع و تسریع پروسه سرطایه داری در مصر بود و در ضمن کمک به اقدام قشر بالای خرده بورژوازی مصر که بخاطر موقعیت مهمش در ارتش قدرت دولتی را بدست گرفته بود در بورژوازی مصر بازگرداندن این بانکها و صنایع به صاحبان اصلی آن (و صاحبان جدید) در اواخر سالهای ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ و باز کردن تط و کمال اقتصاد مصر به سرطایه امریکا در یکسال اخیر دنباله این سیاست ناصریم است *

این سیاستهای داخلی و خارجی و مهمای تازه عرب دو نتیجه مهم از نظر تکیون جنبش توده ای برپ داشت. اول اینکه جنبش فلسطینیها به صورت یک جنبش ملی خنوزی شد. تا قبل از اوج این ویمها و

محبوبیت آنها در بین توده های عرب یعنی در زمان حکامی نظیر ملک فاروق و ملک فیصل هاشمی در چشم توده های عرب البقیه حاکم خود آنها امپریالیست های انگلیز و غاصبین صهیونیست همه بهم پیوسته و یکی بودند. مقاومت فلسطینی ها در مقابل اخراج دسته جمعی آنها از فلسطین و جوارات پی در پی و پایان نا پذیر صهیونیزم جزئی ناگسستگی از مبارزات توده های مردم عراق و مصر اردن سرعلیه ویم های سلطنتی دست نشاندۀ امپریالیزم انگلیس بود. با کسب اختیارات سیاسی و استقلال نسبی از امپریالیزم انگلیس همراه با بهبود نسبی وضع زندگی (در اثر اصلاحات اجتماعی داخلی) دیگر در چشم توده ها همانا صرو قاسم مترادف با صهیونیزم بود. بلکه برعکس سبیل مبارزه برعلیه امپریالیزم و صهیونیزم و سبیل پیشرفت و بهبود وضع زندگی آنان

شده بودند. پایه مادی همونی ناصر بسپو ناسیونالیزم عرب بر توده های عرب از آن تاریخ به بعد و تا حد زیادی حتی تا به امروز همین دست آورده های ملموس اگر چه محدود بود. دومین نتیجه این وقایع این بود که توده های عرب و بخصوص فلسطینی ها از شرکت کنندگان فعال در مبارزات علیه صهیونیزم برای مدتی طولانی قریب پانزده سال میل به تماشاگرانی شدند که همه اعتقاد سیاسی خود را در توانائی ناصر در مبارزه برعلیه اسرائیل گذاشته و چشم به اعجاز وی دوخته اند. پیروزی سیاسی ناصر در جنگ سوئز ۱۹۵۶، طایفه شکست نظامی وی این امید ها را محکم تر کرد. تظاهراتی که در سراسر دنیای عرب به پشتیبانی از ناصر رخ داد و نموداری از این اعتقاد و چشم به ناجی بزرگ دوختن بود. ناصر بدت مدیدی توانست از این پایه توده ای در محکم کردن موقعیت سیاسی خود در مقابل امپریالیستها و اسرائیل کمال استفاده را بکشد.

تزلزل در این اعتقاد مطلق از واسطه سالهای ۶۰ شروع شد. از یک طرف محدودیت رفهمای ناصر در داخل مصر بتدریج آشکار میشد. از طرف دیگر اچده فلسطینیها به ناجی بزرگ که اسرائیل را خرد خواهد کرد بتدریج تبدیل به یامروید بینی می گشت.

از این تاریخ فلسطینی ها شروع به شکل مستقل از ویمهای عرب کردند. شکست ارتش های عرب در جنگ

ژوئن ۱۹۶۷ ضربه قطعی به همونی ناصر بسپو بر توده های عرب علی الخصوص فلسطینی ها زده حالا دیگر روشکستگی این ویم ها در مقابل با اسرائیل واضح شد. بود. از این تاریخ جنبش فلسطین در عرض مدت بسیار کوتاهی تبدیل بیک جنبش توده ای مسلح مستقل از ویمهای عرب شد که توانست در عمل شروع به ضربه زدن به اسرائیل کند و عامل قاطعی

در تعیین جریانات سیاسی خارومیانه شود. سازمانهای مهم این جنبش الفتح و جبهه خلقی، جبهه دموکراتیک خلقی، در عرض یکی دو سال از سازمانهای کوچک تبدیل بسازمانهای بزرگ توده ای شدند. آنچه باعث این رشد سریع این سازمانها شد درست همین بود که در عمل اکثریت پیوتده های فلسطینی برای مبارزه برعلیه دولت اسرائیل ارائه میدادند. در عمل نشان میدادند که میتوان با اسرائیل جنگید. این توده ها که اکثر سالیان سال در بدترین شرایط در اردوهای پناهندگان زندگی کرده بودند. فی الواقع هیچ چیز که از دست بدهند نداشتند. درست باین علت بود که حتی با چنان هدف "ماکسیالیستی" یعنی شکست دولت اسرائیل و بازگشت به فلسطین و سازمانهای فلسطین موفق به بسیج مسلحانه توده های عظیم پناهندگان شدند. این ماهیت پایه توده ای جنبش در همین حال محدودیت یعنی هم برای جنبش ایجاد میکرد. این قشر از مردم عرب تنها در اقتصاد کشورهای عربی نفتر مهمی نداشت بلکه از اقتصاد دولت اسرائیل که قصد از بین بردن آنرا داشت کاملاً خارج بود.

این موضوع البته نتیجه سیاست صهیونیزم در فلسطین بود. برخلاف سایر جنبشهای استعماری که با تسلط به جمعیت محلی به استعمار آنها در اقتصاد استعماری میپردازند، صهیونیزم به اخراج جمعیت محلی و جانشین کردن آنها با کارگران یهودی بهمنظور "از نسو ساختن ملت یهود" پرداخت.

رهبری غالب جنبش فلسطین بعلمت هشا طبقاتی و ایده ثلوی ناسیونالیست خرد و بورژوازش در مقابل این محدودیت یعنی سر تسلیم فرود آورد. در واقع الفتح از نظر سیاسی با جنبش ناسیونالیست عرب قطع رابطه نکرده، فقط از نظر نظامی بنید بود.

در نظر این رهبری علت ناتوانی و پیمای عرب در مقابل با اسرائیل نه ماهیت طبقاتی و وحشت طبقاتی آن از بسج توده های عرب بر علیه اسرائیل که تنها راه شکست صهیونیزم است (بلکه علت این عجز تکیه بر غلط نظامی بوده بنا بر این تئوری ارتشهای معمولی قادر بر درهم شکستن نیروی عظیم نظامی اسرائیل نیستند، این نیروی نظامی فقط با برپا ساختن یک ارتش خلقی و جنگ طولانی شکسته خواهد شد، هدف سیاسی الفتح همان برنامه ناسیونالیستی یعنی ایجاد دولتی در فلسطین به نظیر دولت ناصر در مصر بود.

البته در اینکه برای درهم شکستن قدرت دولتی (نه تنها قدرت اسرائیل بلکه ارتشهای هر دولتی) بسج مسلح توده ها لازم است شکی نیست. در واقع این درست‌مهمترین جنبه مثبت جنبش مقاومت فلسطین بوده در عمل نشان داد که میتوان بر اسرائیل با همه عظمت نظامی ضربه وارد کرد. اما این جنبه مثبت بر اثر عدم قطع سیاسی رهبری غالب جنبش از محدودیت‌های ناسیونالیستی تبدیل بنقطه ضعف آن شد. این برنامه ناسیونالیستی در عمل نه تنها انرژی فلسطینی‌ها را از بقیه توده های عرب شکست و موفق به تلفیق مبارزات آنها نشد بلکه برعکس این انرژی را تشدید کرد. سیاست‌های نظیر عدم دخالت در امور داخلی و پیمای عرب و ناتوانی رهبری جنبش در بسیج سایر اقشار فلسطینی (جز پاهندگان) و کارگران و دهقانان کشورهایی که پایگاه جنبش فلسطین بودند (اردن و سوریه و لبنان) از طریق طرح کردن خواست‌های این طبقات و تلفیق مبارزات آنها با جنبش فلسطین، راه را برای حمله ملک حسین به جنبش و درهم کوباندن آن در سپتامبر ۱۹۷۰ باز کرد.

فقط پیمای این شکست جنبش فلسطین (و شکستهای فزونی بعد در تابستان ۱۹۷۱) بود که راه برای بازی‌های دیپلماتیک و پیمای عرب با اسرائیل کاملاً باز شد. تجربه تاریخی اوج و شکست جنبش مقاومت فلسطین، باردیگر چند مساله مهم را در رابطه با دنیایمیزم انقلاب عرب و مساله فلسطین طرح میکند.

۱- مساله ملی مردم فلسطین و بطور کلی مساله مبارزه بر علیه صهیونیزم همچنان یکی از مسائل حل نشده مانده آگاهی ضد صهیونیستی یکی از مهم‌ترین عناصر آگاهی انقلابی توده های در دنیای عرب می باشد. بسج بر محور مبارزه پیگیر بر علیه صهیونیزم نقش اساسی در پروسه انقلاب عرب بازی میکند.

۲- مساله فلسطین و مبارزه بر علیه صهیونیزم فقط یک "مساله فلسطینی" نیست، صهیونیزم جنبشی است ارتجاعی بر علیه تمامی انقلاب عرب در هر کجا و هر جا که خود را نشان دهد و دولت اسرائیل آماده است که در هر زمان که لازم باشد حتی به کمک دول عربی که قوام حکومتشان بخطر افتاده بشتابد و مستقیماً بر سرکشی انقلاب بپردازد (مثلاً در سپتامبر ۱۹۷۰ اسرائیل آماده بود که اگر ملک حسین خود نتواند بقتضای جنبش فلسطین را در جنگ داخلی شکست دهد مستقیماً دخالت کند). حل مساله فلسطین هم بصورت یک "مساله فلسطینی"، در محدوده فلسطین و بقتضای بدست فلسطینیها امکان ندارد. حل این مساله میباید جزئی ناگسستی در پروسه انقلاب عرب باشد. البته این بمعنی آن نیست که تا جنبش "سراسری" در تمام کشورهای عربی برپا نشده، فلسطینیها باید دست روی دست بگذارند و دست‌نرفشند درست برعکس جنبش مقاومت فلسطین خود در آغاز پروسه انقلابی و احیاء جنبش توده های عرب نقش پیشاهنگی بازی کرد. هتھی مساله بر سرچشم انداز استراتژیک حل مساله است. واضحست که باحتلال قوی، در اثر جریان‌های ناموزن سیاسی و اقتصادی در دنیای عرب، موقعیتهای انقلابی و یا پیش‌انقلابی در نقاط مختلف، همزمان شروع نخواهد شد. ولی در هر زمان و هر کجا که چنین اوضاعی رخ دهد، مبارزه در آن خطه می‌بایست با هدف بسط جنبش انقلابی در سایر نقاط دنیای عرب و درگیر کردن و وسیعتر توده های عرب با یک جهت و استراتژی واحد پیش‌رود. فقط از این راهست که جنبش انقلابی خواهد توانست بهترین وجهی در مقابل حملات دول عربی، اسرائیل و امپریالیزم از خود دفاع کند. علاوه بر این یکی از مهم‌ترین مسائل دموکراتیک حل نشده وحدت دنیای عرب می باشد، که خود این هدف می‌باید جزئی از برنامه انقلابی جنبش گردد.

۳- تنها دولتهای دست‌نشانده امپریالیزم، دول هاشمی، فاروقی، ...، بلکه و پیمای بناپارشی ناصر و قاسم و بعضی‌ها هم عجز تاریخی خود را در مبارزه با صهیونیزم، در ایجاد وحدت ملی عرب، و در حل اساسی سایر مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی توده های عرب، با ثبات رسانیده اند. اگرچه مبارزه برای حل مسائل دموکراتیک، از جمله مساله ملی، هنوز در دستور کار هر جنبش انقلابی است، ولی این مبارزه زیر لوای ناسیونالیسم عرب امکان ندارد. امروزه این ناسیونالیسم ایدئولوژی طبقات حاکم عرب است که جلوی پیدایش آگاهی طبقاتی

توده ها را گرفته ، خشاه ظلم و هز آنها را از نظرشان مخفی نگه میدارد و خشم توده ها را از دشمن واقعی آنها منحرف میکند . لازمست بین مبارزه توده ای مردم عرب و ایدئولوژی غالب در این مبارزه ، که تا بحال عمدتاً ناسیونالیسم عرب پیشگامی مختلف آن بوده ، فرق قائل شد . این مبارزات بر علیه آمپریالیسم و صهیونیسم و برای وحدت ملی و پیشرفت اقتصادی مبارزاتی است شرقی و انقلابی . اما ایدئولوژی ناسیونالیسم عرب ، دیگر نمیتواند نقش تاریخی شرقی در هدایت این مبارزات بازی کند . فقط یک جنبش آگاه طبقاتی و پیروزی آن خواهد توانست به حل کامل این مسائل بپردازد .

۴- در این تجربه تاریخی جنبش فلسطین یکبار دیگر ورشکستگی سیاسی تئوری و عمل جدا کردن جنبش ملی و طبقاتی از هم ثابت رسید . چه تئوریهای الفتح که گلبه فلسطینیها را با اتحاد در راه هدف مشترک برقرار کرد دولت دموکراتیک در فلسطین میخواند و ادعا میکرد که در این راه خصوصیات طبقاتی را قیلاً باید کار گذاشت و

چه تئوریهای جناح چپ جنبش فلسطین که تضاد با اسرائیل را " تضاد اصلی " خوانده ، مبارزه با دول عربی را " تضاد فرعی " لقب داده ، مرحله دورتری محول میکرد در عمل بشکست جنبش ملی یعنی بغاتوانی در حل همان " تضاد اصلی " هجر شد و بار دیگر ، صحت تئوری انقلاب مداوم را ثابت نمود .

۵- علاوه بر مساله ملی فلسطینیها و مبارزه علیه صهیونیسم و مبارزه در راه وحدت ملی عرب ، مسائل دموکراتیک دیگری نیز باقی مانده ، نظیر حل اساسی مساله ارض ، مساله طیفهای ستمزده در دنیای عرب (سودانیهای جنوب کردها ، ...) حل گلبه این مسائل فقط با ادغام این مبارزات با مبارزه طبقاتی یعنی فقط بصورت یک جنبش آگاه طبقاتی ، بظهور در هم شکستن قدرت دول عربی و اسرائیل و جانشین کردن آن با دولت تکرگزی ، یعنی با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در دنیای عرب ، امکان پذیر خواهد بود . ■

رابعه

کنفدراسیون :

عملکرد سالهای اخیر

کگره هایدلبرگ شرکت کرده بودند اعلام نمودند و بدین ترتیب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بوجود آمد ، که به کنفدراسیون اروپائی معروف است . در سال بعد یعنی در ژانویه ۱۹۶۲ کگره پاریس تشکیل شد و برای اولین بار هیئت نمایندگی سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا شرکت نمود و پشتیبانی و حمایت خود را از کنفدراسیون اعلام داشت . نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران با وجود علاقه زیاد ملی بعزت فشار پلیس حاکم بر ایران موفق نشدند نمایندگی ای بکگره اعزام دارند ولی پیامی بکگره ارسال داشتند . پیوستن سازمان دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) بوجود آمد و از آتسال بعد هفده ساله کگره های کنفدراسیون در اروپا برگزار شده است . (۱ ، ص ۲۹)

تنها نیروهای متشکل سیاسی که در جریان ساختن کنفدراسیون نقش شنده ای بازی کردند ، حزب توده

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خلفان شدیدی که بدینال آن بر اتعاصر سیاسی ایران حاکم شد ، عده زیادی از مبارزین دستگیر و زندانهای رژیم فرستاد شدند و عده ای هم مجبور به ترک کشور و ادامه مبارزه در خارج گشتند . این عده و گروههایی از محصلین ایرانی مقیم اروپا و امریکا کنفدراسیون را پایه ریزی کردند . " در سال ۱۹۶۰ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان و اتحادیه دانشجویان ایرانی فرانسه گرد هم جمع شدند تا مقدمات پیوستن سایر واحدهای دانشجویی در نقاط مختلف جهان را فراهم آورند . این کگره در شهر هایدلبرگ آلمان برگزار شد و سیسمه کگره هایدلبرگ معروف گردید . در ژانویه ۱۹۶۱ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اطریش و انجمن دانشجویان ایرانی در سوئیس همبستگی خود را با سایر کنفدراسیونها که در

وجیهه ملی بودند. واضح است که برنامه سیاسی این دو نیرو و شناخت آنها از مفهوم سازمان دانشجویی در ماهیت سیاسی گذر راسیون و تغییرات بعدی آن تاثیر قاطعی گذاشت. با وجود تضعیف گنی نیروهای حزب توده در گذر راسیون و تحولات ناشی از گنگره هفتم، هیچ تغییر کیفی در عقاید بنیادی این سازمان بوجود نیامده است.

ارزیابی حزب توده از نقش خود در شکست جنبش ایران بود که با رهبری بورژوازی آن اختلاف نکرد. در صورتیکه عامل اساسی این شکست درست همین افتادن رهبری بدست بورژوازی بدلیل عدم وجود حزب انقلابی کارگری بود. این ارزیابی غلط از شناخت مرحله ای حزب توده از انقلاب ایران ریشه میگیرد. بنا بر مفهوم دو مرحله ای انقلاب، لازم بود که در این مرحله (مرحله دوموکراتیک) کلیه طبقات ضد امپریالیست در جبهه خلقی متحد شوند. این درس که حزب توده از شکست جنبش گرفت و آن مفهومی که از سازمان توده ای دانشجویی داشته پایه مشترک سیاسی برای ایجاد یک سازمان دانشجویی با جبهه ملی را فراهم آورد.

بنا بر نوشته های حزب توده هدف از تشکیل گذر راسیون این بود که یک سازمان توده ای دانشجویی بوجود آید تا بتواند توده های دانشجویی را - صرف نظر از تفاوت عقاید سیاسی و اجتماعی - در چارچوب فعالیت علمی و قانونی، برای دفاع از حقوق و خافع علمی و سیاسی آنان متشکل سازد. (۲، ص ۱۵) ولی پس از مدتی اختلافاتی بر سر اجرای این هدف در درون گذر راسیون بوجود آمد. از طرفی توده ای صرفاً دفاع از حقوق علمی و سیاسی را کافی ندانسته، تاکید را در دفاع از زندانیان سیاسی و مبارزات ضد امپریالیستی گذاشته و از سوی دیگر توده ای (به خصوص طرفداران حزب توده) تمرکز بر فعالیتها سیاسی خارج از چارچوب فعالیت علمی و قانونی را در یک سازمان توده ای و دانشجویی مقتضی نمیشمردند. علاوه بر این اختلافات سیاسی احزاب کمونیست چین و شوروی نیز بنوع خود در داخل گذر راسیون منعکس میگردد. این اختلافات باعث شد که جناحی از طرفداران سیاست حزب کمونیست چین مخالفین خود (یعنی هواداران حزب توده) را عملاً از گذر راسیون اخراج کند. از این پس تخییلاتی گنی در رهبری و برنامه گذر راسیون بوجود آمد. تمرکز فعالیتها بر محور مسائل ضد امپریالیستی و دفاعی گذاشته شد. حضور گذر راسیون مصوبه گنگره ۱۲ آترو چنین توجیه کرد: "فعالیت و مبارزات گذر راسیون

در جهت تامین حقوق علمی اجتماعی و سیاسی دانشجویان است و از آنجا که تحقق این خواستها تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران که از طرف رژیم ایران بدلیل ماهیت ضد خلقی آن بکلی پایمال میشود امکان پذیر است وظیفه گذر راسیون عبارتست از مبارزه با نقض این حقوق بدست رژیم ایران، افشاء ماهیت رژیم و علل تجاوز به حقوق مردم و ماهیت وسائل سازمانها و روشی که مورد استفاده رژیم قرار میگیرد و شرکت در مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران و پشتیبانی از این مبارزات. بحسب ارات دیگر "گذر راسیون سازمانیست که از تشکیلات دانشجویان ضد امپریالیست ایرانی بوجود آمده و سازمانیست ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی - توده ای علمی و دمکراتیک" (اساسنامه گذر راسیون)

تایید صریح مضمون ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی گذر راسیون بدون شک قدمی بود به جلو در روشن تر ساختن نقش سیاسی آن و پیوند این سازمان با مبارزات داخل ایران. با این وصف شناخت غلط قبلی از یک سازمان دانشجویی کماکان باقی ماند: "از آنجا که در گذر راسیون دانشجویان با طرز تفکراتی گوناگون و پیشه های متفاوت اجتماعی گرد آمده اند، ضرورتاً گذر راسیون نمی تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید... نمیتواند و نه صلاحیت آنرا دارد که در مورد مسائل ریشه ای جامعه که شرط طرح آن ورود به بحثهای ایدئولوژیک و موضع گیریهای طبقاتیست اظهار نظر نموده و یا موضع گیری بعمل آورد" (۳)

تذ فوق با تعریف گذر راسیون بعنوان یک سازمان ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در تضاد است. چگونه میتوان بدون تحلیل طبقاتی شناخت صحیحی از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بدست آورد؟ این عقیده که "ضرورتاً گذر راسیون نمیتواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید" (تاکید از طاست) خود پیروی از یک موضع ایدئولوژیک است که از تئوری انقلاب دو مرحله ای سرچشمه میگیرد. طرفداران این تئوری میخواهند "توده ها" در مرحله اول ("مرحله دوموکراتیک") صرف نظر از تفاوت عقاید سیاسی و اجتماعی (یعنی صرف نظر از اختلافات طبقاتی) و بدون پیروی از ایدئولوژی مشخصی متحد شوند. این اوهم "اتحاد بدون پیروی از ایدئولوژی مشخصی" عملاً بمعنی سرافروزدن و تسلیم سیاسی در مقابل ایدئولوژی غالب بورژوازدموکراتیک و انسداد پیدایش آگاهی سوسیالیستی در میان دانشجویان میباشد.

در عرض چندین سال گذشته، گذراسیون با مسائل مختلفی از جمله فشارهای شدید دولت ایران و دول غربی غیرقانونی کردن آن و تهدیدهای ۱۰ سال زندان برای اعضا مواجه شده است. ولی با تمام این مسائل نتوانسته است خود را وسیعتر و مجهزتر نماید و بر اعضای خود بسیار فزاید (گگره ۱۲) گذراسیون همزمان با غیرقانونی شدن گذراسیون در آلمان با شرکت بیش از هزار نفر از دانشجویان ایرانی از نقاط مختلف جهان برگزار شد. نیروی محرکه‌ای که علیرغم این مسائل دشوار نتوانسته گذراسیون را زنده نگه دارد، صرفاً فعالیت‌های دلفی از زندانیان سیاسی و مبارزات ضدامپریالیستی نبوده است. عدم امکان فعالیت‌های علنی در داخل کشور، رابطه تاریخی با مبارزات داخلی، وجود آن بعنوان تنها سازمان "جده‌ای علنی و دمکراتیک" در سطح جهانی، گذراسیون را قادر به جلب دانشجویان سیاسی و در نتیجه قادر به ادامه حیات و بسط خود نموده است. ولی فعالیت‌های آن بحالی که در بالا مختصراً اشاره شد نتوانسته است حتی در چارچوب اتخاذ شده نیز متمرکز شود.

با آنکه گذراسیون هم‌اکنون در راه اعضای دیگه‌توری شاه و شرایط ترور و خفایان کشیده، با آنکه از زندانیان سیاسی و مبارزات داخلی دفاع کرده، ولی هنوز نتوانسته از تمام امکانات موجود برای گسترش مبارزه خود استفاده بکند. فعالیت‌های سیاسی واحد لندن (انجمن لندن) در سالهای اخیر نمونه بارزی از کمبود فوق است. فعالیت‌های لحظه‌ای دلفی، طرح کردن شعارهای ناموزون در رابطه با شرایط عینی ایران، گذاردن اعتصابات غذا و تظاهرات گوناگون بدون در نظر

گرفتن قوای انجمن و شرایط محلی باعث شده است که اثر تبلیغات علیه رژیم دیگاتوری شاه محدود بماند. البته هم‌اکنون سعی در این بوده که با تشکیل کمیته و کمیسیون‌های دلفی موجبات تنظیم و تسهیل فعالیت‌های دلفی فراهم آید. ولی عدم ترتیب بحث‌های نظم و سازندگی در مورد فعالیت‌های دلفی، عدم شرکت دادن اعضا در تصمیم‌گیری‌ها و عدم درگیر کردن آنها در فعالیت‌های دلفی باعث میشده که این کمیته‌ها و کمیسیون‌های دلفی صرفاً "اسمی باقی بمانند و در عمل اکثر تصمیم‌گیری‌ها توسط دویا سه نفر از اعضای هیئت‌گرداران انجام گیرد. بدین ترتیب که هرچند وقت یکبار بعضی‌ها دادن خبری در ایران آنان تصمیم به برگزاری اکیسیون‌هایی گرفته، بعداً آترایسم اعضای انجمن رسانده، از آنها درخواست میکردند که یا روبروی سفارت ایران و یا مرکز شهر دست‌بظواهرات بزنند و یا در پخش اعلامیه‌هایی که نه تنها اعضا بلکه حتی گاهی بعضی از افراد هیئت‌گرداران هم از حق آن بی‌خبرند، شرکت نمایند. نتیجه آن در اکثر اکیسوها و فعالیت‌های دلفی صرفاً "عدم" قلیلی از اعضای انجمن شرکت میکردند. این نوع اکیسوها لحظه‌ای و "از بالا تصمیم گرفته شده" نه تنها در ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و فعالیت‌های علنی اعضای انجمن کمکی نکرده، بلکه درگیری وسیع دانشجویان را در فعالیت‌ها تشویق ننموده و عملاً اثرات مثبت تبلیغاتی این فعالیت‌ها محدود میشوند. علاوه بر آن، بحالت درنگ غلط از فعالیت‌های دلفی در مواردی بجای اینکه از تمام زندانیان سیاسی صرف‌نظر از وابستگی‌های سیاسی و سازمانی آنها دفاع شود، بر اثر اختلافات سیاسی از برخی از مبارزان دفاع نمیشد.

فعالیت‌های فرهنگی انجمن هم دست‌کم از فعالیت‌های دلفی آن ندارد. در هشتم گذراسیون (مجموعه گگره ۱۲) چنین آمده: "گذراسیون باید از طریق مطالعه - تحقیق و بحث مسائل عام‌جنش دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران و جنبش‌های رهایی بخش خلق‌های جهان در واحدها - سمینارها - نشریات گذراسیون و همچنین با بحث‌ها و شرکت دادن توده‌های دانشجویی در مبارزات عمده کوشش نمایند." ولی واحد لندن توجیهی به هشتم گذراسیون نداشت. عدم تشکیل کمیته و کمیسیون‌های فرهنگی مرتبه عدم درگیر کردن افراد با نظریات مختلف سیاسی در نوشتن و ارائه رسالات، عدم شرکت دادن سایر اعضا در کمیسیون‌های فرهنگی، قرائت چندین ساعت رسالات تکراری، محدود کردن وقت برای بحث و مبادله نظریات به حداقل، عملاً



از نقش سازنده فعالیت‌های فرهنگی جلوگیری میکند.
این روی‌ریخت می‌شود که امکان مبادله نظریات و شکاف‌ها
و دقیق کردن مباحث شوریه وجود نداشته باشد و در
نتیجه بحث و تحقیق مسائل مبهم مربوط به ایران
در یک سطح پائین باقی بماند. علاوه بر این طی چند
سال گذشته هیچ نوع انتشاراتی از طرف واحد لندن
حاروی مسائل صلی و سیاسی دانشجویی و یا مسائل
سیاسی مربوطه، منتشر نگردیده است.

در کشور گذراسیون چنین آمده است: "پایه
اصلی و واقعی گذراسیون را توده‌های وسیع دانشجوی
تشکیل میدهد و بدینسان شرکت‌ها عرصه وسیع‌تر آن
در درون سازمان و برخورداری آن از پشتیبانی وسیع و
همه جانبه دانشجویان شرط اول پایداری گذراسیون
و ضمانت پیروزی مبارزات آن است." واحد لندن در رابطه
با این اصل یکی از وظایف خود را "۱۰۰ ایجاد هسته‌ها
مستقل و طرفداران جمعی در کالج‌های مختلف، ۱۰۰۰ می-
بند" (ماده ۱، بند ۸، الف، اساسنامه واحد لندن،
مهر ۱۹۷۲) و طی انجمن لندن به آنها در ایجاد
چنین هسته‌های پیشقدم نشده، بلکه حتی برای همکاری
و تشریک صلی با انجمن‌هایی که مستقلاً در این کالج‌ها
پدید آمده‌اند، مانند سازمان دانشجویان ایرانی
دانشگاه لندن، کوششی مذبذب نداشته. عدم همکاری
تشکیلاتی - برقراری جلسات عمومی مشترک مبادلات نظر
بر سر مسائل دانشجویی و گذراسیون - جلوگیری از
همکاری و شرکت اعضا در جلسات فرهنگی و عمومی این
سازمان، جلوگیری از پخش اعلامیه‌های خبری دانشجویی
و بولتن‌ها، بکار بردن روش‌های ناصحیح در ایجاد تفرقه
بین اعضای دو سازمان باعث شده است که واحد لندن
خود را از یکی از سازمان‌های فعال دانشجویی انگلستان
کاملاً جدا سازد و در نتیجه امکانات پیشبرد فعالیت‌های
انجمن از جمله تماس با دانشجویان غیر گذراسیونی و
جلب آنها، برقراری روابط نزدیک با دیگر سازمان‌های
دانشجویی و سیاسی از طریق این سازمان، افزایش اعضا
(در سال‌های اخیر تعداد اعضای انجمن از ۵۰ نفر
تجاوز نکرده است) و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی اکثریت
دانشجویان ایرانی مهم انگلستان و غیره بسیار محدود
مانده است. در این رابطه برخی از تغییرات اخیر در
سازمان لندن مفید بوده‌اند ولی برای رفع کلیه اشتباهات
گذشته هنوز کافی نیست.

این اشکالات گذراسیون یعنی عدم وجود
برنامه‌های دفاعی طول مدت در رابطه با جنبش

طبقاتی ایران، عدم وجود برنامه‌های فرهنگی و تحقیقی
با در نظر گرفتن نظریات مختلف سیاسی و استفاده از
روش‌های غیر اصولی برای پیشبرد نظریات سیاسی و هم-
علیه‌ها، باعث جلوگیری از رشد و تأثیر مطلوب فعالیت‌های
سیاسی گذراسیون و تشدید بحران فعلی آن شده.
برای تحلیل این بحران گروه‌های سیاسی مختلف دلایل
سیاسی متفاوتی عرضه داشته‌اند.

حزب توده پس از انشعاب از گذراسیون بارها
به وجود اشکالات گذراسیون اشاره کرده است. ولی
بدلیل ماهیت سیاسی نخوده هیچوقت نتوانسته ریشه
این اشکالات را دقیق و روشن کند. حزب توده دلیل
وجود این محدودیت‌ها را در این می‌بیند که "با تحمل
ایدئولوژی ضد کمونیستی که بصورت سیاست ضد شوروی
و ضد توده‌ای بروز میکند، ایدئولوژی واحدی به یک
سازمان توده‌ای تحمیل شده و در نتیجه این سازمان
توده‌ای، عملاً بصورت یک حزب درآمده است ۱۰۰
گردانندگان گذراسیون عملاً گذراسیون را جانشین
استراب سیاسی کرده‌اند ۱۰۰ روشن است که چنین ساز-
مانی کوچکترین وجه شبیهی با یک سازمان توده‌ای ضد-
امپریالیستی و دموکراتیک دانشجویی ندارد." (۴ ص ۸)
در واقع شناخت اصلی حزب توده از ماهیت
سازمان دانشجویی و هیچ فرق کیفی با خود گذراسیون،
مطابق طور که در اساسنامه و دستور آن آمده، ندارد.
حزب توده هم از این که "در سازمان دانشجویی افرادی
با هشیار طبقاتی و گاه (!) متضاد و در نتیجه با ایدئولوژی
لویزیه عقاید سیاسی و اجتماعی و ذهنی گوناگون و گاه
متضاد شرکت دارند" (۴ ص ۱۸) این نتیجه را می‌گیرد
که باید توده‌های دانشجویی را "صرفاً از تفاوت در
عقاید سیاسی و اجتماعی" بدون درگیری در بحث‌های
ایدئولوژیکی و موضع‌گیری‌های ایدئولوژیکی جدا کرد.
اختلافات بین حزب توده و گذراسیون نه بر سر این
مطلب اساسی، یعنی کیفیت سیاسی اتحاد در سازمان
دانشجویی است. در این موضوع هر دو مشترک‌المنافع
هستند. اختلافات سیاسی حزب توده و گذراسیون
صرفاً نتیجه اختلافات سیاسی مابین طرفداران سیاست
شوروی و هواداران سیاست چین می‌باشد. از طرفی
گذراسیون بدون بحث عمیق درباره ماهیت بوروکراسی
شوروی و سیاست‌های داخلی و خارجی آن، بر علیه آن
موضع‌گیری کرده است. از طرف دیگر حزب توده دلایل
اصلی اشکالات و کمبودهای گذراسیون را در موضع‌گیری
گذراسیون علیه شوروی و تحمیل یک ایدئولوژی ضد-

کمونیستی * و تبدیل گذراییون به يك * حزب سياسي *
 ميداند * حزب توده * باين هم قناعت نكرده *، براي توجيه
 كاره گيري سياسي خود از فعاليتهاي گذراییون و فعال-
 ليتهاي دانشجويي تئوري بافي هم ميكند: * هدف
اساسي كار در ايران است و كار در خارج بايد در خدمت
مبارزه در ايران قرار گيرد * و چون در سازمان علني مانند
 گذراییون * دانشجويان آگاه و خرقه براي اينكه اكثريت
 پدست آورند، بايد با تمام نیروي خود به فعاليت علني
سياسي در داخل گذراییون بپردازند، در نتيجه اين
 فعاليتها آنها شناخته خواهند شد و اين شناخته شدن
 بدالمنعني است كه از وجود آنها براي كار در ايران ديگر
 نميتوان استفاده كرد * بنا بر اين * گماندن توده
 دانشجويان و همه مبارزان دانشجو را به صحنه مبارزاتي
 علني سياسي ضد رژيم نادرست ميدانيم * و بي بايد
 فعاليتهاي علني ضد رژيم را به * گروه كوچكي از كماني
 كه فعلاً كماني بازگشته به ايران راندارند * محول كرد
 و سايرين بايد * با كار مخفي سياسي و تبليغاتي خود
 از اين فعاليت علني ضد رژيم پشيماني كنند * و فقط
 در * تجمع هاي اجتماعي، فرهنگي، هنري، ادبي، ورزشي *
 بصورت علني شركت نمايند * (۴ صفحات ۲۵ تا ۲۷)
 تمام تا كيدات در اصل)

اگرچه در سالهاي اخير گروههايي در گذراییون
 پوده اند كه باشكالات آن بي برده اند، ولي هنوز هيچ
 يك نتوانسته اند با تجزيه و تحليلي صحيح از ريشه هاي
 بحران فعلي به حل وضع موجود كمكي كند * نظريات
 همگم در سرخطات و اسناد و ضاظم پيام دانشجو از
 اين قول است * پيام دانشجو هم نظير حزب توده و
 خود گذراییون با قبول اين فرض شروع ميكند كه يك
 انجمن دانشجويي نبايد * مواضع ايدئولوژيك در مقابل
 مسائل مختلف اتخاذ كند * و اين * نه مي تواند و نه
 بايد وظيفه يك سازمان دانشجويي باشد * * پيام
دانشجو هم، مثل حزب توده، دليل بحران گذراییون
 را اتخاذ مواضع ايدئولوژيك * بحثهاي مجرد و خسته
 كنده، كه هدفش تحمیل برنامه سياسي اين يا آن
 گروه سياسي بر گذراییون است * (۵، ۵، ۵، تا كيد در
 اصل) ميداند * درست بدليل قبول اين موضع اشتباه
 است (كه گذراییون نه ميتواند و نه مي بايد موضعها
 ايدئولوژيك اتخاذ كند و از آنجا كه دانشجويان از طبقات
 مختلفند پنداخل يك سازمان دانشجويي هم گليمه ها قايدين
 و ايدئولوژيهاي سياسي بايد همگم بماند) كه دانشجويان
 طرفدار پيام دانشجو بجاي درگيري در يك مبارزه سياسي

با اين عقايد اشتباه كه اسلام بحران فعلي گذراییون
 است به جنگ و دعاو هاي تشكيلاتي بر سر * احياي
 دموكراسي در گذراییون * مشغولند * در اينكه عدم
 وجود محيط دموكراتيك در اغلب واحدهاي گذراییون باز
 مبادله نظريات و شكافتن و بحث دقيق مسائل سياسي جلو
 گيري ميكند، شكلي نيست، ولي مسئله اساسي كه خود اين
 عدم وجود محيط دموكراتيك براي بحث هم ناشي از آنست،
 ناروشني تئوريك و فهم غلط گروههاي فعلي از يك سازمان
 دانشجويي و رابطه فعاليتهاي آن با مبارزات طبقاتي در
 ايران است * در عين حال اخراج اين دانشجويان و ساير
 اخراجهاي نظير آتسم تا رژانيكه طي يك پروسه طولاني
 بحث صميق و وسيع مسائل فوق الذكر، پايه سياسي اتحاد
 جنبش دانشجويي روشن نشده، و علني است بوركراتيك،
 غير اصولي و غير سياسي *

بحثهاي حاد داخل خود گذراییون هم بر سر
 اينكه آيا * سرنوشتي رژيم شاه * بايد به دستور گذراییون
 اضافه شود يا نه انعكاسي است از اين بحران سياسي
 داخل گذراییون و نشانه اي از اين واقعيت كه پديون
يك پايه روشن سياسي * اتحاد * درست به نفي آن
 يعني تشنج و فطخ مادن فعاليتهاي علني گذراییون
 (تا بحدي كه در يكسال و نيم گذشته حتي بر سر انتخاب
 هيئت دبيران پنج نفری توافق نشده) تبديل ميشود *
 دانشجويان مستقي و خروزي از كل اجتماع نيستند *
 عقايد و دستجات سياسي ميان دانشجويان الزاماً
 انعكاسي است از عقايد و طبقه بندي موجود در اجتماع *
 ولي بر خلاف ادعاهاي گروههاي ماكوئيستي * حزب توده
 و پيام دانشجو وظيفه سوسياليستها اين نيست كه در
 مقابل اين تضاد اجتماعي سر تعظيم فرود آورند و در
حفظ اين ناهمگوني در لوي * اتحاد در عمل صرف نظر
 از اختلافات طبقاتي و ايدئولوژيكی * بكوشند * اينكار
 تسليم در برابر ديد غالب ^{مستبد} اگيد بورژوازي است و در مقابل
 ايجاد آگاهي سوسياليستي ميان دانشجويان مانع راه
 ميشود * در عمل با اتحاد گاذبي بوجود ميآورد كه با تشديد
 مبارزات طبقاتي و در نتيجه، انعكاس اين تشديد ميان
 دانشجويان به خلاشي شدن جنبش دانشجويي خنجر خواهد
 شد * تنها راه خراج از اين بن بست تجهيز جنبش
 دانشجويي و اتحاد سياسي آن بر مبنای عقايد يست كه
ميتواند جنبش را جلو ببرد يعني تجهيز جنبش دانشجويي
 به ماركسيزم و بریدن از ايدئولوژيهاي بورژوازي و ماقبل
 آن * وظيفه سوسياليستها در جنبش دانشجويي نه پيشانگ
 تضادها طبقاتي همگم در جنبش، بلكه برعكس مبارزه

سیاسی پیگیر و آگاه برای روشن شدن هرچه بیشتر این تضادها و اشاعه هرچه وسیعتر مارکسیسم میان دانشجویان است. تنها از این راه است که جنبش دانشجویی میتواند روابط ریشه‌ای خود را با مبارزات طبقاتی مستحکم سازد. این ادعا که سازمان سوسیالیستی یعنی تبدیل سازمان به "حزب سیاسی" حبابی توخالیست که با اشاره انگشتی و میرود. یک حزب سیاسی انقلابی کارگری دارای برنامه مشخص سیاسی برای آموزش و تشکل طبقه کارگر و یارینش در مبارزات طبقاتی به‌طور برانداختن نظام فعلی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی میباشد. چنین حزبی تشکل از گلیه کمونیست که این برنامه را قبول کرده، فعالیت سیاسی خود را وقف اعمال آن میکند. واضحست که چنین حزبی در گلیه جنبشهای شرقی اجتماعی از جمله جنبش دانش-جهان مداخله میکند و این مداخله هم درست بر اساس هم جهت کردن و همراه کردن این جنبشها

با جنبش انقلابی کارگری و تجهیز این جنبشها به سلاح سیاسی که میتواند در این دوره تاریخی شرقی باشد یعنی سوسیالیسم علمی میباشد. این هیچ ربطی به تبدیل سازمان دانشجویی به حزب عیاسی ندارد و تنها راه خروج از بحران فعلی گذر از سیون و اساسی‌ترین وظیفه دانشجویان ایرانی در شرایط فعلی است. ■

مازنیار

- (۱) دانشجوی دوره ۲۱، شماره ۱.
- (۲) پیگار، سال سوم، شماره ۲.
- (۳) هشور گذر از سیون مصوبه کنگره دوازدهم.
- (۴) م و گذر از سیون، نشریه حزب توده ایران، آذر ۱۳۵۲.
- (۵) پیام دانشجوی، سال اول، شماره ۲، پائیز ۱۳۵۳.

معرفی و نقد کتاب

م-ر و مسأله استالین

درباره مسئله استالین* : مجموعه‌ای از نظرات گردآورنده م-ر، انتشارات مزدک، ایتالیا، ۱۹۷۴.

مختلف* روشن نشود نمیتوان در مورد مجموعه اظهار نظر کرد و یاراههای پیشنهادی حل مسأله را ارزیابی نمود.

* مسأله استالین* مانند بسیاری از "مسائل"

دیگر، از تضاد بین واقعیت عینی پدید آمده و برداشت ذهنی ظواهر آن ریشه میگیرد، بهمین دلیل مسأله فوق تمرکز استاندارد ندارد و برای افرادی که از موقعیت اجتماعی و دیدگاههای مختلف حرکت میکند، مفاهیم متفاوتی بخور میگیرد. واضح است که منظور یک کارگر انقلابی و آگاه از طرح مسأله استالین با مفهوم رهبران حزب توده و یا مبلغین رژیم از ریشه تفاوت است. عده ای حتی به وجود "مسأله استالین" معتقد نیستند. مثلاً، بورکاتهای استالینیست این مسأله را ساخته و پرداخته "اذهان عوامل تروچکیست" و دشمنان سوسیالیسم قلمداد میکند. برای ایشان تنها جنبه واقعی و ملموس "مسأله استالین" چگونگی پرستش* پیشوا و آموزگار کبیر، معمار کمونیسم استالین ستیز* است.

چنانکه از نام آن مشهود است، جزوه فوق مجموعه ایست از مقالات و اسناد مختلف که از دیدگاه گردآورنده آن، هر یک به نحوی از انحاء ارتباطی مستقیم و یا غیر مستقیم با "مسأله استالین" دارند. البته صحت و یا سقم نظر گردآورنده در تشخیص ارتباط هر یک از مقالات با "مسأله استالین" با شناخت اواز ماهیت مسأله رابطه مستقیم داشته، تا زمانی که ظهورش از "مسأله استالین" و هدف جمع آوری این "نظرات

* با درخواستی از انتشارات مزدک و پیرامون همدردی با وسوسهای لغوی ایشان — در بقیه این نقد بجای * استالین* (با سین ساکن) بخاطر سادگی استالین بکار رفته است.

برای بوروکراتهای صفوف پائین و احزاب کمونیست طبع مسکو که از نزدیک طعم قهر "بورکرات بزرگ" را چشیده اند، مساله استالین صرفاً "بشکل" مساله کیش شخصیت استالین "ظاهر گشت". این قبیل افراد خواستار تثبیت موقعیت هر فرد بورکرات و تغییر دیکتاتوری فردی استالین به یک دیکتاتوری دسته جمعی بوروکراسی بودند. در صورتیکه برای رهبران فعلی حزب کمونیست چین (و دیگر بوروکراتهای صفوف بالا) که از هر نوع حمله به استالین و یا کیش شخصیت استالین برآخته میشود و آتراً بظاهر حمله غیر مستقیم به دولت گارگری مسخ شده و بوروکراتیک خود تلقی میکنند — مساله استالین با "مساله جلوگیری از انکار کامل استالین" برابر است. و بالاخره، برای ملخین سوطیه داری و دشهان سوسیالیزم که بظهور شکب ساختن جنبش گارگری همواره سعی در بدنام ساختن سوسیالیزم داشته اند — هدف از طرح "مساله استالین" تبلیغ عقیده کربه و رقت آور "کمونیزم یعنی استالینیزم" میباشد. از این طریق ارتجاع سعی میکند تعصبات ارتجاعی نسبت به کمونیزم را که بخاطر جنایات استالینیزم بوجود آمده تقویت نماید.

با در نظر گرفتن این نکته که بررسی مفهوم گرد-آورنده از مضمون "مساله استالین" نه تنها ارزیابی مجموعه را میسر میسازد بلکه در طیف طولانی عقاید سیاسی و طبقاتی موقعیت و موازن وی را نیز روشن خواهد ساخت — بدیهی است که برای خواننده جدی تجسم این امر اولین مرحله در مطالعه مجموعه خواهد بود. و همین جاست که با اولین آیراد اساسی کتاب روبرو میشویم. در این مجموعه ۱۲۰ صفحه ای، کلیه اشارات گردآورنده به مفهوم وی از ماهیت "مساله" و هدف انتشار کتاب در چند سطر خلاصه میشود. * در این چند سطر هم اشارات بقدری معطواری و پادرها میباشند که حتی پس از یک مشگافی دقیق نمیتوان در میان الفاظ پیچیده به موازن لیژان گردآورنده آنچنان که باید و شاید دسترس پیدا کرد. از این گذشته، بین ادعاهای گردآورنده و طرز تنظیم مجموعه تضادهای شگرفی بچشم میخورند. وجود برخی از مقالات (که بخش عمده مجموعه را تشکیل میدهند) هدف ظاهر شده گردآورنده را از انتشار مجموعه کاملاً نفی میکند.

* در رساله مقدماتی کتاب تحت عنوان "دو باره لزوم طرح مساله استالین و نظری به برخی از جوانب تجربه ساختن سوسیالیزم در جهان" بقلم م. ر.

بررسی کتاب نشان میدهد که این امر انتقادی نیست. دلیل اساسی آن عوامل گوناگون و تضادی است که در نگارش این مجموعه مؤثر بوده اند. این عوامل جزوه فوق را از "مجموعه ای از نظرات" به مجموعه ای از جنبه های تضاد یک نظریه باخافه چندین مثال بی ربط تبدیل کرده اند. خواهیم دید، با وجود اینکه گردآورنده خود را مارکسیست و از کسانی میشارد که "مایلند بتوانند در جنبش گارگری سهم خود را ایفا کنند" جنبه هائی از مساله که امروزه جنبش انقلابی گارگری با آن روبروست برای او کم اهمیت میباشند. گردآورنده معتقد به "طرز تفکر دیالکتیکی ماتریالیستی و تاریخی" و "مسلح به مارکسیزم" نه تنها در بررسی تجربیات انقلاب روسیه از تحریف وقایع ابا ندارد بلکه هنوز در زمانه تاریخ بدنبال باقیمانده های پوسیده عقاید رهبران اپورتونیست بین الملل دوم جستجو میکند.

آگادیسین م. ر و مفهوم "مساله استالین"

ما عمداً در این بخش چون و چرای م. ر را در تشریح مساله تطاماً نقل نمیکیم که خواننده با طرز تفکر "ماتریالیستی دیالکتیکی و تاریخی" مکب م. ر کاملاً آشنا شود. م. ر در آغاز رساله اش میگوید:

"مساله استالین یکی از پیچیده ترین مسائلی است که جنبش جهانی گارگری با آن روبروست، افراق نخواهد بود اگر بگوئیم ... مادامیکه انقلاب جهانی به ثمر نرسیده است این مساله در همه ابعادش روشن نخواهد شد" (ص ۲).

سقاقت حدیچ در این عبارت پردازش بی حد و حصر است. مثل این میباشد که بگوئیم: "مساله آگاهی انقلابی یکی از پیچیده ترین مسائلی است که جنبش جهانی گارگری با آن روبروست و افراق نخواهد بود اگر بگوئیم مادامیکه انقلاب جهانی به ثمر نرسیده است این مساله روشن نخواهد شد؟! آیا م. ر اینقدر ساده لوح است؟ اگر "مساله استالین یکی از پیچیده ترین مسائلی است که جنبش جهانی گارگری با آن روبروست" — قبل از حل آن چگونه میتوان امید به پیروزی انقلاب جهانی داشت؟

اشکال م - ر در ساده لوحی نیست. دلیل این عبارت پردازی ضد و نقیض در صفحه ۲۹ کتاب بهفته است. در آنجا در رساله ای تحت عنوان " درباره مسأله استالین " موضع حزب کمونیست چین درج شده. در مقابل " روزیست های خائن " شوری که به کیش شخصیت استالین حمله کرده اند، حزب کمونیست چین در اولین صفحه رساله اندرز میدهد: " پیش بینی میشود که در قرن جاری هنوز نمیتوان درباره این مسأله نتیجه گیری نهائی کرد " (تکیه از طاست از اینجا پسند تکیه در تمام نقل قولها از طاست مگر آنکه جز آن تذکره شوم).

سیک مغزی م - ر به حد مبتذل پیسودی تشویریک رساله حزب کمونیست چین نمیرسد ولی بدون تردید هر دو موضع مشترکی اتخاذ میکنند. رهبران حزب کمونیست چین با استفاده از رمل و اسطراب " پیش بینی " میکنند که حل " مسأله استالین " دقیقاً از سال ۲۰۰۱ میلادی بعد میسر خواهد بود. ولی م - ر حداقل بقول خود شریه مارکسیزم مسلح است و تاریخ را به جای قرن - بندی، بر مبنای انقلاب مرحله بندی میکند. ولی بهر حال هر دو در اینکه فعلاً مسأله حل نشده است متفقاً لقولند. محلی از ترس اینکه جادا خواننده " رساله م - ر شباهت فوق را متوجه نشود و برای رفع هرگونه سوء - نظام، چند صفحه بعد م - ر مجدداً تکرار میکند: " گفتیم که اظهار نظر قطعی ... درباره " مسأله استالین بسیار مشکل است. بجز به باین دلیل که مسأله استالین همواره چو دست تکفیری در دست میلخین سرمایه داری و دشمنان سوسیالیزم بوده است ... باید با حزم و احتیاط پیشرفت تا خود این بررسی به اسلحه دیگری در دست دشمنان ایرانی سوسیالیزم بدل نگردد. " (ص ۱۴) حزب کمونیست چین نیز همین گونه برهان میآورد: " انگار کامل استالین برای امپریالیزم و مترجمین کشورهای مختلف جهت حمله شد شوری و ضد کمونیستی مهمانی را که تشنه آن بودند فراهم ساخت. " (ص ۱۰۱). تمامی این عبارت پردازیها و طفره رفتن های حزب کمونیست چین و شکایت کردن از پیچیدگی و بغرنجی و لاینحلی مسأله بهطور جلوگیری از طرح " مسأله استالین " است.

حزب کمونیست چین زیر فشار جنبش جهانی کارگری که خواهان تطایز سوسیالیزم از انحراف استالینیستی و طرد بناید محط برکراسی شوری میباشد مجبور شده است. در مورد " مسأله استالین " نظریه دهد. و برای خلاص کردن گریبان خودش میگوید: " احزاب و گروههای سیاسی

... در این مسأله دارای نظرات نا همگونی میباشند ... ولی در میان طبقه کارگر بین الطلی و مردم انقلابی نظرات اکثریت آنها در واقع یکسان است. آنها با انگار کامل استالین موافق نیستند و همچنین بطور روز افزون استالین را یاد میکنند. " (ص ۲۹).

بدین ترتیب حزب کمونیست چین نه تنها مسأله را بسکوت و انکار میکند، بلکه پمارت ترساندن جنبش کارگری از " انگار کامل استالین و مهماتی که این انگار بدست مترجمین خواهد داد " طبعی رساله و بحث خوش را به تعجید چاکرانه استالین تبدیل میکند. مظهر م - ر از تکرار این عقاید تسخر آمیز آن هم در سرآغاز کتاب " درباره " مسأله استالین " چیست؟

همانطور که قبلاً اشاره شد، برای دشمنان سوسیالیزم تبلیغ " مسأله استالین " هیچگاه بهظهور " انگار " کامل استالین نیچده است. نظام موجود در شوروی و عطیات شخص استالین بهترین دلایل انگار را در اختیار آنان گذارده است. هدف مترجمین همواره اجبات تساوی استالینیزم با سوسیالیزم بوده، بدین وسیله آنها سعی در بدنام ساختن سوسیالیزم دارند. در نتیجه برای خنثی کردن تبلیغات دشمنان سوسیالیزم شناساندن وجه تطایز سوسیالیزم از استالینیزم بسیار ضروری است و میبایستی بدون هیچگونه ترسو واهی از نتایج انتقاد صورت گیرد. م - ر با تکرار پوزش طلبانه طفره - رویهای حزب کمونیست چین، در محیط متخاصم سیاسی این حق را میخرد که چند سطر نیز به بیان نظرات خوش درباره این مسأله به پردازد. پمارت اینکه در مقابل پیچیدگی مسأله سر تعظیم فرود میآورد، بلافاصله میگوید: " ولی باید توجه داشت که علیرغم پیچیدگی و بغرنجی این مسأله، مارکسیستها حق ندارند از کار آن بگذرند و از برخورد جدی پرهیز کنند، زیرا تجربه انقلاب سوسیالیستی اکبر، کوشش برای ساختن سو - سیالیزم در روسیه و حوادث بعدی همه بروی جنبش جهانی کمونیستی اثرات مثبت و خفی گذاشته و اجباراً باید به این اثرات پرداخت، ریشه آنها را شناخت و در جهت الغای اثرات خفی و تقویت جریانات مثبت اقدام نمود. " (ص ۲)

در نظر اول، هدف فحشونده و دلجویی ایشان برای انقلاب جهانی و جنبش کمونیستی آرژنده و قابل تقدیر است. کوشش در راه بررسی پدیده های مهم جنبش کارگری و مسائلی که جنبش با آن روبروست همواره قابل تقدیر است. خصوصاً اگر این کوشش بهطور حل مسأله ای

با اهمیت مساله اثرات مثبت و منفی * تجربه انقلاب سوسیالیستی اکبر و گوشه برای ساختن سوسیالیزم در روسیه * باشد * ولی آیا این مفهوم * مساله استالین * با آنچه که جنبش جهانی کارگری با آن روبروست یکی میباشد؟ آیا جنبش جهانی کارگری نیز هم عقیده با م - صراط بخاطر شناخت اثرات مثبت و منفی انقلاب اکبر و * حوادث بعدی * به * مساله استالین * می پردازد؟

مهمترین مساله اینکه جنبش جهانی کارگری همواره با آن روبرو بوده ، مساله آگاهی انقلابی و مارکسیستی است * شرایط عینی برای انقلاب جهانی و ساختن سوسیالیزم در سطح جهانی از مدت ها قبل آماده بوده اند نیروهای مولد هم اکنون به حد اعلای تکامل ممکن در چارچوب روابط تولیدی سرمایه داری رسیده اند * ولی فراهم نبودن شرایط ذهنی ، فقدان یک رهبری انقلابی و مارکسیستی انقلاب پرولتری را کماکان بتعمیق انداخته است * پیش از کنگره پنجم و ششم کمیتنر عامل اساسی در تشدید این بحران تاریخی رهبری پرولتاریا ، رهبری رسمی و رفرمیستی طبقه کارگر بود و از اواسط سالهای دهه ۱۹۲۰ استالینیزم نیز بدان اضافه شده است * امروزه همه جا ترکیبات مختلفی از این دو ایدئولوژی دوقلو مهمترین مانع در راه انکشاف پروسه انقلاب جهانی می باشد * برای طبقه کارگر و جنبش انقلابی کمپستی * مساله استالین * جز مساله استالینیزم مفهوم دیگری ندارد * تئوری سوسیالیزم در یک کشور سیاست ائتلاف طبقات ، تئوری انقلاب دو مرحله ای ، تئوری سوسیالیزم از طریق پارلمان و دیگر ظواهر ایدئولوژیک استالینیستی ، اینها هستند آن مسائلی که طبقه کارگر را از دسترسی به آگاهی انقلابی باز میدارند *

البته برای درک دقیق انحرافات ایدئولوژیک استالینیزم ، رجوع به ریشه های تاریخی پیدایش آن در جریان انحطاط انقلاب روسیه لازم و ضروری است ولی طرح مساله در چارچوب شناخت صرف این ریشه ها و هدف قرار دادن این شناخت حداثت اقل عدم آشنائی م - ر با اهمیت مساله و تعطیلات آکادمیستی وی را نشان میدهند خواهیم دید که اشکال ، بیش از یک انحراف ساده آگاهیستی است *

برای م - ر * مساله استالین * ، یعنی * مساله انحراف از سوسیالیزم در یک کشور یعنی در کشور عقب افتاده ای چون روسیه که هنوز سرمایه داری * * * سیرانکشافی خود را کاملاً طی نکرده بود * (ص ۴) * بعبارت دیگر چون * یک جریان تاریخی انحراف از سوسیالیزم در شهری * به جنبش جهانی کمپستی بعنوان

لیزم در شهری * به جنبش جهانی کمپستی بعنوان سوسیالیزم واقعی معرفی شده م - ر طویل است روشن سازد که در کشور عقب افتاده ای چون روسیه * استالینیزم بعنوان محصول انسانی یک جریان تاریخی * نه تنها سوسیالیزم بنا نکرد بلکه در واقع در کشوری که * سرمایه داری سیرانکشافی خود را کاملاً طی نکرده * اصولاً آغاز این عمل تخیلی افراطی بیش نبود * توضیح میدهد که * هدف در اینجا طرح مساله و روشن ساختن برخی جوانب آن است ، زیرا بدینسان میتوان امیدوار بود که جنبش کارگری ایران ، که در آینده ای نزدیک حرکتی مهم خواهد نمود و رژیم ایران را با بحرانی غیر قابل غفلت و شگنده روبرو خواهد ساخت ، بتواند به برخی اشتباهات و کمبودهای گذشته به پردازد و از تکرار آنها خودداری ورزد * (ص ۲) یعنی م - ر خواستار این نیست که با برداشتن مانع استالینیزم از راه جنبش کارگری ، حرکت مهم * آتی را تسریع کند * بلکه او معتقد است که چون پیراز این حرکت مهم جنبش کارگری ایران نیز با مسائلی شبیه به * مساله استالین * روبرو خواهد شد در نتیجه میبایستی از حالا به برخی اشتباهات گذشته بپردازد و از تکرار آنها خودداری ورزد * البته م - ر قبلاً گفته بود که * مادامیکه انقلاب جهانی به ثمر نرسیده است * مساله روشن نخواهد شد * در نتیجه به جنبش کارگری ایران پیشنهاد میکند که بدین ترتیب بهتر است که یا دست از این * حرکت مهم * بردارد و فعلاً در انتظار پیروزی انقلاب جهانی و حل کامل مساله درجا بماند و یا از حالا بداند که نقطه تکمیل * سیرانکشاف سرمایه داری * و ساختن * سرمایه داری دولتی * توفیق خواهد یافت *

این واقعاً باعث یا سرتاسف گویه مارکسیستهای ایرانی خواهد شد * اگر از طرفی حل * مساله استالین به پیروزی انقلاب جهانی موکل است و از طرف دیگر پیروزی انقلاب جهانی بدون برداشتن ترمز استالینیزم از راه پیشرفت انقلاب امکان پذیر نیست طبیعتاً کاری جز تحمیل خودن نتوان کرد * البته این تضاد از عقاید بی اساس م - ر در باره * مساله استالین * ریشه میگیرد و واقعاً چنین نیست * خوشبختانه مساله استالینیزم توجه گویه مارکسیستهای انقلابی را قبلاً جلب کرده است و در حل آن و ریشه کن کردن ایدئولوژی ضد انقلابی آن مبارزات طولانی شده * اگر م - ر نیز این رحمت را به خود میداد و قدری از مراسم * پرتوافکشی * و * برخورد جدی * خود را هجوه آشنا ساختن تاریخچه جنبش انقلابی کارگری

پس از انحطاط بورکراتیک انقلاب در روسیه میگرد بعقبین
نتایج رفت باری نمیرسد * بدلیل درک غلط از ماهیت
مسئله م - ر حتی در جریان * پرتوا فکدن * به ریشه -
های اثرات مثبت و منفی تجربه انقلاب اکبر و * حوادث
بعدی * نیز دچار اشتباهات بزرگی میشود *

تجربه انقلاب اکبر و نظریات م - ر

قبلاً اشاره کردیم که برای م - ر * مساله
استالین * با مساله اثرات مثبت و منفی * تجربه انقلاب
سوسیالیستی اکبر * کوشش برای ساختن سوسیالیسم
در روسیه و حوادث بعدی * مساوی میباشد * از این
مفهوم مساله چنین استنباط میشود که بعقیده م - ر
ریشه واقعی * مساله استالین * صرفاً در * حوادث
بعدی * - یعنی * حوادث * دوران دیکتاتوری استالین
نیست * بلکه بعقیده م - ر تطفه اصلی این مساله
در * اثرات (جنبه های) منفی تجربه انقلاب سوسیالیستی
اکبر * نهفته است * این عقیده قدری پیچیده است
و لازم میبود که م - ر شرح میداد حضورش از اثر منفی
تجربه انقلاب اکبر چیست؟ ولی متأسفانه بدلالی که
در ذیل روشن خواهد شد م - ر قدری از اظهار صریح
عقایدش بیم دارد و احتیاج به مشکافی میباشد *

بررسی م - ر با ذکر گفتاری از انگلس آغاز میشود
در این عبارت انگلس صحبت از شرایط ناهنجاری میکند که
* رهبری یک حزب * * مجبور میشود دولت را در
دورانی بدست گیرد که جنبش هنوز برای غلبه طبقاتیکه
وی نمایندگی میکند * * بالغ نشده باشد * * با مطالبه
مسئله روشن میشود که با طرح این مساله م - ر مایل
به اثبات این عقیده است که در روسیه از اول شرایط
برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا آماده نبود و صرفاً
بخاطر بعضی از اتفاقات غیرعادی تاریخ حزب بلشویک
مجبور شد قدرت را بدست بگیرد * ولی چون * جنبش
هنوز برای غلبه طبقه ای که [حزب بلشویک] نمایندگی
میکند * آماده نبود در نتیجه رهبری حزب مجبور شد
* نه از حزب و طبقه خود * بلکه از آن طبقه ای
نمایندگی کند که جنبش برای سلطه وی به بلوغ رسیده
است * * در یک کلام م - ر * اثبات * میکند که
رهبری بلشویک * بطور چاره ناپذیری * از دست رفت

و عوض ساختن سوسیالیسم مجبور شد * از هافع یک طبقه
بیگانه حمایت کند * و صرفاً * سرطیه داری دولتی *
را تقویت نماید * و استالین فقط * محصول انسانی * یک
چنین * جریان تاریخی * بود *

این نظریه محور اساسی بررسی م - ر را تشکیل
میدهد و مانند دیگر عقاید مهمل نویسنده حتی چندان
بکر و تازه هم نیست * نیم قرن پیش مرتدین بین الملل
دوم * گائوشکیها * هیلفردینگها * و پلخانفها نیز عقایدی
که چندان بی شباهت به عقاید م - ر نبود (البته قدری
پرمفتر) در مخالفت با رهبران حزب بلشویک ابراز میکردند
و طبقه کارگر روسیه را از گرفتن قدرت بر حذر میداشتند
امروزه ورشکستگی این عقاید برای قشر پیشروی انقلابی محرز
گشته و م - ر قادر نیست علناً از آنها پیروی کند *
بالاجبار از * در عقب * وارد شده و برای ابراز آن
دست بدامن انگلس و حتی لنین میگرد *

م - ر عقاید خود را اینگونه از زبان لنین طرح
میکند: * برای لنین انقلاب در روسیه * * * باین
جهت میتوانست انجام گیرد که شرایط عینی و ذهنی
انقلاب آماده بود * * (ص ۵) حضور م - ر اینست که
شاید شرایط عینی و ذهنی انقلاب واقعیاً آماده نبود *
بلکه صرفاً برای لنین * یعنی برای ذهن لنین * مساله
چنین طرح شد * در جمله بعدی م - ر حضورش را از
آمادگی شرایط عینی و ذهنی انقلاب روشن میکند * یعنی
سرطیه داری روسیه با بحرانی عمیق و غیر قابل حل
روبرو بود * و از طرف دیگر حزب بلشویک قادر بود با
تکیه به توده های کارگر و دهقان قدرت را بدست
گیرد * * (ص ۵) یعنی برای لنین مفهوم آماده بودن
شرایط ذهنی انقلاب صرفاً امکان بقدرت رسیدن حزب
بلشویک بود * بلکه شرایط واقعی ذهنی یعنی بلوغ
جنبش برای غلبه طبقه ای که حزب بلشویک نمایندگی
میکرد هنوز فراهم نبود * م - ر ادامه میدهد: * اگرچه
رشد نیروهای مولده در روسیه بعد کافی نرسیده بود *
یعنی بورژوازی روسیه هنوز رسالت خود را بانجام
نرسانده بود * ولی چون این بورژوازی دیگر انقلابی
نبود * نمیتوانست رسالت تاریخی اش را انجام دهد *
الزاماً طبقه کارگر * یعنی تنها طبقه انقلابی جامعه
روسیه * میبایست این وظیفه را بعهده میگرفت *

لنین معتقد بود که طبقه کارگر باید مطلق وظایف
تاریخی بورژوازی را بانجام برساند * * (ص ۵)

اولین ایراد چشمگیر نظریه فوق اینست که چگونه
م - ر از این * تجزیه و تحلیل * نتیجه میگیرد که انتقال

روسیه انقلاب سوسیالیستی بود * سه صفحه قبل از
 قطعه فوق اواز انقلاب اکبر بهمانه * نخستین
 انقلاب سوسیالیستی * یاد میکند * اگر تنها نقش انقلابی
 طبقه کارگر اجرای * مابقی وظایف تاریخی بورژوازی *
 بود چرا اسم این انقلاب را بورژوا - دموکراتیک نگذاریم؟
 حاشانه م - ر کوچکترین جوابی باین سؤال ندارد و مثل
 تعریفش از * مساله استالین * عدا از جواب صریح
 طفره میرود * جلانی که فو تا نقل شد کلیه مطالبی
 است که او در رساله اش درباره انقلاب اکبر نوشته
 است * و تازه خواستار * الغای اثرات حقن تجربه
 انقلاب سوسیالیستی اکبر * هم هست *

حشوکها و اپورتیستهای بین الملل دوم لنین
 را حتم میکردند که با جازدن انقلاب بورژوازی با سم
 انقلاب سوسیالیستی او در واقع طبقه کارگر را گول میرزند
 و خواستهای بلانکیست خوش را برای گرفتن قدرت
 بدینوسیله توجیه میکند * اگر بورژوازی صرفاً * انجام
 رسالت تاریخی اش * را بعهده طبقه کارگر گذارد
 بود و حتی شخص لنین هم باین امر واقف بود ولی در
 عین حال صحبت از انقلاب سوسیالیستی میکرد - پس
 واضح است که بعقیده م - ر اتهامات کائوچسکی و دیگران
 چندان بی اساس هم نبوده اند * بی دلیل نیست که
 م - ر از ابراز علنی موضع خوش خجالت میکند * ولی تنها
 نتیجه حقیقی * تجزیه و تحلیلش * اینست که انقلاب
 اکبر یک انقلاب سوسیالیستی نبود * حتی در صفحه
 ۱۲ اختیار قلم از دستش در میرود و انقلاب اکبر را
 * انقلاب سیاسی * مینامد * بعبارت دیگر تنها نتیجه ای
 که میتوان از رساله اش گرفت اینست که بعقیده م - ر :
 چون لنین مشاهده کرد که حزب بلشویک میتواند با
 تکیه به توده های کارگر قدرت را بدست گیرد در نتیجه
 با تبلیغ سوسیالیستی بودن انقلاب توانست طبقه کارگر
 را بطرفداری از حزب برای سرنگون کردن دولت موقت
 کونسکی بسیج کند * ولی جنبش هنوز برای غلبه طبقه
 کارگر و تحقق اقداماتی که این غلبه بجا میآورد بالغ
 نشده بود و حتی آگاهی سوسیالیستی کارگران هم آگاهی
 کاذبی (که بدست لنین و تروچسکی عدا تبلیغ شده بود)
 بیش نبود * در نتیجه در داخل حزب بلشویک یک جریان
 تاریخی بازگشت به شرایط عینی، یعنی دافع از مانع
 بورژوازی پدیدار گشت که استالین در را سر آن قرار
 گرفت * این جریان بتدریج توانست حزب را به بزرگراسی
 هجده تبدیل کرده، جامعه شوروی را بسوی سرمایه
 داری دولتی سوق دهد * خلاصه کلام اینکه م - ر

معتقد است که ریشه انحطاط بورکراتیک انقلاب روسیه
 در دوران دیکتاتوری استالین در خود انقلاب اکبر
 نهفته بود * (آنانکه حکرند بگور و رو کنند)
 مارکسیستها فکر میکردند که با پیروزی انقلاب
 اکبر کائوچسکیزم برای همیشه ب خاک سپرده شد ولی
 هانتفانه مجدداً از طریق م - ر ظهور کرده است *
 غشی مانند بچه نارسیده که مرده از شکم بیآید *
 کائوچسکیزم م - ر هم بی جان است * اولاً م - ر قادر
 به ابراز این خوشاودنی و اظهار وجود نیست والا
 مجدداً ب خاک سپرده خواهد شد * ثانیاً چون کائوچسکیزم
 خاک حافظه اش را هم گمیده است و کاملاً با مکتب پدروی
 آشنا نبوده، با تایید سوسیالیستی بودن انقلاب اکبر
 خود کشی میکند *

اشتباهات تشویر م - ر از دو اشکال اساسی
 ریشه میگیرند * اولاً م - ر هنوز مارکسیزم و تحولات
 مارکسیستی مانند * انقلاب سوسیالیستی * شرایط
 عینی و ذهنی انقلاب * را نفهمیده * ثانیاً آنجا هم
 که بررسی تاریخ بوضوح نادرست بودن تئوری هایش را
 نشان میدهد عوض ترمیم تئوری در واقع تاریخ دستکاری
 و حتی تحریف میکند *

آیا انقلاب اکبر روسیه یک انقلاب سوسیالیستی بود؟

مارکس دلیل اساسی فرارسیدن یک انقلاب را در
 این میدانست که در مرحله مشخصی از تکامل، نیروهای
 مولده جامعه در تضاد با روابط تولیدی موجود که بر
 اساس مرحله مقدم تری از رشد این نیروها بنا شده اند
 قرار خواهد گرفت * برای میسر ساختن انکشافات بعدی
 نیروهای مولده لازم است که در یک جریان اجتنابی -
 انقلابی چارچوب کهنه نیروهای مولده یعنی روابط تولیدی
 موجود درهم شکسته شود * در این رابطه انگیزه
 مهم در شروع جریان انقلاب اجتنابی در روسیه از قی
 تضاد بین رونای پوسیده استبداد تزاری و مرحله انکشا
 نیروهای تولیدی ریشه میگرفت * برای رهایی نیروهای
 تولیدی سرمایه داری از ونجیر اسارت استبداد تزاری
 و بقایای کهنه قسرون وسطائی * درهم شکستن حکومت
 سلطنتی و حل انقلابی مساله ارضی در دستور روز قرار
 گرفته بود *

مستقی بر این برداشت از تکلیف سیاسی انقلاب برخی از سوسیال دموکراتهای روسیه (خوشکها) چنین برهان میآوردند که روسیه با استقبال انقلاب بورژوازی به پیش میرود و در نتیجه رهبری این انقلاب در دست طبقه بورژوازی (لیبرال)، بعنوان يك مدعی طبیعی قرار خواهد گرفت. مطابق این طرح خوشکها برای پرتلنیا و حزب انقلابی پرتلنیا نقش‌یشتیانی از بورژوازی در مقابل ارتجاع و ایجاد جناح چپ‌جنبه دموکراتیک را تفهیم میکردند. با اتخاذ این موضع خوشکها مرتکب دو اشتباه ساده و ولی بسیار مهم میشدند.

اشتباه اول در این بود که آنها قادر بدرك این واقعیت ساده نبودند که خصلت بورژوازی انقلاب لزوماً نمیتواند از پیش پاسخگوی این سوال باشد که کدام طبقه باید رهبری انقلاب روسیه را بدست گیرد و تکلیف فوق را انجام دهد. اشتباه دوم، که از اولی ناشی میشد، در این بود که آنها نمی‌فهمیدند (و سازنیم قرن م - ر هنوز هم نمی‌فهمد) اگر آن طبقه ایکه میتواند انقلاب روسیه را رهبری کند الزاماً طبقه بورژوازی نیست - پس محدود کردن انقلاب به اجرای تکلیف بورژوا - دموکراتیک یعنی به نقطه شروع آن نیز صحت ندارد. تاریخ انقلاب روسیه اهمیت این دو اشتباه و عواقب وخیمی که برای خوشکها و دیگر طرفداران آن بدنبال داشت اثبات کرد. انقلاب روسیه شرایطی را ایجاد کرد که تحت آن قدرت بدست طبقه کارگر افتاد و ولی خوشکها که مطابق چارچوب تئوریک خود حقانیت مبارزات پرتلنیا را برای برقراری حکومت کارگری قبول نداشتند، عملاً از مرز طبقاتی گذشته، به اردوگاه بورژوازی پیوستند.

ریشه های اساسی این اشتباهات، که هنوز برای م - ر مساله پیچیده ای میباشد، برداشت مگنیکیک از تئوری مارکس درباره شرایط عینی انقلاب اجتماعی میباشد. خوشکها می‌گفتند: روسیه يك کشور عقب افتاده است و سرمایۀ داری هنوز رسالت تاریخی خودش را بانجام نرسانده. م - ر نیز تکرار میکند: "نیروهای مولده در روسیه پند گامی نرسیده بود، یعنی بورژوازی روسیه هنوز رسالت خود را بسرانجام نرسانده بود." (ص ۵۰). خوشکها بر اساس این بحث نتیجه می‌گرفتند که پسر از اینکه بورژوازی انقلاب خود را به نتیجه رساند و پسر از اینکه جامعه مدنی دراز در مسیر دموکراسی طی نمود و نیروهای مولده پند گامی رسید، فقط آموغ انقلاب سوسیالیستی ممکن خواهد بود. نیم قرن بعد - البته

م - ر نمیتواند چنین نتیجه ای بگیرد - بورژوازی روسیه در هشت ماه بین فوریه و اکتبر عدم لیاقت خود را در انجام سنی ساده ترین وظایف دموکراتیک نشان داد. در نتیجه با اینکه هر برداشت مگنیکیک خوشکها را تکرار میکند از تاریخ "درس گرفته، منوسد: ولی چون این بورژوازی دیگر انقلابی نبود. . . الزاماً طبقه کارگر یعنی تنها طبقه انقلابی جامعه روسیه، بجایست این وظیفه را به عهده میگرفت." (ص ۵۰) یعنی طبقه کارگر بخاطر برقراری دیکتاتوری پرتلنیا و انجام وظایف سوسیالیستی انقلاب را رهبری نکرد، بلکه بمعقیده م - ر برای اینکه "باقی وظایف بورژوازی" را بانجام برسانند با وجود اینکه م - ر قبول میکند که "این

بورژوازی دیگر انقلابی نبود" و زیر فشار حقایق تلخ تاریخ ظاهراً از تکرار اشتباه اولی خوشکها پرهیز میکند ولی باز هم مرتکب اشتباه دومی میشود. یعنی باز هم نمی‌فهمد که رهبری طبقه کارگر خصلت انقلاب را عینی میکند. اگر هدف از انقلاب صرفاً "سرانجام رساندن رسالت بورژوازی" بود پسر چرا مثلاً طبقه خرده - بورژوازی و یا دهقان این کار را بسپرده نگرفت؟ م - ر منوسد: زیرا طبقه کارگر "تنها طبقه انقلابی جامعه روسیه بود." [نمی‌فهمد که دقیقاً به خاطر ماهیت سوسیالیستی انقلاب بود که رهبری در دست طبقه دیگری نمیتوانست باشد. تکرار اشتباه دوم خوشکها در واقع نشان میدهد که م - ر هنوز حتی اشتباه اولی را هم نفهمیده. زیرا اشتباه دوم ناشی از اشتباه اول است. م - ر و خوشکها چنانکه قبلاً اشاره شد، مارکسیزم را بطور مگنیکیک می‌فهمد. در بحث ایشان دو برداشت غلط و مگنیکیک از تئورهای مارکس چشم می‌خورد.

اولاً، سرمایۀ داری يك سیستم جهانی است و نه يك سیستم ملی اقتصادی. جنگهای امپریالیستی و عواقب آن نشان داده اند که سیستم سرمایۀ داری در سطح جهانی رسالت تاریخی خودش را بسرانجام رسانده است. انقلاب روسیه ضعیفترین حلقه رنجبر سیستم جهانی سرمایۀ داری را شکست. حتی از دیدگاه ملی نیز بحث م - ر و خوشکها بی پایه است. البته از نقطه نظر تئوریک و تجربی میتوان گفت که سرمایۀ داری روسیه هنوز نظام امکانات انجام رسالت تاریخی خود را پرمرحله وقوع نرسانده بود، ولی جریانات اقتصادی در خلاه شکل نمی‌گیرند بلکه در يك محتوی واقعی تاریخی -

اجتماعی * سرطیه داری روسیه مانند هر سیستم سرطیه داری دیگری، سیستم رنده ای بود که احتیاج بقدرت دولتی داشت و این دولت وجود داشت * سرطیه داری روسیه زیر سایه دولت قرون وسطائی تزاری رشد کرده بود و برای تشخیص اینکه آیا رسالت خود را بسرانجام رسانده بود یا نه نمیتوان آنرا از دولت تزاری که نیروی اصلی محرک و حامی آن بود جدا نمود * دولت تزاری رسالت خود را در انکشاف جامعه سرطیه داری کاملاً بانجام رسانده بود * و بهین دلیل، جامعه سرطیه داری روسیه نیز رسالت تاریخی خود را کاملاً بانجام رسانده بود * در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ سعی شد که دولت دیگری مابین دولت تزاری و دیگاتوری پرولتاریا بنا شود تا امکانات رشد بیشتر نیروهای تولیدی در چارچوب سرطیه داری فراهم گردد * ولی تاریخ هشت ماهه این دولت " میانه ای " نشان داد که نه تنها در کشورهای پیشرفته غربی بلکه در کشورهای عقب افتاده مانند روسیه، سرطیه داری نقش تاریخی خود را به سرانجام رسانده است *

ثانیاً، این تصور که دیگاتوری پرولتاریا، گویا مستقیماً به حد شخصی از توسعه نیروهای مولده یک کشور بستگی دارد، برداشت مغنیکئی اگویستیها از مارکس است که تا سرحد ابتدال ساده گردیده باشد با وجود اینکه در یک حقاً وسیع تاریخی مراحل پیشرفت پرولتاریا بسوی انقلاب سوسیالیستی با مراحل انکشاف نیروهای مولده جامعه سرطیه داری همگام میباشد — ولی روز و ساعت و دقیقه ای که دیگاتوری پرولتاریا ظاهر خواهد شد مستقیماً نه به سطح انکشاف نیروهای مولده در آن لحظه، بلکه به یک سری عوامل ذهنی مانند آمادگی پرولتاریا برای مبارزه انقلابی، تناسب قوا بین طبقات متخاصم و غیره بستگی دارد * انقلاب اکبر روسیه نشان داد که در کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده میباشد، ممکن است پرولتاریا بتواند زودتر از کشورهای سرطیه داری پیشرفته بقدرت برسد * قدرت ونجیر، قدرت ضعیفترین حلقه آن است * انقلاب روسیه عقاید اگویستی بخشیم (و م — ر) را جملگی به جملگی نفی و تئوری " انقلاب مداوم " را مومو اثبات نمود * مطابق این تئوری — که توسط ترچسکی حتی قبل از انقلاب ۱۹۰۵ فرموله شده بود — در دوران امپریالیزم در کشورهایی که انقلاب پرولتاریا دیگاتاریک، بمعنی اتحاد است، انجام وظایف دیگاتاریک نه تنها مستقیماً به دیگاتوری پرولتاریا هجر خواهد

شد، بلکه بدون یک دیگاتوری پرولتاری که بنا به خصلت طبقاتی اش تکالیف سوسیالیستی را در دستور کار قرار دهد — اصولاً تحقق پذیرد تکالیف دیگاتاریک میسر نخواهد بود * برخلاف حروفیات م — ر لنین نیز این تئوری را حداقل از آوریل ۱۹۱۷ پیچیده کاملاً تأیید کرد * در مقاله ای " بحاسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکبر " لنین میگوید:

" ما مسائل مربوط به انقلاب پرولتاریا و دیگاتاریک را در اذهای راه، در جریان عمل و بحث به " محصول فنی " کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی ~~سرطیه~~ (تکیه از لنین) خودمان حل کردیم * ما همیشه میگویم رفرم محصول فنی مبارزه انقلابی طبقاتی است * ما گفیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات پرولتاریا و دیگاتاریک

محصول فنی انقلاب پرولتاری یعنی سوسیالیستی است * (هتخباتار — جلد دوم — قسمت دوم — ص ۷۲۰) حالا چگونه م — ر با کمال وقاحت مینویسد " لنین معتقد بود که طبقه کارگر باید مایفی وظایف تاریخی پرولتاریا را بانجام برساند " (ص ۵) و همین جا انکشاف کرده، کوچکترین اشاره ای به ارتباط بین وظایف دیگاتاریک و انقلاب سوسیالیستی نمیکند — می بایستی گنجشکی را از زیر خاک بیرون کشید و آواز او را کرد *

شرایط ذهنی انقلاب اکبر

دیدیم که م — ر در تشریح انقلاب روسیه با وجود اینکه پا را از تئوریهای نیمه خشوک — نیمه گانجسکیست فزاتر نمیکذارد، ولی برخلاف نتیجه حقیقی " تجزیه و تحلیلش " لقب " انقلاب سوسیالیستی " به آن اعطاء میکند * گذشته از اینکه شاید او اشتباهاً تصور میکند که این شعبده بازیها به مخفی نگه داشتن ریشه های ایدئولوژیکش کمک میکند — آیا م — ر اصولاً مفهوم صحیح انقلاب سوسیالیستی را درک کرده است یا خیر؟ و آیا بعقیده او انقلاب اکبر در روسیه واقعاً با مفهوم او از یک انقلاب " واقعی " سوسیالیستی خطبقت است یا خیر؟

برای م — ر انقلاب " واقعی " سوسیالیستی فقط در یک جامعه پیشرفته که " سرطیه داری سیر انکشافی خود را کاملاً طی کرده " و " نیروهای مولده بحد کافی رسیده باشند " میتواند انجام گیرد * زیرا

برای ساختن سوسیالیزم احتیاج به يك مرحله عالی از توسعه نیروهای تولیدی (تمرکز وسیع تولید، تکنیک پیشرفته سطح بالای بازده کار، و غیره) میباشد. یعنی برای مـ در انقلاب سوسیالیستی انقلابی است که قبل از وقوع آن پایه های اقتصادی برای ساختن سوسیالیزم آماده شده اند. مثلاً در صفحه ۲۶ چنوسد: "انقلاب اکبر پس از پیروزی سیاسی ... در دست اقدام برای ساختن پایه های سوسیالیزم بود." ضرورت این ساختن از آنجا ناشی میشد که نیروهای مولده در روسیه هنوز انکشاف کامل نیافته بودند. "چون در روسیه این پایه ها آماده نبودند در نتیجه برای مـ در انقلاب اکبر روسیه صرفاً يك "انقلاب سیاسی" بود که "بدست حزب بلشویک" انجام گرفت و واقعاً آن انقلاب واقعی سوسیالیستی که مـ در همیشه و هاشورا شنیده بود و آن معتقد است نبوده. زیرا بقول مـ در "بدیسان دیده میشد که بحالت پست بودن انکشاف اقتصادی سرطایه داری در روسیه حزب بلشویک پس از انجام انقلاب سوسیالیستی (انقلاب سیاسی) ناچار میشد به سرطایه داری دولتی ... روی بیاورد" (ص ۱۲).

شاید این تعریف ساده از انقلاب سوسیالیستی برای ذهن مکانیکی مـ ر قانع کننده باشد ولی حاشایه واقعیت پیچیده تر از این طرح است. مـ در انقلاب سوسیالیستی را با ساختن سوسیالیزم یعنی هدف انقلاب قاطی میکند. برای او انقلاب سوسیالیستی یعنی انقلابی که پس از وقوع پیوستن آن (بلافاصله!) سوسیالیزم ساخته میشود. مـ در نمی فهمد که بین شروع انقلاب و ساختن سوسیالیزم يك پروسه انقلاب مداوم وجود دارد که در طول آن کلیه خاسیات کهنه اجتماعی (روابط تولیدی و نیروهای مولده) دستخوش دگرگونی مداوم انقلابی خواهند شد.

با برداشت مکانیکی از تئوری مارکس مـ در تصور نمیکند که پس از اینکه نیروهای مولده به يك سطح عالی و کافی از انکشاف رسیدند با يك انقلاب سوسیالیستی (سرمایه) روابط تولیدی سرطایه داری به روابط تولیدی لازم برای ایجاد سوسیالیزم تبدیل گشته. سوسیالیزم ساخته میشود. ولی در واقعیت اجتماعی این پروسه تجزیه و تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای مولده میباشد بصورت جنگ طبقات تحقق پیدا کند. یعنی در مرحله مشخصی از جنگ طبقات کسب قدرت دولتی میباشد در دستور کار طبقه کارگر قرار بگیرد و در

فاموس مارکسیزم انقلاب سوسیالیستی یعنی همین انقلاب پرولتری برای ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا. بقول لنین "مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است" (هتخب آثار - جلد دوم - قسمت اول - ص ۱۵) ولی با انقلاب کارگری و بدست گرفتن قدرت حاکمه در کشور توسط طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی تحقق نمیشود.

در انقلابات پرولتاریائی حتی قبل از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه پرولتاریا وجه تولید سرطایه داری (نیروهای مولده و روابط تولیدی کاپیتالیستی) پروسه انکشاف طولانی طی نموده است. و در دست گرفتن قدرت حاکمه صرفاً ادامه بدین طبع گسترش بعدی این پروسه را میسر میسازد. در صورتیکه در انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر پس از کسب قدرت حاکمه میباشد آگاهانه در حین يك زمان طولانی نامعلوم دست به تغییرات انقلابی جامعه بزند و لزوم طریق اقتصاد برنامه و ارگانهای قدرت طبقه کارگر پایه های مادی و فرهنگی جامعه سوسیالیستی را فراهم سازد. یعنی برعکس انقلاب پرولتاریائی که ماهیتاً انقلابی است سیاسی و با کسب قدرت دولتی خاتمه پیدا میکند انقلاب سوسیالیستی با انقلاب کارگری تازه آغاز میشود. مارکس این پروسه را چنین تشریح میکند: "بین جامعه سرطایه داری و جامعه کمونیستی مرحله ای از دگرگونی انقلابی یکی به دیگری وجود دارد. متناظر با این مرحله يك دوران گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که طی آن حکومت پیروز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد" (نقد بر برنامه گتا - ص ۱۷).

بدین ترتیب این مسئله که آیا شرایط لازم برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه کمونیستی فراهم شده اند قبل از هر چیز دیگر مسئله اینست که آیا طبقه کارگر برای گرفتن قدرت دولتی آماده است یا نه. در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ طبقه کارگر روسیه هنوز برای اینکار آماده نبود و بهین دلیل قدرت بدست پرولتاریا افتاد. ولی با ارتقا سطح آگاهی انقلابی و استحکام ارگانهای قدرت طبقه کارگر (شوراهای کارگری) در طول هشتاد و بین فوریه و اکتبر شرایط ذهنی برای شروع انقلاب سوسیالیستی و برقرار ساختن دیکتاتوری انقلابی کارگری آماده شد.

مـ در با این برداشت واقعی از تاریخ انقلاب روسیه مخالف است. تمام سعی او در اینست که با استناد به انگیزه و تحریف حقایق لنین عکس انرا ثابت



شورای کارگران راه آهن در سال ۱۹۱۲

لیاقت رهبری خوشر را ثابت کرده بود، توانست پشتیبانی توده های وسیع خشک در این شوراها را (حداقل بخش مهم و انقلابی آنها) جلب کند و به نمایندگی از طرف آنها برای اداره امور حکومت و رهبری سیاسی و انقلابی طبقه انتخاب شود. پایه های واقعی قدرت دولت انقلابی کارگری در دست شوراها بود و نه حزب بلشویک.

شاهکارم - در اینست که در ساله ۳۰ صفحه ای درباره "نخستین تجربه ساختمان سوسیالیسم در جهان" حتی یکبار به وجود شوراها و یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا اشاره نکرده است. (لغت صوت قطعی کارآنها نه در نوشتجاتم - بلکه در نقل قولی از لنین ص ۲۷ ذکر شده). مبحثین اتفاق تاریخ معاصر بشریت یعنی انقلاب سوسیالیستی اکبر در روسیه که، برای اولین بار کنترل تاریخ را بدست توده های زحمتکش روسیه سپرد، و میتوانست مسیر بعدی تکامل تاریخ بشری را کاملاً تغییر دهد برای م - ر بسیار پیش از افتاده و ساده است. سرطیه داری روسیه با بحرانی عمیق روبرو بود و در نتیجه حزب بلشویک قدرت را بدست گرفت که مابقی وظایف پرولتاری را با انجام برساند و با انجام هم رساند. سرطیه داری دولتی بنا کرد!

در مجموعه تلاطمات انقلابی بین نوبیه و اکبر بسیاری از "رهبران بلشویکهای قدیمی" موقعیت مبتذل دموکراتهای چپ را اتخاذ کرده، سازش با خشونتم و

کدوی معتقد است شرایط ذهنی انقلاب باین دلیل آماده بود که لنین فکر میکرد حزب بلشویک قادر است قدرت را بدست گیرد (ص ۵) در صورتیکه "جنبش هنوز برای طبقه طبقه ایکه وی [حزب بلشویک] نمایندگی میکند و (شرایط) تحقق اقداماتیکه این طبقه ببار میآورد بالغ نشده [بود]" (ص ۱) حتی يك آشنا فی سطحی با تاریخ انقلاب روسیه تحریفم - ر را آشکار میسازد. با وجود عقب افتادگی جامعه روسیه طبقه کارگر و بخصوص قشر پیشروی آن در مقایسه با پرولتاریای کشورهای صنعتی و پیشرفته اروپا از سطح بالاتری از آگاهی انقلابی برخوردار بود. عقاید انقلابی مارکسیستی در داخل طبقه کارگر روسیه از اواخر قرن نوزده نفوذ عینی پیدا کرده بود و مبارزات و اعتصابات پیگیر سلسه وسن انقلابی پرولتاریای روسیه قابل مقایسه با حتی پیشرفته ترین پرولتاریای اروپای غربی نبود. در انقلاب ۱۹۰۵ طبقه کارگر روستیه با ایجاد شورای (سویت) نمایندگان کارگران پترو زبورگ حتی از رهبران بلشویک نیز پیشی گرفت. در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ پرولتاریای روسیه در اکثر شهرهای بزرگ صنعتی مجدداً این شوراها را کارگری را (که اینبار نمایندگان سربازان را نیز در بر داشتند) احیاء کرد و بخاطر وجود این شوراها بود که دوره هشت ماهه بین نوبیه و اکبر ۱۹۱۷ به دوره "قدرت دوگانه" معروف شده است یعنی در کار "حکومت موقت" (حکومت پرولتاری) حکومت دیگری که نمایند توده های وسیع کارگر و سربازان انقلابی بود، به ابتکار مستقیم انقلابی طبقه و بدست خود طبقه ایجاد شده بود. تا بحال بشریت حکمیتی عالیت و بهتر (دموکراتیک تر و انقلابی تر) از این شوراها بوجود نیامده است. دلیل اینکه انقلاب سوسیالیستی اکبر میتواند انجام گیرد باین جهت بود که طبقه کارگر روسیه پایه های دولت جدید پرولتری را حتی قبل از انقلاب فراهم ساخته بود. حالا چگونه م - ر ادعا میکند برای لنین آمادگی شرایط ذهنی در این بود که حزب بلشویک قادر بود قدرت را بدست گیرد؟ آیا م - ر فراموش کرده است که شعار اساسی انقلاب اکبر "واگذاری تمام قدرت دولتی به شوراها" بود؟

با پیروزی انقلاب و انهدام "حکومت موقت"، قدرت واقعی دولتی از طریق شوراها بدست طبقه کارگر افتاد. حزب بلشویک بدلیل اینکه در طول مبارزه و بخصوص در پروسه هشت ماهه قبل از انقلاب اکبر



دلایل انحطاط بوروکراتیک انقلاب روسیه

با انقلاب اکبر و کسب قدرت دولتی که از طریق سوت‌ها اعلان میشد، پرولتاریای روسیه تحت رهبری حزب بلشویک آگاهانه پروسه مداوم دگرگونی انقلابی جامعه عقب افتاده روسیه را به یک جامعه سوسیالیستی آغاز نمود. امروزه مسلم شده که پرولتاریای روسیه در تحقق بخشیدن به این هدف موفق نگشته است. حکومت شوراهای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بتدریج به حکومت خجسته و سفاکانه کار ضدانقلابی استالینیستی تبدیل شد. دلایل این تخییر شکل چه بودند؟ برای م - رقیب از هر چیز دیگر انحطاط انقلاب روسیه مستقیماً به " پست بودن انکشاف اقتصادی سرمایه داری " در زمان انجام انقلاب اکبر ارتباط دارد. ریشه های طرز فکر مگائیکی م - ر را که هجر به اتخاذ چنین موضعی میشود، قبلاً توضیح دادیم. مسأله ای که اینجا حائز اهمیت میباشد و میبایستی بررسی شود شناخت م - ر از ماهیت بین‌المللی انقلاب سوسیالیستی است. نتیجه خطای موضع م - ر اینست که در یک کشور پیشرفته مثل آلمان یا انگلستان که " سرمایه داری سیر انکشافی خود را کاملاً طی کرده است " میتوان بدون ترس از انحطاط حکومت کارگری سوسیالیزم ساخت. زیرا عوامل اساسی که از عقب افتادگی

حکومت موقت کزنسکی را حتی در ارگانهای حزب بلشویک تبلیغ میکردند، با ورود لنین به روسیه و تشکیل بلوک با تروچسکی مبارزه پیگیری علیه این " بلشویکها " از قبیل زینوویف، کاهنف، استالین، رایکف، تامسکی، و سایرین آغاز شد و با طرح شعار " واگذاری تمام قدرت (دولتی) به شوراهای " و تجدید تسلیح سیاسی حزب بلشویک انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفت. مارتف‌ها و کائوشکی‌ها که معتقد بودند روسیه هنوز تا مرحله سوسیالیزم نرسیده است شعار انقلاب اکبر را نتیجه " قدرت طلبی " لنین قلداد میکردند و میگفتند که هنوز زود است شوراهای سازمانهای دولتی کارگری تبدیل شود. م - ر مجدداً برای اینکه گریبان خود را خلاص کند این مسأله را کاملاً بسکوت برگزار میکند. توگوشی اصولاً در تاریخ انقلاب روسیه چیزی باسم شورای نمایندگان کارگران و سربازان وجود نداشته است.*

* در صفحه ۱۸ رساله اشم - ر رایکف و تامسکی را " بلشویکهای پیوسته " مینامد. این بذل و بخشش شاید به مطالب فوق بی ربط نباشد.

فرهنگی و اقتصادی جامعه روسیه ریشه میگیرند و بعقیده او باعث رشد نطفه های رونیویسم در حزب و بوروکراسی در دولت شدند. در جوامع پیشرفته وجود ندارند. بررسی اجمالی تجزیه و تحلیل م - راز پروسه انحطاط انقلاب بوضوح این امر را اثبات میکند.

بعقیده م - ر * انقلاب انگیز در شرایطی موفق شد که سرمایه داری روسیه ابتدائی ترین مراحل خود را میگذراند * * * و از لحاظ روحانی هنوز جامعه ای * * * در چنگال تفکر ماقبل سرمایه داری (فئودالی) اسیر بود * (ص ۵) با کسب قدرت وظایف سنگینی برای اداره دولت بدوش حزب بلشویک افتاد و * احتیاج روز افزون * حزب به کادرهای جدید * حزب را اجبارا * بسوی جلب و پذیرش اعضای جدیدی میکشاند * ولی بعلمت عقب افتادگی جامعه روسیه و کمبود کادرهای پرولتری و سطح نازل فرهنگی حزب مجبور شد که شرایط ورود بحزب را نرم کند و عناصر نابابی از قبیل * عده زیادی از خشوکیها * و * عده زیادی گارگران تازه پا که فرهنگ دهقانی همراه میآوردند * به عضویت قبول کند و این باعث تضعیف حزب شد * * اولین نطفه های رونیویسم در حزب و بوروکراسی در دولت در همین جا بسته میشود * (ص ۶) *

از طرف دیگر * بعلمت پست بودن انکشاف اقتصادی سرمایه داری در روسیه حزب بلشویک * * * ناچار میشود به سرمایه داری دولتی روی بیاورد و به دهقانان و سرمایه داران کوچک نیز * * * اجازه فعالیت اعطاء کند * (ص ۱۲) و دست بر قضا * درست در همین زمان لنین بعلمت تشدید بیماری اش از صحنه سیاسی خارج میشود با مرگ او مبارزه علیه بوروکراسی و علیه رخنه اندیشه های غیر پرولتری متوقف میگردد * (ص ۱۲) * در نتیجه * حزب آهسته آهسته با از دست دادن دموکراسی درونی با از دست دادن مقررات لنینی، با توسعه پایه غیر پرولتری آن توسعه فرهنگ دهقانی در آن از طریق ورود اعضای گارگران تازه و بالاخره با از دست دادن شخصیتی همتا و پیونف و اندیشمند لنین به بوروکراسی خجندی بدل میشود * (ص ۱۷) * و در طی همین دوران است که با از بین رفتن ماهیت پرولتری حزب حاکم بر دستگاهاهی اقتصادی کشور و پیژه بخش سرمایه داری دولتی * * * و از دیاد نفوذ عناصر بورژوا سرمایه داری دولتی همچنان نفوذ و غلبه خود را حفظ میکند و جامعه شوروی بخوشحکمت بسوی سوسیالیسم در مرحله سرمایه داری دولتی * * *

در جا میزند * (ص ۱۸) و برای اینکه کاملاً شریفیم شوم م - ر مجدداً میگوید * بعیمارت ساده حکومت پرولتری و اقتصاد زیر نفوذ آن تبدیل به حکومت بوروکراسی و اقتصاد سرمایه داری دولتی خادم هافع بوروکراسی شد * * (ص ۲۱) اگر مرگ لنین را فعلاً کار بگذاریم از عقاید م - ر فقط یک نتیجه میتوان گرفت : بعقیده او دو عامل اساسی انحطاط انقلاب * سطح پست انکشاف سرمایه داری * و * تفکر ماقبل سرمایه داری * بودند * چون کلیه عوامل بعدی : کمبود کادرهای با تجربه گارگری نفوذ فرهنگ دهقانی، لزوم عقب نشینی در زمینه اقتصاد و غیره همگی از عقب افتادگی جامعه روسیه در زمان انقلاب اکبر منتج هستند و الزاماً در یک کشور پیشرفته سرمایه داری با آن روبرو نخواهیم بود *

خلاصه کلام بعقیده م - ر * مسأله استالین * یعنی * مسأله انحطاط سوسیالیسم در یک کشور عقب افتاده ای چون روسیه * دقیقاً گزاین ریشه میگیرد که در یک کشور عقب افتاده به تنهایی نمیتوان سوسیالیسم ساخت * بقول خودش * ساختن سوسیالیسم در یک کشور * که بنام تز استالین معروف است در واقع * * چیزی جز توجیه تئوریک توسعه و رشد این سرمایه داری دولتی نبود * * (ص ۲۶) *

با وجود اینکه ظاهراً مخالفت م - ر با تز استالین (البته استالین هیچوقت قادر به ارائه تری نبود * این تز در واقع تز بوخارین است که استالین با سم خودش جا زد) با برداشت مارکسیزم از ماهیت جهانی انقلاب سوسیالیستی حقیقی بنظر میرسد ولی در واقع چنین نیست * اشتباه اساسی * تز استالین * در این نیست که او خواستار ساختن سوسیالیسم در یک کشور عقب افتاده بود * بلکه اساساً در هیچ کشوری به تنهایی (یعنی حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری موجود) نمیتوان در سطح ملی جامعه سوسیالیست ساخت * (البته این امر در یک کشور عقب افتاده مثل روسیه دو صد چندان مشکل تراست) دیدیم که انقلاب سوسیالیستی در دوران امپریالیسم در سطح ملی (حتی در یک کشور عقب افتاده) آغاز میشود ولی این انقلاب در چارچوب ملی تسکیم نخواهد شد * پروسه مداوم دگرگونی انقلابی بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی موقعی انعام می پذیرد که انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی (حداقل در اغلب کشورهای پیشرفته سرمایه داری) پیروز شود و بازار بین المللی سرمایه داری را (حداقل بخش عمده و اساسی آنرا) تحت قیمیت پرولتاریا در

آورد. این خطت انترناسیونالیستی انقلاب سوسیالیستی یک اصل ایده آلستی و دکلماتیک نیست، بلکه از شرایط عینی اقتصاد بین‌المللی ناشی میگردد. گسترش ناموزون و مرکب سرمایه داری، بخصوص در مرحله امپریالیزم (از طریق نفوذ سرمایه ملی)، از طرفی اقتصادهای ملی ممالک پنج قاره را در یک سیستم واحد اقتصاد جهانی (بازار بین‌المللی سرمایه داری) درهم آمیخته، و از طرف دیگر بدلیل همین ترکیب، ناموزونی اقتصادهای ملی و وابستگی متقابل آنان را به یکدیگر تشدید کرده و باعث تضییع و تعمیق تقسیم کار بین‌المللی گارگشته است. باین جهت از زمان شروع انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور تا پیروزی آن در سطح جهانی، یک دوره تاریخی انقلاب مداوم برای گسترش انقلاب وجود دارد. کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز از این قانون مستثنی نیستند. وابستگی کشورهای پیشرفته صنعتی بیکدیگر و به کشورهای عقب افتاده اگر از وابستگی کشورهای عقب افتاده به پیشرفته بیشتر نباشد، کمتر هم نیست. اگر فرض بر محال انقلاب آتی سوسیالیستی در آمریکا هزوی باشد و باعث گسستن اقتصاد آن از بازار جهانی گردد، نیروهای مولده در آمریکا عوض پیشرفت به قهقرا خواهند رفت و آن انقلاب سوسیالیستی که نیروهای تولیدی را کاهش دهد واقعاً به وضع اسفناکی دچار خواهد شد. در چنین شرایطی خطر پیروزی ضد انقلاب حتی از یک کشور عقب افتاده عظیمتر است.

عقب افتادگی جامعه روسیه البته حکومت شوراهای را با مشکلات فراوانی روبرو کرده، ولی دلیل اساسی انحطاط انقلاب و پیدایش دولت بورکراتیک هزوی ماندن انقلاب شوروی بود. انقلاب اکبر در زمانی بطوع پیوست که تلاطم انقلابی طبقه کارگر ارکان قدرت امپریالیزم را در سرتاسر اروپا به لرزه انداخته بود. حتی م - ر هم باین امر واقف است که "انجام انقلاب اکبر برای بلشویکها، بجزه لنین بمعنی انجام انقلاب روسیه نبود، بلکه به معنی برداشتن نخستین گام در جهت انقلاب اروپا بود." (ص ۷۰). احیایاتی که دولت شوروی بناچار، برای

* البته بگذریم که م - ر دو جملہ بعد از این هدف انقلاب را اجرای "مابقی وظایف تاریخی بورژوازی" وانمود میکند. اینکه گسترش انقلاب در اروپا دیگر چه نوع وظیفه تاریخی بورژوازی میباشد، معنائیست که امید وایم آگاد میسین م - ر در برخورد های "جدی" بعدی به مسائل جنبش کارگری بآن اشاره کند.

جلوگیری از هم پاشیدگی اقتصادی و اجتماعی، به طبقات دیگر و عاصر بورکراتیک دستگا قدیمی، دولتی میداد بسخودی خود خطری آتی بوجود نمیآوردند. کنترل دستگا دولتی از طریق سوت ها هنوز همچنان در دست طبقه کارگر بود و پرولتاریای روسیه تحت رهبری انقلابی بلشوزم امید واری به پیروزی انقلابات قریب الوقوع در اروپا و آحاده برای هر کجسه فداکاری در تحقق دادن این امید. از چند عقب نشینی نسبی تاکتیکی، هراس نداشت. ولی شکست انقلاب در اروپا - بخصوص در آلمان - موجب پیدایش یامرو رخوت سیاسی توده های وسیع کارگر شوروی گشت. از طرف دیگر از دست رفتن انبوهی از آگاهترین عاصر انقلابی کارگری در جنگهای داخلی و جذب بخش عمده دیگری در امور اداری حکومت یا ارتباط بین قشر پیشرو و توده کارگر را قطع کرد. هسته های سیاسی کارگری در کارخانه های رهبر مانده، پایه های توده ای قدرت کارگری تضعیف شدند و شوراهای بتدریج نفوذ و کنترل خود را از دست دادند. در چنین شرایطی بود که سطح پائین زندگی، قحطی و خسارات جنگ، توده های کارگر را در تلاشهای روزمره برای تامین مایحتاج زندگی سخت گرفتار کرده بود و میزان فعالیت های سیاسی و درگیری مستقیم آنها را در اداره و کنترل تولید اجتماعی و دولت شوروی کاهش میداد. این به نوبه خود موجب تعزل هر چه بیشتر آگاهی انقلابی پرولتاری شد و تضعیف نیروی سیاسی ارگانهای حکومت پرولتاری؛ یعنی شوراهای تشدید کرد. با ظهور علائم فروکش انقلاب جهانی، بهمان نسبت که قدرت مستقل کارگری ضعیف تر گشت، بوروکراسی حاکمیت سیاسی خود را مستحکم تر می یافت. بهمان نسبت که از اشتیاق انقلابی طبقه کارگر کاسته شد، در عوض نیروی بوروکراسی افزایش یافت. بهمان نسبت که فضای سیاسی پرولتاریا به تاریکی بیشتری گرائید، ستاره اقبال نیروهای ارتجاعی جامعه که بوروکراسی بدان تکی بود، پزهورتر گردید.

بدینسان، در اشای تکیون این فعل و انفعالات جریانات داخلی و خارجی، بوروکراسی که مانند انگلی در بدنه دولت کارگری ریشه کرده بود و با تغذیه از غیر سیاسی شدن توده ها تشو خط میکرد، بتدریج خواستار نصب کامل قدرت دولتی شد. ولی هنوز مانع بزرگی بر سر راه این نیروی اجتماعی ارتجاعی وجود داشت که با وجود نزول قوس انقلاب کلاکان مبارزه شدیدی را علیه نفوذ بوروکراسی و برای جراست دست آورد های انقلاب اکبر، ادامه میداد. این مانع بزرگ حزب بلشویک و سخن انقلابی



تقبل از استالینیزم

آن بود. حزب بلشویک و رهبران آن بعنوان رهبر توده ها و حاکم روسیه در انقلابی که آنان را از یوغ امپریالیسم و استعمارها ساخته بود، هنوز همچنان در انتظار کارگران و دهقانان از اعتبار و نفوذ بسیاری برخوردار بودند. در نتیجه بوروکراسی و نیروهای ضد انقلابی که از خارج نتوانسته بودند حزب لنین را از بین ببرند، دست یگار انهدام حزب از داخل شدند. به خصوص اینکه با استناد از اعتبار حزب میتوانستند خافع خویش را برای نصب حاکمیت سیاسی از طبقه کارگر در لقاغه پروگرام بلشویزم پیاده کنند. بدین ترتیب ارتجاع مبارزه پیگیری را در نقاب لنینیزم برای تقویت موقعیت بوروکراسی و باز پس گرفتن پیروزیها و دست آورد های انقلابی طبقه کارگر آغاز نمود. اولین قربانیهای ضد انقلاب در این پروسه توطئه گری علیه پروگرام انقلابی لنین آن انقلابی بود که در اوج مبارزات انقلابی در رأس صفوف توده های انقلابی قرار داشتند. لنین بموقع حوجه خطر بوروکراسی شد و در ماههای آخر عمر با تشکیل بلوک با تروتسکی مبارزه میگردید علیه رشد بوروکراسی در ارگانهای حکومت شوروی و حزب آغاز کرد. با مرگ لنین وظیفه ادامه این مبارزه بمعبد تروتسکی رهبر دیگر انقلاب اکبر افتاد.

در اجرای این نقش در حلق و بنا پارت بزرگ نشان میداد. او بتدریج بمطابقه قطب جذابی کلیه کادرهای فرصت طلب، جاه طلب و بی تجربه حزب را بدور خود جمع کرد و با باز کردن درهای حزب بروی بوروکراسی و عناصر خام ورته نیروهای انقلابی را در حزب لاهش داد. تروتسکی و اپوزسیون چپ که برای حفظ برنامه انقلابی بلشویزم و دست آورد های انقلابی و دموکراتیک حکومت طبقه کارگر مبارزه میکردند در پروسه مبارزات علیه تحکیم بوروکراسی شکست خوردند. اخراج کادرهای بلشویک، تبعید و زندان محاکمات قضایی و تیرباران بهترین مبارزین طبقه کارگر و حربه های مبارزه بوروکراسی برای انهدام حزب بلشویک و بوروکراتیک کردن دولت شوروی بودند و در وجود استالین یکی از رهبران حزب بلشویک — حزبی که هنوز به دلیل گذشته انقلابی خود از نفوذ بسیاری برخوردار بود — بوروکراسی بهترین عامل را برای تسهیل این کار ضد انقلابی و انهدام حزب پیدا کرد.

ولی برای ارتجاع، انهدام حزب لنین و تبدیل آن به حربه بوروکراسی برای مبارزه با کادرهای بلشویک و انقلابی مثل تروتسکی کافی نبود. عامل اساسی ای که در تخمیر تناسب نیروها بنفع ارتجاع و بوروکراسی موثر واقع شده شکست انقلاب در آلمان و فروکش آن در سایر کشورهای اروپا بود. با وجود این، هنوز از نقطه نظر بوروکراسی شکستهای بعدی انقلاب در اروپا ضمیم نشده بودند. امکان وقوع انقلابهای کارگری نه تنها

بوروکراسی هم که خواستار گسستن کلیه سوابق انقلابی حزب از پروگرام فعلی آن بود، تئوری انقلاب مداوم یعنی گرانیهاترین میراث انقلاب اکبر را آماج حملات خود قرار داد. در این شرایط اتحاد سه نفر زینوفف، کاهف و استالین — که هر سه در دوره حماسه فوریه تا اکبریه بلشویزم پشت کرده بودند و از طبع شعار مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت خود داری میوزیدند — در رأس مبارزه ای طولانی برای احیاء تئوریهای ضد بلشویکی و پیاده کردن تدریجی پروگرامی برای تحکیم بوروکراسی، قرار گرفتند. در جریان مبارزه، استالین «لیاقت» خود را برای رهبری این نیروهای ارتجاعی و از بین بردن حزب لنینی اثبات کرد. بوروکراسی که کوشش مینمود خود را از کنترل توده ها آزاد کند به یک شخصیت قوی و قابل اعتماد برای رتی و ترقی امور داخلی و احتیاج داشت و استالین که در این دوره مبارزه علیه میراث انقلاب اکبر پرورش یافته بود، استعداد خود را

* برای آشنائی با جزئیات بیشتر این مبارزه کافی

ست که مقالات و مکاتبات لنین هندیچ در کتاب فوق مطالعه شود.



... بعد از استالینیزم

در اروپا، بلکه در دیگر نقاط دنیا، هنوز می‌توانست پایه‌های قدرت بوروکراسی را کنترل سازد. رخوت و بی‌حالی سیاسی طبقه کارگر روسیه می‌توانست در اثر بروز انقلاب و یا حتی پیدایش ظواهر اولیه تلاطمات انقلابی در مدت زمان کمی به شوق انقلابی بدل گردد و منجر به درگیری مستقیم توده‌های وسیعتری در امور سیاسی و احیای شورا‌های کارگری شود. از این گذشته، چنین رویدادهائی روزه سیاسی اپوزیسیون چپ و ترسکی را که متکی به پتانسیل انقلابی پرولتاریا بودند، سنگینتر می‌ساخت و در داخل حزب، بوروکراسی و استالین تضعیف می‌شدند. در نتیجه بوروکراسی و نیروهای ارتجاعی از طریق استالین دست بکار انهدام بین‌الملل سوم که عامل اساسی انقلاب جهانی بوده شدند. برای تضمین تثبیت شرایط موجود و تحکیم موقعیت اجتماعی و قدرت بوروکراسی، آرایش جهانی لازم بود. بخصوص اینکه در این دوره، بوروکراسی هنگام با نصب قدرت حزبی، اختیارات اجتماعی و اقتصادی خود را نیز افزایش داده بود و با تضعیف قدرتشیم آن میرفت که کلیه این اختیارات را از دست بدهد.

کمبود کالاهای مصرفی و کاهش همگانی مردم برای دسترسی به کالاهای مورد نیاز باعث شده بود که بوروکراسی نقش پاسبان را بخود اعطا کند و کنترل توزیع تولید جامعه را در دست گیرد. واضح است که از طریق این کنترل، بوروکراسی بخش قابل ملاحظه‌ای از تولید را برای خود نصب می‌کرد و از دست رفتن این احتیاج مهم اقتصادی شرایط ناگواری برایش ایجاد می‌نمود.

با ژانب خطیلات ارتجاع و بوروکراسی برای انهدام بین‌الملل سوم اولین بار صحنه کار در تز "سوسیالیزم در یک کشور" تبلور یافت. مطابق این تز ضد مارکسیستی بوروکراس ادعا می‌کرد: بشرط اینکه بورژوازی سایر کشورها مداخله نکنند، دولت شوروی می‌تواند به تنهایی بر اساس نیروهای مولده در روسیه عقب افتاده، سوسیالیزم بسازد. نتیجه خطای این تز؛ سیاست سازشکاری با امپریالیزم به‌طور جلوگیری از حمله نیروهای متخاصم خارجی و دخالت بورژوازی بود. بتدریج کمترین (بین‌الملل سوم) و احزاب کمونیست از عامل انقلاب جهانی و احزاب انقلابی طبقه کارگر مدل به آلات دیپلماتی خارجی بوروکراسی شوروی شدند. تکلیف اصلی احزاب انقلابی، یعنی مبارزه برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تسخیر قدرت فکشی غرض پیدا کرد و نقش اصلی آن مدل به مصالحه با بورژوازی برای حفاظت بوروکراسی شوروی شد. بدین ترتیب انقلاب کارگری در دیگر نقاط دنیا که در تحلیل نهائی تنها شامن حفظ دولت شوروی و پیروزی قطعی سوسیالیزم است، فدای خافع بوروکراسی کوتاه نظر شوروی گشت. استالین که خود قبلاً به این تز معتقد نبود، اهمیت آنرا برای مبارزه با افکار انقلابی اپوزیسیون چپ و ترسکی و برای تثبیت موقعیت بوروکراسی درک کرد و تز "سوسیالیزم در یک کشور" را — که استالینیست‌های پیگیر هنوز هم از آن دفاع می‌کنند — در سرلوحه پروگرام بین‌الملل سوم

* در چاپ اول سخنرانی استالین در دانشگاه اسوردف "درباره اصول لنینیزم" که در ماه‌های مه و آوریل ۱۹۲۴ در پراگ چاپ شد استالین گفته بود: "سنگین ساختن قدرت بورژوازی و برپای داشتن قدرت پرولتاریا در کشور واحد هنوز بمعنای تأمین کامل پیروزی سوسیالیزم نیست. هنوز وظیفه عمده سوسیالیزم یعنی سازمان دادن تولید سوسیالیستی در پیش است. آیا بدون مساعی مشترک پرولتاریای چندین کشور جلو افتاده می‌توان این وظیفه را انجام داد. می‌توان به پیروزی قطعی سوسیالیسم در کشور واحد نائل آمد؟ نه."

می‌توان ... برای پیروزی قطعی سوسیالیزم برای سازمان دادن تولید سوسیالیستی کوشش‌های کشور واحد، بجزه کشورهای دهقانی مانند روسیه کافی نیست (ص ۲۳ - چاپ اول) در چاپ‌های بعدی این جملات حذف شدند!

قرار داد. این تغییر سیاست بشیزم را از انتروسیو-
 نالیزم انقلابی به رفرمیسم ناسیونالیستی استالین با هطق
 آخوند مآب خود (بقول حزب کمونیست چین در اثر * در
 غلطیدن به حجاب هائیزیک و سوز کیموسم *) اینگونه
 توجیه کرد: "مگر کشور ما — که سارتده سوسیالیزم
 است — پایگاه انقلاب جهانی نیست؟ ولی اگر کشور
 ما قادر نباشد جامعه سوسیالیستی را بسازد آیا
 میتواند پایگاه واقعی انقلاب جهانی باشد؟ ...
 بعقیده من نمیتواند ... ! ! ! (در باره مسائل
 لنینیسم — ص ۲۷) * بحیارت دیگر انقلاب جهانی تا
 پایان ساختن سوسیالیزم در روسیه، یعنی برای همیشه
 بتعمیق اتحاد * انحطاط رهبری حزب کمونیست شوروی *
 کمترین پتجا کشید که حتی آگاهانه به بسیاری از
 انقلابها مانند انقلاب اسپانیا خیانت کرد * دست آخر
 استالین دریکی از زدنند هایش را امپریالیزم، بین الملل
 سوم را بعنوان هدیه زمان جنگ به روزولت فرماده کل
 نیروهای امپریالیزم بخشید و با یک اعضاء آنرا طغی کرد *
 بوروکراسی استالینیستی با تکیه به نیروهای
 محافظه کار و ارتجاعی که بدلیل هرزوی ماندن انقلاب
 اکبر قوام گرفته بودند، با قدرت رسید و از طریق بین-
 الملل سوم انقلاب جهانی را خفه کرده، هرزوی ماندن
 انقلاب را برای مدت مدیدی تری تضمین نمود و بدینوسیله
 قدرت خود را مستحکم ساخت * بوروکراسی مطلقش از
 قدرت و نفوذ خود و برخوردار از اعتبار انقلاب اکبر
 کلیه گادریهای انقلابی را که به بشیزم وفادار مانده
 بودند، در داخل و خارج از شوروی از جنبش جهانی
 گارگری طرد نمود و عده زیادی را بقتل رسانید * در
 داخل شوروی تحت عنوان "فداکاری در راه ساختن
 سوسیالیزم" هر نوع مخالفت را سرکوب ساخت و طبقه کارگر
 را محکوم به سکوت نمود * با دامن زدن عدهی به احساسات
 توده ها از خطر حمله امپریالیزم هر نوع صحبت از انقلاب
 جهانی را خاموش کرد و با افزودن نقش "ناجی و محافظ
 دولت شوروی" به نقش "پاسبان و کنترل کننده توزیع"
 خود را قوی تره فریاد غر و هجده تر ساخت *

مکتب تحریف تاریخ ۲ - ر

برای م - ر این پروسه انحطاط انقلاب اکبر
 یعنی مسخ شدن دولت انقلابی از یک دیکتاتوری واقعی

پرولتری (بر اساس حکمت شورما) به دیکتاتوری بوروکراسی
 هجده استالینیستی بسیار ساده است * عامل اصلی
 انحطاط و تبدیل حزب بشیک به یک بوروکراسی هجده
 است * گذشته از اینکه خود انقلاب از اول بعقیده و
 قدری معیوب بوده، هجده به ناقتصادهای بعدی
 حزب گشته است * علت اصلی این تغییرات حزبی
 * از دست دادن شخصیتی همتا و پرنفوذ و اندیشه
 لنین * بود (ص ۱۷) * در صفحه ۲۶ در خاتمه
 رساله اشم - ر این تیز را چنین تشریح میکند: ...
 حزب بشیک بعد از لنین در دست اقدام برای
 ساختن پایه های سوسیالیزم بود * ضرورت این
 ساختمان از آنجا ناشی میشد که نیروهای مولده در
 روسیه هنوز انکشاف نیافته بودند * در دوران پ
 برای تکمیل این پایه ها آغاز شده بود، سرمایه داری
 دولتی و اقتصاد آزاد کالائی تسلط داشتند و نه اقتصاد
 سوسیالیستی * ولی این انحراف اشکالی نداشت چون
 لنین هنوز زنده بود و * این تسلط تحت کنترل حزب
 بشیکی قرار داشت * اما از مرگ لنین و آغاز مبارزات

درون حزبی [این عین عبارت م - ر است] ؟ با از بین
 رفتن دموکراسی و عمل نکردن به پیشنهاد های لنین
 در زمینه های مختلف بجزه پرکاری استالین از مقام
 دبیر کل عدم توجه باز دیاد اعضای کیمته مرکزی اجرا
 نکردن دستورات ؟ ؟ او در باره حواست حزب از رخنه
 عناصر و اندیشه های غیر پرولتری، لغو مقررات دقیق
 فردگیری و بالاخره تکیه بیش از اندازه وی حساب
 و بدون نظارت بر گادریهای فی تزاری و تقویت پایه های
 غیر پرولتری حزب (دهقانی خرد و بورژوازی) حزب را از
میرای انقلابی خارج ساخت و بدستگاهی هجده بوروکرات
 عاری از خاصیت انتقادی و غیر دموکراتیک بدل ساخت *
 با تغییر ماهیت حزب و تسلط حش و تفکر * آسیائی *
 حزب دیگر نمیتوانست آهسته آهسته با رشد نیروهای
 مولده تسلط اقتصاد سرمایه داری را بتابع طبقه اقتصاد
 سوسیالیستی از بین بردارد * بحیارت ساده، حکومت
 پرولتری و اقتصاد زیر نفوذ آن تبدیل به حکومت بوروکراسی
 و اقتصاد سرمایه داری دولتی خادم بوروکراسی
 شد * (تاکید روی همه کلمات از م - ر)

از بحث رساله م - ر بخاطر تلخیص آن چیزی
 از قلم نیافتاده است * مابقی رساله اثری سبب بیشتر هر
 یک از نکات فوق و * اثبات * آن با استفاده از حقایق و
 آثار است *

م - ر * مسلح به ماتریالیسم تاریخی * پروسه انحطاط انقلاب را در این می داند که با * مرگ لنین و آغاز مبارزات و رقابت های درون حزبی * و عمل نکردن به پیشنهاد های لنین * و اجرا نکردن دستورات او * و حزب را از مجرای انقلابی خارج ساخت * *

طبیعتاً کسی که در بررسی انقلاب سوسیالیستی اکثر حقایق یکبار صحت از دیکتاتوری انقلابی پرولتری و یا شوراهای کارگری بکشد و تمام رویداد های انقلاب را به * کسب قدرت توسط حزب بلشویک * خلاصه کند، بیش از آنکه مبتذل بالا نتیجه دیگری هم نخواهد گرفت * تمام پروسه تقویت نیرو های ارتجاعی و محافظه کار جامعه روسیه در اثر انزوای اولین حکومت کارگری برای م - ر به از دست رفتن لنین و اجرا نکردن * دستورات * او خلاصه میشود * *

جانب اینجاست که خودش در مقدمه نوشته بود: * درست است که مارکسیستها به اهمیت نقش شخصیت در تاریخ واقف اند ولی در همین حال پایه فکری آنان می آموزد که این شرایط عینی تاریخ اند که همواره تعیین کننده اند * (ص ۴) البته در اندیشه ای و پرنفوذی لنین کوچکترین تردیدی نیست ولی اینکه اگر لنین زنده می ماند، بوروکراسی الرما * دستورات او را اجرا میکرد خود جای بحث است و جز سبک مغزانی از قبیل م - ر کس دیگری را افق نخواهد کرد * کرومکایا (همسر لنین) در سال ۱۹۲۶ (یعنی حتی در اوایل پروسه انحطاط) گفت: * اگر لنین هنوز زنده بود، امروز در زندان استالین بسر میبرد * *

م - ر که قبلاً دیدیم چگونه با چاپلوسی زمینه را برای اظهار عقاید خود از زبان لنین آماده میکند، بقدری در این موضع پیش را افتاده یا فشاری میکند که حتی برای حراست آن مجبور به تعریف و تالیع است * باید پرسید آیا بعد از مرگ لنین هیچ یک از رهبران حزب مبارزه علیه بوروکراسی را ادامه ندادند؟ هر کسی حتی پمزاژیک مطالعه سطحی تاریخ دولت شوروی باین امر واقف خواهد شد که پمزاژ از مرگ لنین مبارزه شدیدی بین جناح چپ و راست حزب در گرفت * آیا این مبارزات کوچکترین هاسبتی با مبارزه علیه بوروکراسی نداشت؟ م - ر برای جلوگیری از طرح این سؤال با استفاده از روشی * زیرکانه * که در شان کیخسرن ایدئولوگ های بورژوا است * مسئله را کاملاً وارونه جلوه میدهد و اصولاً خود این مبارزه را یکی از دلایل رشد بوروکراسی قلداد میکند * میگوید: * مرگ لنین و آغاز مبارزات و رقابت های درون حزبی * و حزب را از مجرای انقلابی خارج ساخت * اگر تعریف مغرضانه تاریخ یکی از صفات مشخص کننده استالینیزم باشد، تعریف

احاطانه تاریخ از مشخصات تاریخی تاریخ نوسان بورژوا است * م - ر در مغرضی و انحطاط روی هر دو را سفید میکند * به ببینید م - ر دست بدامن چه شیوه هایی میشود! در جای دیگر این تعریف آشکارا را مفصلتر شرح میدهد: * با مرگ او [لنین] مبارزه علیه بوروکراسی و رخنه اندیشه های غیر پرولتری متوقف میگردد و جای خود را به مبارزات درون حزبی بین رهبران حزب میسازد * *

حزب بجای برخورد جدی با مسئله رهبری ایدئولوژیک به چند جناح تقسیم میشود * نزاع سیاسی در درون حزب بین تروشکی و جناح چپاژیکسو و زینوویف و گادفاز سوی دیگر به استالین * اجازه میدهد بیش از پیش وضع خود را مستحکم سازد * (ص ۱۲)

حتی استالینستها با تمام مهارت و پشتکار و سلطنت در تعریف تاریخ نتوانسته اند این واقعیت را که تروشکی رهبر سرسخت ترین مبارزه علیه بوروکراسی استالینستی بوده است سرپوش بگذارند * بهترین دلیل قلابی بودن * رفرمهای ضد استالینست * خروشچف و گگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی این بود که از کلیه گادرهای حزبی که بدست استالین بقتل رسیده بودند نیز از تروشکی و طرفدارانش اعاده حیثیت شد * کلیه مبارزات سیاسی تروشکی نوشتجات خمداد او و بالاخره قتلش بدست جاسوسان استالین گواهی دهند * مبارزه پیگیرش علیه انحطاط بوروکراتیک دولت شوروی در مراحل مختلف آن و علیه رخنه عقاید ضد انقلابی استالینیزم به تنها در رهبری حزب کمونیست شوروی بلکه در جنبش جهانی کارگری میباشد * همه نوع ایراد به تروشکی دیده بودیم ولی این یکی که تروشکی نه تنها علیه بوروکراسی مبارزه نکرد بلکه در واقع به استحکام قدرت استالین کمک کرد - واقعا تازگی دارد * بهتر است هرچه زودتر م - ر این شاهکار را به ثبت برساند و بگوید کلیه مورخین بورژوا بدین کوچکترین یادبودی از او این اختراع را با سم خود جا خواهد زد * بسیاری از اینها سالهای سالست که برای بدنام ساختن سوسیالیزم و تبلیغ این عقیده که استالینیزم دنباله لنینیزم و نتیجه خطای سوسیالیزم است * مبارزه بین تروشکی و استالین را صرفاً یک رقابت شخصی برای کسب قدرت قلداد کرده اند * یعنی میخواهند * ثابت * کنند که حتی اگر تروشکی هم بقدرت میرسد سوسیالیزم از این بهتر نمی شد * م - ر چندین فرسنگ پیش گرفته است * ثابت * کرده است که نه تنها مبارزات تروشکی فقط * رقابت های درون حزبی * برای کسب قدرت بودند بلکه همین مبارزات به پیروزی استالین کمک کردند * *

فرض " قهرمان زدگی " که خصلت مورخین پرور است چنان گریبانگیرم - ر شده است که وی نه تنها مبارزات جناحهای چپ و راست حزب را - که همکس کننده تضاد آشتی ناپذیر بین تحلیلات انقلابی طبقه کارگر و نیروهای محافظه کار و ارتجاعی جامعه شوروی بودند - صرفاً هارمه خصوصی شخصیت‌های حزبی میداند و بلکه از شدت تبیه هذیان گوئی افتاده است. " حزب بجای برخورد جدی با مساله رهبری ایدئولوژیک به چند جناح تقسیم میشود. " برای اینکه اقرار نکند که برای مقابله با مبارزات ایدئولوژیک ترورسکی و جناح چپ (که بنا به تصدیق خود م - ر " در میان کارگران با سابقه و جوان قدرت زیادی داشت " ص ۱۴) علیه بوروکراسی و علیه رخنه عقاید غیر پرولتری بود که جناح راستی بر رهبری زیتوف و گاهف (که باز بنا به تصدیق خود م - ر " تکیه گاه عمده شان بوروکراسی دولتی و حزبی و دهقانان و کارگران تازه پا بود " ص ۱۷) ایجاد گشت - برای اینکه این واقعیت ساده را ابراز نکند - م - ر به حزب نیروی ماوراء الطبیعه و مستقل از رهبران و جناحهای آن میدهد. توگویی حزب میمویود رند و مستقلی بود که عوض " برخورد جدی " خود را به چند جناح تقسیم کرد. ایناست که م - ر از فرط هذیان به ورطه ابتذال سقوط میکند. اگر از اول همگی در داخل حزب با همیت مبارزه علیه بوروکراسی و ایدئولوژیهای غیر پرولتری واقف بودند اصولاً مساله رهبری ایدئولوژیک مطرح نمیشد، تا چه رسد باینکه حزب بخواهد برخورد جدی به حل آن بکند. دقیقاً بهین دلیل که انحطاط بوروکراتیک انقلاب و دولت شورها به بخش عمده ای از حزب خیز سرایت کرده بود، مبارزه سیاسی علیه این انحطاط بشکل مبارزات " درون حزبی " (!) جناحهای چپ و راست تبلور یافت و جناح راست پس از شکست دادن جناح چپ و ترورسکی، استالین را بقدرت رساند. م - ر خطا برای خود اینطور برهان میآورد که چون استالین توانست قدرت را بدست خود گیرد در نتیجه یا ترورسکی به نحو لازم مبارزه نکرد، و یا اینکه اصولاً ترورسکی برنامه ای صحیح برای مبارزه با بوروکراسی نداشت. م - ر که انقلاب اکبر را بقدرت رسیدن حزب و انحطاط انقلاب را بمرکزیتزدگی شدن حزب تلقی میکند، لاجرم جزو هذای نیروهای اجتناعی تضادی را نیز که استالین و ترورسکی نمایند آنان بودند، نادیده میگیرد. نگارست به علت اینکه ترورسکی در انقلاب اکبر همدیفطین در رأس انقلاب قرار داشت در دوره انحطاط آن نتوانست

از صعود استالین به حسب بوروکرات بزرگ جلوگیری کند. تحولاتی که در شوروی رخ داده، نشان میدهد که بدون کمک دولتی از پرتلاریای اروپا پیروزی قطعی انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی کامل بوروکراسی در دولت شوروی امکان نداشت. ولی مفهوم این برداشت صحیح از شرایط عینی در شوروی این نیست که مبارزه اپوزیسیون چپ و ترورسکی بی فایده بود. اگر بخاطر اپوزیسیون چپ نبوده شوروی بسوی احیاء کامل سرمایه داری بازگشت میکرد. زیر ضربه های مبارزه جناح چپ بوروکراسی برای حفظ پایه های کارگری قدرت خود به اجرای برخی از پیشنهادهای ترورسکی (گرچه بطور ناقص و یک جانبه و مسخ شده) مجبور شد.

صحت مبارزه اپوزیسیون چپ در سالهای ۱۹۲۳ به بعد و برای صنعتی کردن شوروی بعنوان تنها راه جلوگیری از خطر افتادن شیوه تولید سوسیالیستی در صنایع و انحصار تجارت داخلی، بدست کولاکها در ۱۹۲۷-۲۸ به اثبات رسید. در ۱۹۲۵ بوخارین به کولاکها نصیحت میکرد: " تروخند شوید! " تا سال ۱۹۲۷ نه تنها تروخند شده بودند بلکه با احتکار غله و طلا و حتی اسلحه سیستم شوروی را با یک خطر اساسی روبرو کرده بودند. بوروکراسی بقدری پوخت افتاد که برنامه اپوزیسیون چپ را در مورد صنعتی کردن و اشتراکی کردن تدریجی و داوطلبانه زمین با شیوه های مختص استالین (یعنی بزور اسلحه اجرا کرد) ولی چون بوروکراسی پس از پنج سال تأخیر بدست اجرای این برنامه رده بود، چنان سیاست جنون آمیز و طعراجوانه ای اتخاذ کرد که خبر به قتل و تبعید میلیونها نفر شد. ضربه ای که این برنامه استالین به کشاورزی شوروی زد هنوز که هنوز است کاملاً جبران نشده. چون این برنامه صنعتی کردن سریع شوروی در دست استالین خبر به ده میلیون نفر تلفات شد، م - ر اشتباه را از ترورسکی می بیند که اصولاً چنین پیشنهادی را عنوان کرده بود. بعقیده م - ر از سیاست حزب در ۱۹۲۵ که کولاکها را تشویق میکرد " تروخند شوید " و پیشنهاد ترورسکی و اپوزیسیون چپ مبتنی بر اینکه " اشتراکی کردن زمینها بایستی پایای رشد صنعتی به پیش رود " زیرا دهاتین در عوض محصولات کشاورزی خود به گالاهای صنعت احتیاج دارند و لازمه اشتراکی کردن (تدریجی) زمینها فراهم ساختن زمینه برای تولید ماشین آلات مورد احتیاج کشاورزی است. کدام یک صحیح بودند؟ آکادمیسین م - ر سبک مغزی را به حدی رسانده که

اسطوره سرمایه‌داری دولتی

گل سرسید تمام اشکالات رساله م - پ ردین تردید و نتیجه ای است که او از این بررسی پراشغال میگیرد * در واقع تنها هدف او در نگارش این رساله؛ تبلیغ این نظریه است که در اتحاد جماهیر شوروی سرمایه - داری دولتی حاکم است و * رساله استالین * صرفاً وسیله ایست در راه توجیه این موضع * شناخت نادرست او از * رساله استالین *، تجزیه و تحلیل معیوش از انقلاب اکبر؛ ارائه ندادن یک تعریف دقیق از انقلاب سوسیالیستی، حکومت‌شوراها و دیکتاتوری پرولتری؛ چاپلوسی بیش از حد از لنین؛ تحریف واقع؛ ضد تروخسکیزم او و اغلب اشکالات دیگرش همگی در خدمت سروش‌گذاری بر این هدف و فراهم کردن زمینه روانی لازم برای طرح این نتیجه است * م - راند کاندک خواننده را چنان تسخیر میکند و چنان کلاف سردرگمی میسازد که نظریه * سرمایه داری دولتی * بشکل مفتاح حل تمام مسائل قبلی و نتیجه حتمی * بررسی یک پدیده تاریخی * ظاهر میشود * * بعبارت ساده * - م - ر در خلاصه یک قطعه دور و دراز تأکید شده؛ نفس‌نفس‌زنان مینویسد: * حکومت پرولتری و اقتصاد زیر نفوذ آن تبدیل به حکومت بوروکراسی و اقتصاد سرمایه داری دولتی خادم هافع بوروکراسی شد * (ص ۲۶)

اگر بخاطر داشته باشید م - ر * رساله استالین * را باین دلیل طرح کرده بود که * وجه تطبیق سوسیالیسم را از انحراف استالینی آن نشان بدهد * از نتیجه رساله اش چنین میتوان استنباط کرد که وی معتقد است در روسیه بجای سوسیالیسم سرمایه داری دولتی ساخته شده * اینجا طبعاً خواننده حق دارد که عظمی م - ر را از * سرمایه داری دولتی * جدا شود، چون در غیر این صورت این وجه تطبیق را نخواهد دید * از سیک مغزی م - ر همین بس که در هیچ مرحله از بررسی اش (حتی در یک جمله) تعریفی از * سرمایه - داری دولتی * ارائه نکرده است * م - ر بزور * اسلحه مارکسیزم * صرفاً اظهار میکند که سرمایه داری دولتی با سوسیالیسم فرق دارد * البته این دو نظام اقتصادی بنا به تعریف سوسیالیسم و سرمایه داری ماهیتاً

بدون ارائه کوچکترین دلیل و بدون اینکه حتی ظهورش را روشن سازد * صرفاً اظهار میکند که با این برنامه تروخسکی * خود خطوط اشتباه آمیز دیگری * * * را عنوان کرده بود * (ص ۲۶) * و یا جای دیگر مینویسد: * * * بعلاوه [بعلاوه بسیاری دلایل دیگر] با اشتباهات مهمی که رهبران بلشویک چون زینوویف، گاهف، بوخارین و تروخسکی مرتکب شدند، نخستین تجربه جهانی برای ساختن سوسیالیسم به بیراهه گشاده شد * (ص ۲۷) بدیهی است اگر اشتباهات تروخسکی را به قدر مهم بود که حجره بیراهه گشاده شدن ساختن سوسیالیسم گشت در مقاله ای که بظهور * پرتو افکندن به نخستین تجربه ساختن سوسیالیسم در جهان * نوشته شده خواننده توقع توضیح بیشتری دارد * ولی م - ر با کمال خودسردی مینویسد: * در اینجا فرصت نیست وارد بحث درباره اشتباهات سیاسی و تئوریک تروخسکی یا خدمات او با انقلاب شد * (ص ۲۶)!

جریان واقع، صحت نظریات تروخسکی را در موارد چندان متعددی بی‌شک رسانیده است که حتی مخالفین وی نیز وادار به عاریه گرفتن از این مغز مبهط شده اند * بعنوان نمونه، تئوریهای تروخسکی (و فقط تئوریهای تروخسکی) نشان داد که چرا اعتصاب عمومی در انگلستان شکست خورد؛ علت شکست انقلاب دوم چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۵ چه بود؛ چرا هیتلر بدون هیچ نیروی مخالفی روی کار آمد؛ به چه دلیل تئوری و عطرکرد * جبهه اعتدالی * - که موضع اسفناکی هجر به شکست انقلاب اسپانیا و از دست رفتن شرایط هاسب در فرانسه؛ در سالهای ۲۷-۱۹۳۵ شد - اشتباه بود * م - ر هم با وجود اینکه از تروخسکی عقاید بسیاری را (گرچه ناقص و برای اثبات ظهور خودش) بعاریت میگیرد، ولی مصمم است که نقش او را بی اهمیت جلوه دهد * در صفحه ۲۳ در جمع بندی - * تظاهرات ایدئولوژیک فاصله ماهوی بین حکومت زمان لنین و استالین * م - ر به برخی از این اشتباهات اشاره میکند * باید از م - ر پرسید: اگر بخاطر مبارزات ایدئولوژیک تروخسکی اپوزسیون چپ و بین‌الملل چهارم نبود او از کجا به این اشتباهات (و خیانت‌های) بوروکراسی شوروی واقف میشد؟ جالب اینجاست که در رساله م - ر اکثر نکات و حقایق تاریخی پیرامون جریان‌های ناهنجاری که حزب کمونیست شوروی طی نمود از نوشتجات تروخسکی و یا از هابی که خود مدیون نوشتجات و اسناد تروخسکی میباشند بعاریت گرفته شده ولی با وجود این برای م - ر مبارزات

مشاقتند * ولی امری که م - ر میبایستی ثابت کند وجه تشابه اقتصاد زیر نفوذ بوروکراسی با " سرمایه داری دولتی " است و اینکار فقط پیرامون تعریف " سرمایه داری دولتی " میسر میاشد * بمعبارت دیگر م - ر پیرامون سی صفعه " پرتوافقی " مسأله استالین را - حتی مطابق تعریف خود شراز مسأله - همچنان ناروشن باقی میگذارد *

دلیل این کمبود بسیار واضح است * وجه تولیدی با اسم سرمایه داری دولتی در تاریخ تولید اجتماعی بشر نه وجود داشته و نه وجود خواهد داشت * هیچ يك از کسانیكه معتقدند وجه تولید غالب در شوروی " سرمایه داری دولتی " است تا بحال نتوانسته اند تئوری قانع کننده ای در اثبات این نظریه ارائه کنند * از روزیكه مخالفین سوسیال دموکرات انقلاب اکبر روسیه این تئوری را که بنا به آن در شوروی هنوز سرمایه داری غالب است اختراع کردند * طرفداران این تئوری با مشکل بزرگی روبرو بوده اند * یا میبایستی ثابت کنند که " سرمایه داری " روسیه واجد اغلب قوانین مهم و ویژه سرمایه داری کلاسیک مانند " تولید گالائی تعمیم یافته " و تضادهای بنیانی مختص این وجه تولید از قبیل " بحران اشباع تولید " میاشد * (که البته بوضوح نادرست است * چون مثلاً در شوروی هیچ يك از مسائل عمده تولیدی کالا نیست و بحرانهای کلاسیک سرمایه داری نیز بکلی ناپدید گشته اند) * و یا میبایستی با این واقعیت واضح که بین " سرمایه داری " روسیه و سرمایه داری کلاسیک (بر اساس روبرو وجه مشخصه ای که با تئوری مارکس تطبیق است) شباهتی موجود نیست خود را سازش دهند و در عرض بگویند که وجه مشخصه جدیدی برای سرمایه داری پیدا کنند * در اینصورت با اجبار دست به تغییر اصول مهم تئوری مارکس خواهند زد * م - ر بازار راه سومی پیدا کرده است * طبق روش همیشگی اش گریبان خود را با سکوت خلاص میکند *

بجای تعریف ساده مفهوم " سرمایه داری دولتی " م - ر مجدداً دست بدامن لنین میبندد و از زبان لنین بشکل معجزه آسائی موضع های م - ر بیان میشود * با يك قطعه نقل قول از لنین م - ر با اصطلاح ثابت میکند

* بحث درباره " تئوری " سرمایه داری دولتی بسیار است ولی چون " موضع " م - ر در این مورد هنوز فرمول بنیادی نشده فعلاً ارزش بحث بیشتری ندارد *

که در شوروی نظام اقتصادی " سرمایه داری دولتی " نفوذ دارد * و چون شخص لنین به این امر واقف بوده * در نتیجه به توضیحات بیشتر م - ر احتیاجی نیست [باید پرسید * اگر بعقیده م - ر * هم در زمان " صدارت " لنین (لغتی است که م - ر بکار میبرد) و هم در دوران حکومت استالین نظام اقتصادی شوروی سرمایه داری دولتی بود - پس چرا او گناه " به بیراهه کشاند " شدن نظریه تجربه سوسیالیزم در جهان " را فقط بگردن استالین میاندازد ؟ اگر نشان دادن " وجه تمایز سوسیالیزم از انحراف استالینی آن " به وجه تمایز سوسیالیزم از سرمایه داری دولتی نیز مرتبط است - پس چرا م - ر مسأله را فقط به استالین محدود میکند و در مورد " انحراف " لنینی " موضع خود را ارائه نمیدهد ؟ م - ر گذشته از چاپلوسی کردن و مداحه سرائی از لنین از طریق بازی با کلمات این تضاد را سرپوش میگذارد : " بمعبارت ساده حکومت پرولتری و اقتصاد زیر نفوذ آن تبدیل به حکومت بوروکراسی و اقتصاد سرمایه داری دولتی خادم خامع بوروکراسی شد * " (ص ۱۲۶) اولاً با اینکه قبلاً " ثابت " کرده بود " حاسبات حاکم اقتصاد در روسیه شوروی " سرمایه داری دولتی است ولی در قسمت اول عبارت بجای اقتصاد سرمایه داری دولتی زیر نفوذ آن میبایست " اقتصاد زیر نفوذ آن " ؟! ثانیاً واضح است که اقتصاد

* م - ر با خودش را به نفی زده و با واقعا فرق بین نهی از فعالیت اقتصادی و نظام اقتصادی جامعه را درک نمیکند * منسطور لنین از این عبارت که " سرمایه داری دولتی با وجود اینکه شکل سوسیالیستی نیست برای ما و روسیه مطلوبتر از شل گوی است " - برخلاف آنچه که م - ر وانمود میکند - این نیست که حاسبات حاکم اقتصادی در روسیه شوروی " (نقل از م - ر ص ۱۰) حاسبات تولیدی سرمایه دار است * لنین صحبت از عناصر سیستم اقتصادی میکند و نه خود سیستم حتی اگر عناصر سرمایه داری دولتی نفوذ نیز داشته باشند الزاماً نظام اقتصادی و حاسبات تولیدی جامعه " سرمایه داری دولتی نیستند * جامعه شوروی چه در زمان لنین و چه امروزه يك جامعه انتقالی است با حاسبات تولیدی مخصوص خود که نه سرمایه داری و نه کاملاً سوسیالیستی میباشند * این حاسبات تولیدی صرفاً مخلوطی از حاسبات قدیم و حاسبات آتی نیستند بلکه حاسباتی مختص این جامعه انتقالی میباشند *

زیر نفوذ حکومت پروتری میا بیستی در عین حال خادم
 فافع حکومت هم باشد * بهین ترتیب اقتصاد خادم
 فافع پروکراسی، برای اینکه خدمتگزار باقی بماند، میا-
 بیستی زیر نفوذ پروکراسی قرار بگیرد * نتیجتاً اگر حظه
 م - ر را بشکل ذیل تغییر دهیم کوچکترین تغییری در
 مفهوم آن پیدا نخواهد شد : * بمبارت ساده (تر)]
حکومت پروتری و اقتصاد (سرطایه داری دولتی) زیر
نفوذ (و خادم فافع) آن تبدیل به حکومت پروکراسی و
اقتصاد سرطایه داری دولتی (زیر نفوذ) و خادم فافع
آن می شود * جز قسطنطنیه تاکید شده (و
 عبارات اضافه شده در پرانتز) دو طرف دیگر این تبدیل
 یکسان هستند * یعنی بنظر م - ر (اگر صادقانه میگفت)
 تمام ماهیت مساله استالین در این نگاه مستتر است که :
 * حکومت پروتری به حکومت پروکراسی تبدیل شد *
 و آلا نظام اقتصادی همچنان سرطایه داری باقی ماند *
 در اینکه در دوران قدرت استالین حکومت
 کارگری به حکومت پروکراسی تبدیل شد کوچکترین تردیدی
 نیست (و دلایل آن تشریح شد) و در نظریه م - ر ظاهر
 ایرادی بچشم نمی خورد * ولی باید پرسید * حضور م - ر
 از * حکومت پروکراسی * چیست؟ واضح است که بعقیده
 او حکومت پروکراسی با حکومت پروتری ماهیتاً متفاوتند
 و آلا صحبت از * تبدیل * یکی به دیگری نمیکند * شاید
 حضور م - ر ایست که پروکراسی بمطابق طبقه جدیدی
 میباشد که قدرت را از دست پروتلاریا غصب کرده است *
 در اینصورت همواره با این دست بدست شدن قدرت
 از طبقه کارگر به طبقه پروکراسی، میبایستی تحولات
 کلی مترادفی در نظام اقتصادی جامعه نیز ایجاد
 میگشت * ولی مطابق تئوری خود م - ر، سیستم اقتصادی
 روسیه شوروی چه قبل و چه بعد از به قدرت رسیدن
 پروتلاریا، سرطایه داری دولتی بوده است ؟ پس مطابق
 م - ر، اولین اصول ما ترالیان مارکس خصلت طبقاتی
 میبایستی تغییر کرده باشد * این موضع م - ر را
 دچار اختلاف سختی خواهد کرد * میتواند انتخاب
 کرد * یا او معتقد است که حکومت پروکراسی (زبان
 استالین) و حکومت پروتری (زبان لنین) هر دو حکومتیهای
 پروکراتیک بودند * و یا اینکه بنظر او حکومت پروکراسی
 در واقع نوعی حکومت کارگری با ناهنجاریهای پروکراتیک
 است * فرض کنیم م - ر راه حل دومی را انتخاب میکند *
 یعنی قبول میکند که در شوروی حکومت کارگری پروکراتیک
 و اقتصاد سرطایه داری دولتی حاکم است * ولی مطابق
 تئوری م - ر، سرطایه داری دولتی * بجای پست بودن

انکشاف اقتصادی سرطایه داری در روسیه (در سال
 ۱۹۱۷) * ضرورت داشت * در ۱۹۲۴ پراز رشد
 شکر تغییرهای مولده، ضرورت این نظام اقتصادی در
 چیست؟ م - ر میداند * میتواند انتخاب کند * یا او
 معتقد است که سرطایه داری دولتی مستقیماً به وجود
 حکومت پروکراسی ارتباط دارد و نتیجتاً با وجود رشد
 نیروهای مولده، پروکراسی برای حراست از فافع خود
 نگذاشتن آنرا حفظ میکند، که در اینصورت همین خاصیت
 در زمان لنین نیز میبایستی وجود داشته باشد * و یا
 اینکه در زمان استالین در واقع سرطایه داری دولتی از
 بین رفت و سیستم بهتری، * نزدیکتر * به سوسیالیزم
 ساخته شده است * اینبار م - ر هر کدام از این راه
 حلها را انتخاب کند فرقی نخواهد داشت * نتیجتاً خطایی
 هر دو عقیده اینست که برای م - ر * مساله استالین
 و انحراف اشتالینی * لافیه ایست که زیر آن * مساله
 لنین و انحراف لنینی * را طرح میکند * خلاصه از هر
 راهی که به نظریات م - ر دست بوییم با تضاد روبرو
 خواهیم شد * طبعاً در حل این تضاد نیز م - ر میتواند
 دو راه اتخاذ کند * یا او بایستی ماهیت مبتذل سوسیال
 دموکراتیک خود را نشو و نما دهد و شروع به انگار آشکار
 انقلاب اکبر و دست کشی کامل از مارکسیزم کند و یا بسوی
 مارکسیزم انقلابی جلب شود و بعنوان قدم اول در اینراه
 از این تئوری خرد، بورژوائی سرطایه داری دولتی دست
 بردارد *

مسئله ضد لنینیسم (منفیانه) و ضد ترولسکیزم
 (آشکار) م - ر، راه دومی را فی النفسه حذف کرده
 است و او با سطحت تمام خود را در سرائیش افکده
 که در انتهایش آشوب ساز بسیاری روشن فکر خرد، بورژوا-
 که قبلاً همین مسیر را طی کرده اند - در انتظارش
 میباشد * هم مسلک م - ر در جنگ جهانی دوم از
 شوروی در مقابل هیتلر به بهانه اینکه در روسیه شوروی
 حکومت پروکراسی و سرطایه داری دولتی غالب است دفاع
 نکردند * زیر فشار هگله استالینیسم و فاشیسم خرد، بورژوازی
 وحشت زده به طبقه کارگر پشت خواهد کرد * م - ر
 نمیتواند درک کند که تعصب حکومت شوروی توسط پروکراسی
 ماهیت دولت شوروی را تغییر نداده است * فقدان مالکیت
 خصوصی در بازار تولید، اقتصاد با برنامه، انحصار

* با احتمال قوی اولی را انتخاب خواهد کرد {
 چون در اینصورت ایراد ما را کاملاً ثابت میکند و نشان
 میدهد که زیر نفوذ لنینیسم در حال حظه به لنین است *

تجارت خارجی هنوز در شوری وجود دارد و بهین دلیل دولت شوری هنوز دولتی است کارگری ولی با انحطاطات عمیق بوروکراتیک و جامعه شوری هنوز جامعه ایست در حال انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم (البته خطر بازگشت به سرمایه داری روز بروز قوت می شود) برای تضمین انتقال به سوسیالیزم (گذشته از گسترش انقلاب جهانی) احتیاج به یک انقلاب سیاسی برای سؤگون ساختن بوروکراسی و احیای حکومت شوراهاست.

فرض کنیم - ر - صحیح میگوید و بوروکراسی طبقه استثمارکننده جدیدیست و نظام سرمایه داری دولتی نظام غالب اقتصادی است - م - ر از این تئوری چه نتیجه برای مبارزه میگیرد؟ چه برنامه عملی برای انقلاب در اتحاد جماهیر شوری ارائه میدهد؟ اگر تکلیف انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی همکاری با انقلاب جهانی و ساختن سوسیالیزم است، چه چیز یک انقلاب سیاسی، یعنی سؤگون بوروکراسی و در عین حال حفظ مالکیت دولتی، - م - ر چه پیشنهاد دیگری میدهد؟ اشکال اساسی

- م - ر دقیقاً گریه همین است که اصولاً "مسئله استالین" برایش مسئله ای آکادمیک است و به نظر مبارزه با استالینیزم آنرا طرح نکرده است. یک مثال (از تروفسکی) این اشکال را نشان میدهد "فرض کنید که یک مکانیک احساساتی با یک ماشین روبرو میشود که مثلاً یک دسته گانگستر توسط آن از تعقیب پلیس از جاده ناخمواری فرار کرده اند. بدنه ماشین در چندین نقطه دافان گشته، چرخها کج شده، و موتور عیب برداشته است. اولین عکس العمل او با احتمال قوی این خواهد بود که این آهن پاره که ماشین نیست، ای خدا میدونه که چیه؟" بدیهی است که این ارزیابی کوچکترین

ارزش علمی و تکنیکی ندارد، ولی البته در مقابل خرابکاری گانگسترها مکانیک احساساتی حق دارد چنین عکس العملی نشان دهد. حالا فرض کنید که همین مکانیک میبایستی ماشین را که میگفت "خدا میدونه چیه" تعمیر کند. در این حالت او با این شناخت که شیئی مذکور اتومبیل عیب دیده ای میباشد، شروع خواهد کرد. اول تعیین خواهد کرد که کدام یک از اجزاء ماشین هنوز قابل

تعمیر و کدامیک تعمیر پذیر نیستند و بدین ترتیب میفهمد که کار تعمیر را از کجا شروع کند - م - ر نیز مثل همین مکانیک احساساتی رفتار میکند، بحق اعتراض میکند که بوروکراتهای گانگستر دولت پرولتری را به "خدا میدونه که چیه" (سرمایه داری دولتی) تبدیل کرده اند. ولی اگر از موضع طبقه کارگر حرکت کند و از احساسات

دست بکشد و سعی در حل این مسأله سیاسی نموده بالاچار قبول خواهد کرد در مقابلش یک دولت عیب دیده (خط شده) کارگری میباشد که با وجود اینکه محور اقتصادی در دست بوروکراسی ناقص گشته، ولی هنوز کارگران کار میکند و با تمویض برخی از اجزاء تعمیر خواهد شد. تنها راه حل سیاسی این مسأله انقلاب سیاسی طبقه کارگر است که حکومت واقعی شوراه را مجدداً برقرار خواهد ساخت. طبیعتاً این انقلاب سیاسی در نیروهای مولده نیز تاثیر خواهد گذاشت. یعنی در توزیع نیروهای مولده بین بخشهای مختلف اقتصادی تغییراتی بنفع طبقه کارگر ایجاد خواهد کرد، ولی در ماهیت اشتراکی و دولتی مالکیت ابزار تولید و اقتصاد با برنامه تغییر نمیخواهد داد - م - ر چون لحظه ای درباره حل جدی و عملی مسأله صرف نمیکند، در نتیجه مسأله را نیز هنوز نفهمیده است.

منظورم - ر از "مجموعه ای از نظرات"

خواننده از نام کتاب چنین استنباط میکند که ناشر یا گردآورنده از اشخاص و احزاب مختلفی که "مسئله استالین" را در پیدایش و پروسه تکامل آن بررسی کرده اند، نظریات مختلفی در این مجموعه بجای رسانده است. عبارت دیگر - م - ر برای "شناختن وجه تمایز سوسیالیزم از انحراف استالینی آن" صرفاً به قدرت "پژوهشی" خوشاکتفا نکرده. از دیگر "صاحب نظران" نیز یاری گرفته است. هدف بسیار پست دیده ایست که اگر جامعه عمل میبوشید شاید به روشن شدن مسأله کمک میکرد. متأسفانه خواننده غلط استنباط میکند. تنها مقاله ای که تا حدودی واجد شرایط لازم است مقدمه خود گردآورنده مجموعه میباشد (البته بگذریم که نظریه ایشان هم فقط شاید به شناختن وجه تمایز مارکسیزم از انحرافات گوناگون آن آنهم از جهت علمی کمک میکند). اکثر مقالات دیگر کتاب روایتی فرضی با "مسئله استالین" داشته، بخوبی خود (بدون یک بررسی انتقادی) حتی بطرح مسأله تا چه رسد به حل آن کوچکترین کنک می کنند. مثلاً نظریه حزب کمونیست چین که معتقد است "استالین از لحاظ شیوه تفکر در بعضی مسائل از

کاترالیسم دیالکتیک دور شده و به حجاب نظریات
و سوسیالیسم در غلطید * بدین جهت وی گاهی از
واقعیت و توده های مردم جدا میشد ... برخی
اشخاص بیگانه را اشتباهات محکوم ساخت ... وی
در سازمانهای حزبی و دولتی اصل مرکزیت دموکراتیک
پرولتری را بقدر کافی اجرا نکرد، و با آنرا قسماً تقصیری
نمود ... وی در زمینه حل مسائل احزاب برادر و کشورها
برادر مرتکب بعضی اشتباهات گردید ... استالین در
جنبش بین المللی کمونیستی همچنین بعضی عقاید اشتباه
آمیخته داشت ... این اشتباهات به اتحاد شوروی و جنبش
بین المللی کمونیستی زیانهای رسانده است ... و در
همین حال در همان رساله و حتی چند سطر قبل از
دیج این پرورده دور و دراز " اشتباهات " استالین
نوشته بود: " تمام زندگی استالین زندگی یک
مارکسیست - لنینیست کبیر و زندگی یک رجل انقلابی
کبیر پرولتری بود " (نظریه حزب کمونیست چین " درباره
مسئله استالین " - ص ۸۵ و ۸۶) نظریه یک چنین
حزبی که در طول یک صفحه چنین پشتک و وارو میزند
چگونه میتواند به " شناساندن وجه تمایز سوسیالیسم
از انحراف استالینیستی آن " کمک کند؟
گردآورنده میگوید " در عین پرداختن
به این مساله ... باید با حزم و احتیاط پیش رفت
تا خود این بررسی به اسلحه دیگری در دست دشمنان
ایرانی سوسیالیسم بدل نگردد " (ص ۴) از م - ر
سوال یکیم برای بدنام ساختن سوسیالیسم چه اسلحه
بهتر از " بیوگرافی استالین که بدست خودش نوشته
شده بود " و گردآورنده معلوم نیست از کدام سوراخ
بعد از بدین شک تجسّسات فراوان پیدا کرده و دختر
میگردد؟ استالین میگوید " اگر چه استالین وظیفه خود
را بهایه رهبر حزب و خلق با مهارت کامل انجام میداد
و از حمایت بیدریغ خلق تمام شوروی برخوردار بود، ولی
هرگز اجازه نداد کارهایش با کوچکترین غرور خودخواهی
و خود ستایی آلوده گردد " (ص ۵۹) انتشار این
بیوگرافی را چگونه میتوان " برخورد جدی " به " مساله
استالین " نامید کرد؟ م - ر در " حزم و احتیاط " به
بقدری افراط میکند که حتی مجبور میشود پشت سر
مداحان استالین که ظالم هایشان را با " زنده باد
استالین سترگ معمار کمیسر " ختم میکند (ص ۴۰)
تایم شود ... برای اینکه مبادا دشمنان سوسیالیسم از
انتقادات م - ر سوء استفاده کنند وی چندین ظالم
بیز در مدحی از استالین میسراید ... (البته ساز و

آواز از دیگران است * م - ر صرفاً نقیض دلال را بازی
میکند (۰)

شاید با قدری سخاوت بتوان مقالات حزب
کمونیست چین، نظریه حزب توده ایران، مداحه سرائیها
اشخاص مانند الکسی کسین و یا حتی " بیوگرافی
استالین " و دیگر نوشته ها خود استالین را " مجموعه ای
از نظرات درباره مساله استالین " قلمداد کرد ...
حداقل هر یک به نحوی به استالین اشاره کرده و
حتی بدلیل مسخره بودن محتواتشان از جهات علمی
اهمیت طرح مساله را اثبات میکنند ... ولی اگر آنطور که
گردآورنده محترم ادعا میکند، هدف از انتشار مجموعه
" شناساندن وجه تمایز سوسیالیسم از انحراف استالینی
آن " میباشد - چاپ مقالاتی که نویسندگان استالینیست
آن حتی از وجود مساله استالین و چنین " وجه
تمیزی " آگاه نیستند چه چیزی جز نفی کامل هدف
گردآورنده در اختیار خواننده خواهد گذاشت؟
مثلاً فرض کنید ناشری قصد انتشار " مجموعه ای
از نظرات درباره مساله کپکشان " دارد! اگر منظور
ناشر از مساله کپکشان " مساله پیدایش کپکشان باشد
واضحست که او نظرات و تئوریهای مختلف علمی را درباره
پیدایش کپکشان جمع آوری و چاپ میکند ... ولی اگر مقصود
که از این مساله دارد، مساله آگرنیشی کپکشان باشد
گردآورنده عاقل عرض عقاید علمی مجموعه ای از عقاید
مذهبی مربوطه را در کتب مقدس ادیان مختلف پیدا کرده
ختصر میسازد ... حالا اگر آن ناشری که منظور " مساله
پیدایش کپکشان " بود گذشته از نظرات دانشمندان
عقاید آخوند ها را نیز در مجموعه خدج کند - یا ابله
است و یا فرصت طلب (وا هر دو) و این دقیقاً کاری
است که م - ر انجام داده ...

جالب اینجاست که بعد از اینکه پیش از نصف
صفحات کتاب را در اختیار مداحان استالین میگذارد
در مقدمه هیا هوکان میگوید: " انتشار این جزوه
سبب برآشفتن شدن عده ای خواهد شد که ...
استالین را بزرگترین " پیغمبر عصر " بشمار میآورند و
هرگونه بحث درباره پدیده استالینیسم را " گناه کبیر "
محسوب میدارند؟! و جنگ جهانی ادامه میدهد " روی
سخن م با این چنین کسان [ظهورش استالینیست ها
است ولی خجالت نمیکند بنام ذکر کرد] نیست که از
تفکر دیالکتیکی و ماتریالیستی و تاریخی بوشی نبوده اند
و پیش از هر چیز به دگنداری سیاسی مشغولند ...
(تکه از م - ر، ص ۲) " شباهت قهرمانانه م - ر

در مقابل * این چنین کسان * واقعا قابل تقدیر است . البته م - ر اجازه نمیدهد که * روح جنگجو * چشم بصیرتش را کور کند و روشهای دیگر * مبارزه * مانند تسلیم شدن و عقب نشینی را نادیده بگیرد . با وجود اینکه روی سخنش به * این چنین کسان * نیست و از برآشفتگی شان واهمه ای ندارد . ولی بیش از ۷۰ صفحه کتاب را در اختیار * این چنین کسان * میگذارد . گذشته از بیخ تاکیکی و جنگی با این عمل م - ر درایت خوش را در امور اقتصادی نیز اثبات میکند . م - ر مسلح به ماتریالیسم اکادمیستی . خافه مادی * دکان سیاسی * خوش را از نظر دور ندارد . چون بازار وسیعی در اختیار * دکانهای سیاسی این چنین کسان * میباشد . در نتیجه میبایستی کالایش در این دکانها هم قابل فروش باشند . شاید اعتراض شود که ما به ناحق فقط م - ر را مورد سرزنش قرار داده ایم در صورتیکه هیچ جای کتاب دقیقاً باین مسأله که تنظیم کننده مجموعه کیست اشاره ای نشده . اصولاً مجموعه بقدری ناخفیه و چنان آتش شله قلمکار است که شاید عظیم کننده ای در کار نبوده . در این مجموعه که شامل بیش از ۳۰ قطعه مختلف است حتی از یک فهرست ساده هم خبری نیست . با در نظر گرفتن سابقه قبلی انتشارات مزدک شاید ناشر صرفاً پیمای یک ارزیابی سریع بازار از هر * دکان سیاسی * چند نخود به آتش آیکی * مارکسیزم مستقل * اضافه کرده و لایبای آن هم برخی از پوستجات لنین را گجانبیده ، که شاید مجموعه شکل آبروندی بخود گیرد . اگر چنین است هر جا صحبت از م - ر بعنوان گردآورنده مجموعه میشود نام ناشر را نیز اضافه کنید . امری که مسلم است م - ر در انتشار این مجموعه حداقل بخشی از مسؤلیت را بعهده گرفته است . اینجا و آنجا صحبت از * این رساله و این کتاب * میکند و واضح است که از محتوی کتاب آگاه بوده و در تنظیم آن دست داشته است .

سهل انگاری و دست و دلبازی گردآورنده در تنظیم کتاب - - که در واقع سهواً استفاده از عطش قشر پیشروی مبارزین ایرانی برای ادبیات مارکسیستی میباشد - تنها تقصیر و یا حتی نقص چندان مهمی نیست . چشمگیرترین عیب گردآورنده در تنظیم این * مجموعه - - که در واقع بازتابی است از کمبود های * دکان مستقل * وی - - فقدان حتی یک مقاله کوچک از ترو츨سکی و بین الملل چهار است . م - ر چگونه ادعا میکند که این مجموعه آغاز یک * برخورد جدی * برای * شناساندن

وجه تمایز سوسیالیزم از انحرافات ستالینی است . و روشی در راه * النای اثرات منفی و تقویت جریانات مثبت * تجربیات جنبش کارگری در روسیه است و در همین حال به کسانیکه برای حراست دست آورده های انقلاب بلشویزم پیگیرانه مبارزه کرده اند اجازه اظهار نظر حتی در یک جمله نمیدهد ؟

مشاهده کردیم که م - ر نه چندان به تاریخ انقلاب روسیه آشناست و نه چندان دل خوشی از ترو츨سکی دارد . ولی چرا مانند استالینیست ها دست به سلب عقاید میرزد ؟ شاید واقعا بقدری بی اطلاع است که نمیداند ترو츨سکی هم * درباره مسأله استالین * (انجم تعریف صحیح آن) صاحب نظر بوده و حتی دست بقلب برده است . ولی چرا از بین الملل چهار که امروزه در بیش از ۴۰ کشور (همچله آلمان غربی محل سکونت پ - ر) شعبه دارد هیچ نظریه ای در این مجموعه چاپ نشده است ؟

هدف م - ر سعی در * پرتو افکندن . . . به برخی از جوانب مسأله استالین * است . در صورتیکه بین الملل چهار امروزه در جنبش جهانی کارگری علیه استالینیزم مبارزه عظمی میکند . معیار م - ر در تشخیص اینکه نظریات بین الملل چهار حتی به روشن ساختن * برخی از جوانب مسأله استالین * کمک نمیکند چه بوده است ؟ گذشته از دلایلی که قبلاً ذکر شد دلیل دیگر فقدان نظریات ترو츨سکی در اینست که حتی یک مقاله کوچک از ترو츨سکی مضحکی عقاید م - ر را عریان نمیکند . ضد و نقیض گوییهای م - ر قدرت تحمل هیچ نظریه پیگیری چه رسد نظریات ترو츨سکی را نخواهد داشت .

اصولاً تمام اشکال در اینست که تیترا کتاب برای خواننده ساده لوح باعث سوء تفاهم شده است . در قاموس م - ر * مجموعه ای از نظرات * با معنای روزمره عبارت فرق دارد . ظنر او از این عبارت * مجموعه ای از مقالات در تأیید برخی جوانب نظریه م - ر * است . و اگر هم اعتراض کنید بدین شک جواب خواهد داد : * در نظریه من اکثر نظریات دیگر نیز گجانبیده شده * و راست هم میگوید . رساله اثر چرمخلوچی از نظریات غالباً متضاد سایه روشنهاي خطاوت طیف سیاسی طولانی اکادمیزم ، خشونتم ، کائوشکیزم ، استالینیزم ، مائوکیزم و غیره . . . چیز دیگری نیست .

قبل از ختم شاید لازم باشد بگوئیم که با وجود تمام اشکالات مجموعه ما مطالعه آنرا توصیه میکنیم .

اصولاً همینکه بعد از بود و بقی بخشی از اپوزیسیون ایرانی اهمیت برخورد جدی به تجربیات انقلاب اکبر را درک نمود. بدون در نظر گرفتن نتایج این عمل از پشتیبانی کلیه مارکسیست های برخورد دار است. حتی برخی از مقالات پائینکه به حل مساله استالینیزم چندان کمکی نخواهد کرد ضروری نیز ندارند. مثلاً خلاصه ای از کتاب روی مدوف (که طاقه نامه بیش از اندازه خلاصه شده است) بنام: بگذار تاریخ تضاد کند - که حاصل هشت سال محاسبات وی در آرشیوهای حزب کمونیست شوروی است و بیسای اخراج وی از حزب تمام شد - با اینکه دلایل "تکامل" استالین را از یک عضو سوسیال دموکراسی به یک درونگویی عامی تشریح نمیکند ولی با وجود این به روشن ساختن برخی از حقایق تاریخ انقلاب روسیه که بدست استالین و شرکا تحریف شده اند کمک خواهد کرد.

البته چنانکه اشاره کردیم مجموعه فوق حاوی برخی از نوتسجات و مکاتبات چند طاع آخر زندگی لنین نیز میباشد. این بخش که ارزنده ترین قسمت کتاب میباشد جاکي از مبارزات آخر لنین علیه رشد بورکراسی در ارگانهای حکومت کارگری شوراهای و رخنه عقاید ضدانقلابی است.

بخاطر تغییرات پرولتری در دستگاه کهنه دولتی و جلوگیری از اجماعات بورکراتیک مسئولین سازمانهای دولتی و حزبی لنین در حالات "چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان دهیم" و "بهبود است کمتر ولی بهتر باشد" بسط کمسیون مرکزی تقشیش و انتخاب اعضای جدید از بین کارگران و دهقانان انقلابی را به حزب پیشنهاد میکند. لنین نمدانست که پراز مرگش استالین و است این کمسیون را که برای مبارزه با بورکراسی استالینی بنا شده بود به اونیکیکنده اعطاء خواهد کرد. اونیکیکنده کسی بود که بدلیل رفتار خشن و بورکراتیک در رابطه با مساله گرجستان و عقاید شو و نیزم لنین خواستار اخراجش از حزب بود.

مقالات دیگر لنین مانند "درباره مساله ملیتها یا سیستم خود مختاری" و نامه هایشریه تروفسکی و مدیوانی از مبارزات پیگیر وی علیه شوویزم ملت حاکم و مسئولین مساله گرجستان حکایت میکند. لیه نیز حمله لنین در این نوتسجات مستقیماً "توجه اونیکیکنده"، استالین و ژوینسکی است که بمعقیده او مفهوم انترا سیرتالیزم را درک نکرده بودند و با روشی روسی خشانه به مساله

ملیتهای متعدیده روس برخورد میکردند. حتی لنین در وژاندیش هم نمدانست که چند سال بعد استالین در ضیافتهای کرملین "بصلاحی خلق روس" بدگا خواهد نوشتید (ص ۶۹).

در مقاله مهم دیگری بنام "نامه به ککزه" (که به وصیت نامه لنین معروف است) لنین به کمیته مرکزی پیشنهاد میکند که هرچه زودتر استالین را از مقام دبیرگی حزب برکار کند. لنین نمدانست که چند سال بعد نامه او به "بند جنائی" معروف خواهد شد و هر کس که آتراً در اختیار داشته باشد بجرم در اختیار داشتن "سند ضد انقلابی با اصطلاح وصیتنامه لنین" بزندانیهای استالین می افتد. این مقالات لنین ثابت میکنند که وی نه تنها متوجه خطر رشد بورکراسی و نقض استالین شده بود بلکه بکفک تروفسکی مبارزه شدیدی را علیه آن آغاز نمود. بی دلیل نبود که استالین و رفقایش در حزب در مقابل حملات لنین دست بکار یک توطئه کشیدند. آنها از طرفی اخبار سیاسی حزب را از دسترس لنین دور نگاه میداشتند و از طرف دیگر شایعه کرده بودند که عقاید لنین تحت تاثیر بیطری و تحریکات تروفسکی نوشته شده اند و بنیاستی روی عقاید "روشن فکر علیل" بیش از حد حساب کرد. مطالعه این مقالات صریحاً نشان میدهد که اوج دوران پیشی انقلابی لنین در همین نوتسجات آخری هدیج است.

البته بدلیل زمان نگارش نوتسجات و مکاتبات لنین تصویر جامعی از مساله استالینیزم در اختیار خواننده نخواهند گذاشت ولی بدون تردید برای درک ریشه های مساله کمک ذیقیتی میباشد. حتی بخاطر این مقالات هم که شده مطالعه کتاب فوق را توصیه میکنیم. ■

صد راد

* در ضمن يك نمونه از مكتب تحریف استالینیستی را در ترجمه فارسی وصیتنامه لنین میتوان دید. در ترجمه جمله ای که لنین در باره تروفسکی نوشته صحبت از "خود پسندی" تروفسکی میشود در صورتیکه لنین عبارت "اعتدال بنفس" را بکار برده است.

• در نوشتن این نقد از نوتسجات تروفسکی کمک بسیاری گرفته ایم ولی بدلیل کثرت این کمک همه جا مستقیماً به حایح آن اشاره نشده است.

درباره ستم کشیدگی زن در ایران

بقلم فروغ زاد و آذر عاصی، بانظام ترجمه مقاله زن و خانواده، یک بررسی تاریخی، بقلم اولین حمیر، انتشارات قانون، نیویورک، ۱۳۵۱، ۶۶ صفحه، قیمت معادل یک دلار.

نکته مثبت این جزوه طرح مسأله ستم کشیدگی زن است که خود زمینه ای برای بحث در مورد این مسأله حساس را فراهم میکند. مسأله ای که میبایست با نفع مطالعه شود، و نه فقط بصورت اشاره ای اینجا و آنجا. این جزوه شامل دو مقاله است. مقاله اول مسائل زن را در اجتماع امروز ایران بررسی میکند و مشتمل بر پنج بخش زیر است:

- ۱- زن در قانون ایران
- ۲- زن از نظر سنت ها و رسوم اجتماعی
- ۳- مسائل زنان دهقان کارگر فرهنگیان و روسی ها
- ۴- ریشه بردگی زن چیست؟
- ۵- برخورد اپوزیسیون انقلابی ایران به مسائل ستم کشیدگی زن در ایران

مقاله دوم ترجمه ایست از مقاله ای بقلم حمیر تحت عنوان "زن و خانواده یک بررسی تاریخی". در این نقد و معرفی فقط مقاله اول مورد بحث قرار میگیرد، مقاله دوم یک بررسی کلی است. ایضا بیشتر مسائل مهم جزوه یا در نظر گرفتن مقاله اول بحث خواهد شد.

قبل از وارد شدن به جزئیات بخشهای مقاله اول لازم است به یک نقص اساسی جزوه که در تطبیق آن مرتباً معکس شده است اشاره شود. در این جزوه نسبت به مسائل ستم کشیدگی زن برخوردی صرفاً توصیفی شده و نه تحلیلی. جدا کردن این دو جنبه از هم باعث نامفهوم گشتن این مسائل شده و خواننده نمیتواند از محتوی بی به ریشه این ستمها بیبرد.

۱- زن در قانون ایران. در این بخش نویسندگان به بحث درباره اختلافهای قانونی بینگن و مرد در قانون ایران و تغییراتی که در چند سال اخیر در این قوانین ایجاد شده و اثر این تغییرات در

وضع زن ایرانی می پردازند. اشاره میشود که قانون پایه مادی و اجتماعی دارد و ریشه ستم کشیدگی زن در قوانین نیست بلکه خود این قوانین انعکاس روابط ستمی اقتصادی زن به مرد است. (ص ۹۶) ولی از پایه اقتصادی و طبقاتی این قوانین و اثر تحولات اقتصادی و اجتماعی در این قوانین تجزیه و تحلیلی نمیشود. تنها دلیلی که برای اثبات پایه اقتصادی و اجتماعی آن ذکر شده وجود خانواده پدشاهی است که بنا یگفته نویسندگان جزوه "هنوز واحد اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد" (ص ۹۶) اولاً در هیچ جای جزوه روشن نیست که منظور از واحد اقتصادی چیست و چرا به چنین واحد اقتصادی احتیاج است؟ اگر منظور از واحد اقتصادی واحد تولیدی است، که در جامعه سرطیه داری خانواده اصلاً نقش واحد تولیدی ندارد. ثانیاً خانواده را یک پدیده عالمگیر و یکسان مینماید یعنی بین خانواده در جامعه های مختلف و یا بین خانواده در طبقات مختلف آن جامعه بخصوص هیچگونه وجه تمایزی گذاشته نمیشود.

۲- زن از نظر سنت ها و رسوم اجتماعی. بحث این قسمت درباره تغییر فرهنگ اجتماع در تربیت و شکل گرفتن شخصیت و نقش زن در ایران است. اینکه چطور در تربیت دختر تشویق به مادر شدن و خانه داری و زنه عده را تشکیل میدهد. اینکه در اجتماع ارزش زن بر حسب نیای جسمی او تعیین میشود. (صفحات ۱۴ تا ۱۸). نویسندگان این نقش گلائی زن را که در آداب و رسوم و فرهنگ منعکس میشود در اثر وجود روابط خانوادگی پدشاهی میدانند. اما توضیح اینکه این خانواده پدشاهی تا چه حد در ایران وجود دارد بسیار ناقص است. جامعه ای که در حال انتقال از یک نظام اجتماعی به دیگریست همیشه بعضی از خصوصیات روابط اجتماعی قدیم را با خود همراه دارد ولی این دلیل نمیشود که این روابط بر نظام اجتماعی جدید مسلط است. بلکه روابط جدید ترکیبی است از روابط قدیم و جدید. مثلاً سیستم خانوادگی پدشاهی یک واحد تولیدی در نظامهای ماقبل سرطیه داری بود که با آمدن سیستم سرطیه داری ناپدید نشد ولی در یک پروسه تکامل به سیستم خانوادگی جدیدی مبدل شد. همانطور که فئودالیزم باردار روابط اجتماعی سرطیه داری بود و در پروسه انتقال آن ترکیبی از روابط این دو نظام در مراحل اولیه دیده میشود.

۳- مسائل خاص زنان طبقات مختلفه قبل از اینكه وارد بحث این قسمت بشوم لازم است كه باین نكته اشاره شود كه نوسندگان جزوه فرهنگیان و روسیه ها را جزو طبقات شخصی اجتماعی قرار داده اند. از چه معیاری برای این طبقه بندی استفاده شده معلوم نیست. و اصلاً درباره خانواده، بورژوازی و نقش زن در آن صحبتی نشده است.

بهر حال درباره زنان روستائی در این قسمت سعی شده كه ستم و استعمار زن در موزه و كارگاه و در خانه نشان داده شود. عامل این ستم و استعمار "كیز" برادر، شوهر و یا پدر بودن زنان روستائی قلداد شده. مانند زائین زن كه بدون دستمزد برای شوهر و برادر خود كار میکند و زائینی كه مرد میگوید و مرد خود را در اختیار مرد خانه میگذارد. یعنی بدون در نظر گرفتن درجه نفوذ روابط سرطیه داری در دهات (كار برای مرد) و ترکیب آن با روابط ماقبل - سرطیه داری (خانواده در آن واحد هم بصورت واحد تولید و هم واحد مصرف) ناآگاهانه نوسندگان. این روابط را با قیاس مطلق (قیاس گایتالیستی ابزار معاش انفرادی) می سنجند.

كارگران زن را هم بنا بر همین مبنی بد و گروه تقسیم میکند - ۱) كارگرانی كه در كارگاههای خانوادگی بدون مزد كار میکنند و ۲) كارگران مزد گیر كه در كارخانهات تسلیحاتی، موتاز و غیره كار میکنند. در مورد نابرابری حقوق كارگران زن و مرد اشاراتی میشود و اینکه از چه راههایی این نابرابری ها تحكیم میشود. مثلاً اینکه زنان كارگر نمیتوانند در شیفت شب كار كنند (ص ۲۴) در این رابطه علت این اختلاف - احتیاج سیستم اقتصادی كجی به حفظ ساختمان خانواده (واحد تولیدی؟) ذكر شده. ارتباط این دو با هم چیست؟ فقط در يك جا ذكر شده كه شب زنان باید به كارهای خانواده رسیدگی كند. . . . دلیل این ابهام اینست كه تجزیه تحلیلی از سیستم كجی اقتصادی نشده. خود این موضوع كه زنان در كارخانه ها كار میکنند نشان میدهد از عدم احتیاج بخانواده بعنوان واحد تولیدی در سیستم سرطیه داری و وابستگی هر چه كتر آن به خانواده ماقبل - سرطیه داری. عینطور كه در جزوه هم مطرح میشود، زنان كارگر نمیتوانند تحت شرایط كجی كار مواظب خانواده و اطفال خود باشند. با بومی آوردن كارخانه های صنعتی نه تنها كارگاه های خانوادگی ماقبل - سرطیه داری بلكه بطور کلی نقش

تولید، خانواده، دخال، از بین رفته است.

۴- ریشه بردگی زن چیست؟ در این بخش شروع بحث برایست كه زن نقش "كافی" دارد و "برده" یا "كیز" مرد است و دلیل آن وابستگی مادی او نسبت به مرد ذكر شده است.

البته واضحست كه كلمات "كافی" و "برده"

و غیره در اینجا بصورت انشائی بكار رفته و نه بمعنی علمی آنها. در مورد تحول خانواده از خانوار گسترده به خانواده فردی یا هسته ای و رابطه آن با صنعتی شدن و توسعه نیروی كار آثار مفیدی آورده شده (ص ۲۴) ولی تحلیلی از رابطه این دو پروسه آورد نشده. در واقع خود این آثار نشان میدهد اینست از ازمی پاشیدن خانواده بصورت يك واحد تولیدی.

در آخر این بخش نتیجه گیری میشود كه تا زمانیكه

زن وارد نیروی كار جامعه نشود. ستم كشیدگی زن ایرانی و انقیاد او در بند خانواده ادامه پیدا خواهد كرد. (ص ۲۵) - تأکید میشود كه این درگیری تنها شرط لازم برای رهایی زن از قید فعلی است نه کافی. نوسندگان شرط کافی را "تشكل زنان بصورت يك نیروی اجتماعی" برای بدست آوردن حقوق خود میدانند.

معنی این شرط کافی چیست؟ آیا فقط تشكل زنان بصورت يك نیروی مستقل شرط كافیست؟ آیا جنبش مستقل زنان شرط كافیست؟ ماهیت خود این جنبش مستقل زنان چیست؟ چه سیاسی دارد؟ چه برنامه ای؟ به هیچ کدام از این مسائل حتی اشاره ای هم نمیشود.

۵- برخورد اپوزیسیون انقلابی ایران به مساله ستم كشیدگی زن در ایران. در این بخش انتقاد از انقلابیون و سازمانهایی است كه مساله زن را نادیده میگیرند. یکی از انتقاداتی كه در این بخش آمده بر كمانیست كه جنبش زنان امریكا و اروپا را خرد -

بورژوا تلقی میکند. البته ما اینجا وارد بحث در باره ماهیت طبقاتی این جنبش نمیشوم كه بحثی است جدا. اما در این رابطه گفته شده كه زنان در این جنبش بر اساس زن بودنشان تشكیل پیدا كرده اند و نه بر پایه خانع طبقاتیشان چون از هر طبقه ای كه بیایند. معرومیهائی بعنوان زن تحمل میکنند (ص ۲۶).

از این استدلال تنها نتیجه ای كه میتوان گرفت اینست كه پسران بخاطر زن بودن (یعنی فرق بپولیتیک است كه استعمار میشود و ستم میبیند. علاوه بر این نوسندگان این سطور ادعا میکنند كه آگاه بودن از یکی از این معرومیهها نقطه شروع يك پروسه انقلابی

است و دنیا یک خود بخود این پروسه آگاهی را علیه تمام استعمارها و نابرابریها تعمیم خواهد داد. (ص ۲۰۰)

در اینجا چند سؤال پیش می آید: «اولاً نیروی محرک این دینامیزم چیست؟ دوماً چه دلیلی دارد که همچو پروسه ای صورت گیرد؟ چرا چنین پروسه ای انقلابی است و چه دلیلی دارد که هجریه آگاهی انقلابی شود؟ اینجا فراموش شده است که این محرومیتها با سیستم سرمایه داری تناقض ذاتی ندارد و بورژوازی قادر است با دادن رفاه و بدون اینکه به سیستم اقتصادی و خانع خود ضرری برساند این مسائل را حل کند. اگر ما بحال در ایران و سایر کشورها این مسائل حل نشده مانده نشان دهنده ورشکستگی این سیستم است. برابری حقوق زن و مرد یکی از وظایف بورژوا دموکراسی است. بطور مثال سقط جنین مساله ایست که در سیستم بورژوازی انگلیس حل شده و قانونی است.»

البته منظور این نیست که چون حل مسائل زنان یکی از وظایف بورژوازی دموکراسی است زنان نباید در یک سازمان تشکیل پیدا کنند و یا برای حقوق خود مبارزه نکنند. درست بگویم، بعلمت این توانایی بورژوازی دموکراسی و عجز آن در حل این مسائل احتیاج به چنین سازمانهایی است که برای برابری حقوق زن مبارزه شود. این امکان هست که آگاهی از این محرومیتها به پروسه تکوین آگاهی انقلابی کمک کند ولی بشرطی که از اول این جنبش نقش طبقاتی خود و برنامه خود را معلوم کنند در مبارزات طبقاتی شرکت کرده. مبارزه خود را تمام با مبارزات طبقاتی ببینند. بطور کلی اینکه بورژوازی دموکراسی این مسائل برابری زن و مرد را حل نکرده، هیچ ربطی به احتیاج کاپیتالیسم به واحد تولیدی خانواده ندارد. اصولاً چرا چنین احتیاجی وجود دارد؟ اگر علت ستم کشیدگی زن خانواده است فرق خانواده بورژوا، خرده بورژوا روستا و کارگر چیست؟ چطور این سیستم خانوادگی در طبقات مختلف تحول پیدا کرده و میکند؟ این تحول چه تأثیری در موقعیت اجتماعی زن گذاشته است و بکجا میرود؟ این مسائل اصلاً در این جزوه مطرح نشده. بنظر من واحد تولیدی خانواده در ایران باقی مانده. اینست از نظام اجتماعی پیشین و در سیستم سرمایه داری پالانسه و ضرورتاً احتیاجی به این واحد نیست. اگر یک خانواده طبقه کارگر را در نظر بگیریم میبینیم که «اولاً» برای سرمایه داری تولید مجدد نیروی کار برای پیشبرد اقتصادی آن بسیار مهم و لازم است. این

تولید مجدد نیروی کار «آماده» کردن شوهر برای کار نگهداری از اطفال و «آماده» کردن آنها برای استقرار شدن در کارخانه ها (ضرورتاً لازم نیست در خانواده انجام یابد. بوجد آمدن کودکانها و غذا خوردن و خوابگاهها. البته بطور خیلی محدودی نشانه ای از این است که بستگی زن به خانواده روز بروز کمتر میشود ولی هنوز برای سرمایه داری صرفه در اینست که خیلی در این مورد نگیرد و تمام این کارها را بمعده خانواده هسته ای و برداشتن بدون خود بگذارد. با تولید وسیع کالاهای مصرفی زنان خانه دار وقت زیادی برای کار که در خارج از خانه فعالیت اقتصادی بکند و امروزه تعداد زیادی زنان در خدمات دولتی و کارخانه ها مشغول بکار هستند. این تحولات در جزوه کاملاً نادیده گرفته شده. البته این دلیل نمیشود که با این تحولات طرز برخورد اجتماع به زن تغییر خواهد کرد و مرد سالاری همراه با آن خود بخود ناپدید خواهد شد. این تعصبات در اجتماع خیلی عمیق است و سالیهاست که روی هم انباشته شده و مبارزه با این تعصبات ضروری و لازم است.»

نکته دیگری که در این جزوه مطرح نمیشود:

دلیل نابرابری زن و مرد در کارخانه ها است. چرا

یک زن در کارخانه از یک مرد کمتر مزد میگیرد در صورتیکه همان مقدار کار و نوع کار را انجام میدهد؟ از لحاظ سیاسی واضحست که این فرق یک جدائی در اتحاد طبقه کارگر ایجاد میکند و بورژوازی از این ضعف طبقه کارگر استفاده سیاسی و اقتصادی میبرد. چنانکه همین روش را برای تفرقه میان کارگران سفید پوست و سیاه پوست بکار میبرد. بورژوازی با دادن مزد کم به این قشر و آن قشر در طبقه کارگر برتری کاذبی میان اقشار مختلف ایجاد میکند. این نابرابریها هجریه تضعیف و ایزوله ماندن مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر میشود. بورژوازی در مواقعی از این جدائی استفاده کرده یک قشر را بر علیه یک قشر دیگر بسیج میکند که موجب شکست مبارزه یک قشر و مبارزه طبقه کارگر بطور کل میشود. از اینجاست که ضرورت مبارزه بر علیه تمام این گداهجات برای اتحاد واقعی طبقه کارگر. از اینجاست که لزومیت بررسی بیشتر با دید طبقاتی برای حل مسائل زنان: ادغام این مساله در برنامه مبارزات طبقاتی در دستور روز قرار میگیرد. ■

های منتشر شده از طرف محزب میتوان از مزد - بها -
سود و کار و سربطه تالیف طارکس و طایفست کمونیست
 اثر طارکس و انگلس را یاد کرد.

از سال ۱۹۳۱ تا ۱۶ ژوئن ۱۹۳۸ - تاریخ

شهادت سلطانزاده - آخری از وی در دست نیست.
 در این دوران اعضای حزب بلشویک و کمترین که سیاست
 استالین را مورد انتقاد قرار داده بودند مشمول غضب
 وی و دستگاه ترور و فرار گریه. سلطانزاده هم مانند
 طایق رهبران حزب بلشویک بفرمان استالین بعنوانین
 اتهامات مختلف از جمله "خائن" به طبقه کارگر
 "جاسوس فاشیسم" "جاسوس امپریالیستهای انگلیسی"
 و فرانسوی به میدان تیرباران فرستاده شد.

بدین سان با شهادت سلطانزاده جنبش
 کمونیستی ایران یکی از برجسته ترین شخصیت های
 خود را از دست داد. آثار سلطانزاده بتدریج در
 حال جمع آوری و ترجمه و چاپ میباشد. مطالعه آن
 برای درک و آموختن از تجارب مبارزات طبقاتی در دوران
 اولیه حزب کمونیست ایران امریست ضروری.

در جلد چهارم اسناد تاریخی جنبش کارگری
 سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (انتشارات مزدک)
 یک رشته از مقالات سلطانزاده ترجمه و چاپ رسیده است.
 از جمله:

- جنبش انقلابی در ایران (بررسی ای از اوضاع

اجتماعی و سیاسی ایران از اوائل قرن بیستم
 تا ۱۹۱۱)

- ایران معاصر - ۱۹۲۲ (تجلیلی از نظام

سیاسی مساله ارضی نظام اقتصادی و

جنبش اجتماعی در آن دوران)

- موقعیت زن ایرانی

جنبش سندیکائی در ایران (در باره اتحادیه

های کارگری و تکامل آنها)

- پیگیری برای نفت ایران

- خطوط انکشاف ایران

- ایران پایگاه امپریالیسم بریتانیا ■

پرویز معینی

آنجیس میکائیلیان (سلطانزاده) در سال ۱۸۸۹
 میلادی در خانواده ای از اراخه شهر مراغه بدنیا آمد
 و در سال ۱۹۱۲ به حزب سوسیال - دموکرات کارگری
 روسیه (گروه بلشویک) پیوست و از فعالین مهم آن شد
 وی در اواخر ۱۹۱۹ به عضویت حزب "عدالت" در آمد
 و از متکین تشکیل حزب کمونیست ایران و شرکت کننده
 فعال نخستین کنگره آن در شهر انزلی (پهلوی کنونی)
 بود و بعنوان نماینده این حزب در کنگره دوم بین الملل
 کمونیست شرکت جست. در این کنگره سلطانزاده در
 کمیسیونهای ارضی و مساله مستعمراتی و ملی شرکت
 داشت و به نمایندگی احزاب کمونیست خاور نزدیک به عضویت
 کمیته اجرایی بین الملل کمونیست (کابک) انتخاب شد و
 در این سمت تا کنگره سوم انجام وظیفه کرد.

در سال ۱۹۲۰ پس از شرکت در کنگره خلقهای
 خاور زمین بعنوان نماینده ایران همراه حیدرخان
 عموغلی مسؤولیت عضویت در شورای تبلیغاتی کمترین
 در خاور را عهده دار شد و در همین زمان بود که از
 نزدیک با رهبران برجسته بین الملل کمونیست، لنین
 بوخارین، تروشکی، زینوویف، رادک، وارگا و سایرین همکاری
 داشت.

وی در اواخر سال ۱۹۲۲ در برگزاری کنگره دوم
 حزب کمونیست ایران سهمی سازنده داشت و گزارش مفصل
 وی از این کنگره که در مجله تئوریک کمترین نشریات
 حاکی از نقش موثر وی در کنگره ارومیه میباشد. پس از
 این دوران بود که سلطانزاده از طرف کمیته مرکزی حزب
 کمونیست ایران مأموریت یافت انتشار پیکار و ستاره سرخ
 را بعهده بگیرد. سپس به نمایندگی حزب کمونیست ایران
 در ششمین کنگره بین الملل کمونیست شرکت جست. در
 این کنگره نه تنها در قلمرو مسائل ملی و مستعمراتی
 اظهار نظر نمود بلکه در بحث مسائل حادی که جنبش
 جهانی کمونیستی با آن روبرو بود شرکت کرد. وی در
 این کنگره طی سه سخنرانی در اجلاسیه عمومی و بحث
 در کمیسیون برنامه تزه های ارائه شده از جانب رهبری
 کمترین را مورد انتقاد شدید قرار داد (نظریات بوخارین
 در مورد وضع سربطه داری جهانی). پس از کنگره گشم
 کمترین سلطانزاده همچنان در میان ایرانیان خیم
 اروپا به فعالیت سیاسی و تئوریک پرداخت (از جمله ترجمه